

به طراوت باران

(یادنامه خانم دکتر فائزه فرزانه)

به طراوت باران

یادنامه خانم دکتر فائزه فرزانه

عنوان و پدیدآور	به طراوت باران یادنامه خانم دکتر فائزه فرزانه/ به کوشش: عباس قندی و مجتبی قندی
مشخصات نشر	تهران، نور علم، ۱۴۰۴
مشخصات ظاهری	۱۲۸ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۱۶۹-۷۳۳-۳
موضوع	فرزانه، فائزه ۱۴۰۲-۱۳۳۱ - یادنامه‌ها.
موضوع	شیمیدانان -- ایران -- سرگذشتنامه Chemists-- Iran -- Biography مدرسان -- ایران -- قرن ۱۴ -- سرگذشتنامه College teachers -- Iran -- 20th century -- Biography
شناسه افزوده	قندی، عباس، ۱۳۵۸، گردآورنده.
شناسه افزوده	قندی، مجتبی، ۱۳۴۱، گردآورنده.
رده بندی کنگره	۲۲QD
رده بندی دیویی	۵۴۰/۹۲

نشر نورعلم و قلم سینا: تهران- انقلاب- خ ۱۲ فروردین- پلاک ۲۸۶- تلفن:
۶۶۹۵۷۱۲۰ و ۶۶۴۰۵۸۸۰ و ۶۶۹۵۷۰۲۱

به طراوت باران

یادنامه خانم دکتر فائزه فرزانه

گردآورندگان: عباس قندی و مجتبی قندی

ناشر: نور علم شمارگان: ۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۶۹-۷۳۳-۳

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۴ چاپ و صحافی: سورنا

قیمت: ۲۵۰۰۰۰ تومان

از طریق تماس با ۰۹۱۲۳۳۳۴۲۲۹ کتابها به تمام نقاط ایران ارسال می شود.

پیش گفتار

این یادنامه که با تلاش افراد مختلف اعم از دوست و آشنا و همکار و دانشجویان خانم دکتر فائزه فرزانه جمع آوری و آماده شده ادای دین است به این بانوی بزرگوار تا نام و یادش جاودانه بماند و خاطراتش چراغ راهی باشد برای سایر دانشجویانی که در پی اعتلای مدارج علمی و سجایای اخلاقی هستند.

از تمامی عزیزان و بزرگوارانی که در تهیه این یادنامه همکاری نموده اند قدردانی نموده و از همه آنان سپاسگزاری می شود.

مقدمه

یادنامه‌ای که پیش رو دارید، روایتگر زندگی پربار و باعظمت خانم دکتر فائزه فرزانه است؛ بانویی که تمام عمر پرثمر خود را وقف آموزش، پژوهش و خدمت به دانشجویان این مرز و بوم نمود. ایشان نه تنها یک شیمیدان برجسته و استاد تمام دانشگاه الزهرا بودند، بلکه شخصیت و دستاوردهای علمی و انسانی‌شان برای بسیاری از همکاران، دانشجویان و دوستان علم، نمادی از ایثار، پشتکار و صداقت در راه علم و آموزش به شمار می‌آید.

دکتر فائزه فرزانه، با شناختی که از علم شیمی و به ویژه در حوزه شیمی معدنی داشت، به مدت چهل سال در دانشگاه الزهرا به تعلیم و تربیت نسل‌های مختلف پرداخت. ایشان ضمن اینکه به عنوان یک محقق برجسته در این رشته شناخته می‌شد، همواره با دلسوزی و توجه ویژه به دانشجویان خود، در تلاش بود تا آنان را در مسیر علم و دانش راهنمایی کند. وی با کارنامه‌ای مملو از تحقیقات علمی، مقالات معتبر و کتب تخصصی، همچنان در یاد و خاطره‌های علمی کشور برجسته می‌باشد.

اواخر دهه ۶۰ و اوائل دهه هفتاد که دوره دکترای شیمی در دانشگاه تهران راه اندازی شد، گروه شیمی دانشگاه تهران از او جهت تدریس تعدادی از دروس تخصصی شیمی معدنی دعوت به عمل آورد که ایشان این دعوت را پذیرفت. شخصیت علمی و اخلاقی وی باعث شد که تعدادی از دانشجویان مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری، پایان نامه خود را تحت راهنمایی ایشان انجام دهند. حاصل این تلاش منجر به تربیت تعدادی از دانشجویان دوره دکتری شد که در حال حاضر از استادان برجسته دانشگاه می‌باشند.

یکی از ویژگی‌های خاص خانم دکتر فرزانه، علاقه بی‌پایان‌شان به آموزش دختران این مرز و بوم بود. ایشان همواره به باور عمیق خود در اهمیت آموزش و توانمندسازی زنان توجه داشت و در این راستا تمامی توان خود را صرف تربیت نسل‌های جدیدی از زنان عالم و فعال در عرصه‌های مختلف علمی و اجتماعی نمود. ایشان با نگاه عمیق و انسانی‌اش، نه تنها در تدریس به علم و پژوهش اهمیت می‌داد، بلکه همواره در تلاش بود تا شخصیت‌های مستقل، با اعتماد به نفس و مسئولیت‌پذیر در جامعه پرورش دهد.

به عنوان استاد دانشگاه، خانم دکتر فرزانه همواره به‌عنوان الگوی علمی و اخلاقی برای دانشجویان خود شناخته می‌شد. در کلاس‌های درس، ایشان با روش‌های نوین و متنوع آموزشی، نه تنها علم شیمی را به شکلی عمیق و دقیق به دانشجویان منتقل می‌کرد، بلکه همواره در پی آن بود که به آنان مهارت‌های تفکر انتقادی، حل مسئله و جستجوی حقیقت را نیز آموزش دهد. تعهد به دانشجویان و احترام به نظر آنان، از ویژگی‌های بارز خانم دکتر بود که تأثیرات ماندگاری در ذهن و دل دانشجویان به جای گذاشت.

در این یادنامه، علاوه بر شرح حال ایشان، خاطرات همکاران و دانشجویان خانم دکتر فرزانه نیز گردآوری شده است. این خاطرات به خوبی نشان‌دهنده تأثیرات عمیق و مثبت ایشان در زندگی افراد مختلف است. همکارانی که از نزدیک با ایشان همکاری داشتند، به یاد می‌آورند که او همیشه با فروتنی و دقت نظر خود در پیشبرد پروژه‌ها و تحقیقات علمی سهیم بود و در عین حال روابطی دوستانه و صمیمی با همکاران خود برقرار می‌کرد. همچنین دانشجویانی که تحت راهنمایی ایشان بودند، از ویژگی‌های خاص ایشان چون دلسوزی، صبر، و توانایی در انتقال مفاهیم پیچیده علمی به ساده‌ترین شکل ممکن، سخن می‌گویند. خاطرات آنان به وضوح بیانگر عشق و علاقه‌ای است که این استاد عالیقدر به علم و آموزش داشت.

خانم دکتر فرزانه، علیرغم مشکلات و رنج‌های جسمی که به مرور بر ایشان غلبه یافت، همواره با امید و اراده‌ای قوی به کار خود ادامه داد. در حالی که بسیاری از ما در برابر سختی‌های زندگی دچار تردید و ناامیدی می‌شویم، ایشان با روحیه‌ای بلند و اراده‌ای آهنین همچنان به خدمت به جامعه علمی و آموزشی پرداخت. این مجموعه، یادگاری است از یک انسان برجسته که با وجود تمام مشکلات، عشق به علم و خدمت به مردم را سرلوحه زندگی خود قرار داد.

دکتر فائزه فرزانه در نهایت با تنی رنجور از میان ما رفت، اما یاد و خاطره ایشان همواره در دل‌ها و ذهن‌های کسانی که با ایشان آشنا بودند، زنده خواهد ماند. این یادنامه، هم یادبودی است از تلاش‌ها و دستاوردهای علمی و آموزشی ایشان و هم نمادی از آنچه که یک فرد می‌تواند با عشق و علاقه به جامعه خود ارائه دهد. در این صفحات، از خاطراتی سخن خواهیم گفت که نشان‌دهنده انسانیت، دانش و تلاش‌های مستمر او در راه تعلیم و تربیت است. در حقیقت، این نوشتار نه تنها یادنامه‌ای از یک استاد دانشگاه است، بلکه گواهی بر تأثیرات مثبت و ماندگار یک زن فرهیخته در تاریخ آموزش عالی کشورمان خواهد بود. خاطرات همکاران و دانشجویان ایشان که در این یادنامه گردآوری شده است، به ما یادآوری می‌کند که در هر لحظه از زندگی می‌توان با عشق و شور به علم و خدمت به انسان‌ها ادامه داد و در این راه هیچ‌گاه تنها نبود. خانم دکتر فرزانه با رفتار و منش خود، همواره ثابت کرد که علمی که با عشق به دیگران آمیخته باشد، قادر است مرزهای زمان و مکان را درنوردد و تا ابد در یادها باقی بماند.

بخش اول: زندگینامه	۹
بخش دوم: ادای احترام و خاطرات	۱۷
قسمت اول: خاطرات از زبان دوستان و خانواده	۱۸
قسمت دوم: خاطرات از زبان همکاران	۳۷
قسمت سوم: خاطرات از زبان دانشجویان	۴۵
بخش سوم: آغاز شکفتن	۱۱۰
ضمیمه (عکس)	۱۱۱

بخش اول: زندگینامه

زندگی نامه خانم دکتر فائزه فرزانه



دکتر فائزه فرزانه

استاد شیمی - شیمی معدنی

دانشکده شیمی، دانشگاه الزهرا

خانم دکتر فائزه فرزانه در تاریخ دوم فروردین ۱۳۳۱ در تهران چشم به جهان گشود. پس از اتمام دوران تحصیلات دبستان و دبیرستان، در سال ۱۳۴۹ در رشته شیمی وارد مدرسه عالی پارس شد و در سال ۱۳۵۳ با اخذ مدرک کارشناسی فارغ التحصیل گردید. در هفتم مرداد ۱۳۵۳ با آقای مهدی قندی ازدواج نمود. وی به مدت شش ماه به عنوان محقق در دانشگاه صنعتی شریف مشغول به کار شد و سپس به استخدام دانشگاه آزاد ایران درآمد. در فروردین سال ۱۳۵۵ با بورس دانشگاه آزاد ایران جهت ادامه تحصیلات به آمریکا عزیمت نمود و مقطع دکترا را در دانشگاه ایالتی میشیگان در شهر East Lansing گذراند و در سال ۱۳۶۰ موفق به اخذ دکترا در رشته شیمی معدنی گردید. او در طی دوران تحصیل در آمریکا فعالیت های مطالعاتی و فرهنگی نیز داشت و در سال

۱۳۵۸ صاحب اولین پسر خود به نام عباس شد. در سال ۱۳۶۰ بلافاصله پس از اخذ دکترا به همراه همسر و فرزند خود به ایران بازگشت. در سال ۱۳۶۱ به شوق تعلیم و تربیت با آن که باردار بود به عنوان عضو هیات علمی وارد دانشگاه الزهرا گردید و در همین سال صاحب فرزند دوم خود به نام رضا شد. دکتر فرزانه در مدت حضور در دانشگاه الزهرا (۱۴۰۱-۱۳۶۱) نه تنها در کسوت استادی به صورت مستمر ارائه دهنده مطالب روز دنیا در زمینه شیمی معدنی بودند و دانشجویان بسیاری از علم و تجربه ایشان بهره برده‌اند، آثار علمی برجسته‌ای از جمله بیش از ۱۲۰ مقاله معتبر بین‌المللی از خود به جای گذاشته‌اند. دانشجویان ایشان که تعداد زیادی از آن‌ها هم‌اکنون اعضای هیئت علمی موفق دانشگاه‌ها و پژوهشکده‌های مختلف هستند، گواه این مطلب می‌باشند. علاقه ایشان به علم روز دنیا و لذت از تحقیق در آخرین مقالات به چاپ رسیده توسط ایشان مشخص است به طوری که در سال آخر عمر بابرکت خویش یعنی سال ۲۰۲۳ علیرغم شدت بیماری ۳ مقاله را به چاپ رسانده‌اند.

در کنار موارد ذکر شده مشارکت ایشان در انجام امور دانشگاه و انجام مسئولانه، صادقانه و دلسوزانه مسئولیت‌هایی همچون معاون پژوهشی دانشگاه، مدیر گروه شیمی و عضویت در هیئت امناء، هیئت ممیزه و کمیسیون تخصصی شیمی و زیست در اذهان تمامی اساتید و کارشناسان دانشگاه خاطرات تکرارناپذیری را به جای گذاشته است.

در گروه شیمی ایشان شخصیتی استوار، گوش‌شنوا، همراه و پشتیبانی همیشگی برای اعضا بودند و با رعایت اصول علمی و حرفه‌ای، تجربه‌های خود را بی‌دریغ در اختیار می‌گذاشتند.

از سال‌های آغازین دهه ۹۰، سالن کنفرانسی به نام خانم دکتر فرزانه در دانشکده ساخته شده که تاکنون جلسات مختلف و متعددی اعم از دفاع از

پایان نامه ها و رساله ها، دوره های آموزشی و پژوهشی، کارگاه های آموزشی و.... در آن برگزار شده است. همچنین در نوزدهمین کنگره شیمی ایران که در اسفند ۱۳۹۵ در شیراز برگزار شد به عنوان شیمیدان برجسته پیشکسوت انتخاب شدند.

تحصیلات

دبستان ۱۷ دی (۱۳۴۳ - ۱۳۳۷)
دبیرستان گوهرشاد (۱۳۴۹-۱۳۴۳)
کارشناسی شیمی، مدرسه عالی پارس، تهران، ایران، ۱۹۷۴ (۱۳۵۳)
محقق دانشگاه صنعتی شریف، تهران، ایران، ۱۹۷۴ (۱۳۵۳)
کارشناس شیمی دانشگاه آزاد ایران (۱۳۵۵-۱۳۵۴)
دکتری، دانشگاه ایالتی میشیگان، آمریکا، ۱۹۸۱-۱۹۷۶ (۱۳۵۵-۱۳۶۰)

وضعیت آموزشی

استادیار شیمی معدنی دانشگاه الزهرا در سال های ۱۹۹۲-۱۹۸۲
(۱۳۶۱-۱۳۷۰)
دانشیار شیمی معدنی دانشگاه الزهرا در سال های ۲۰۰۱-۱۹۹۲
(۱۳۷۰-۱۳۷۹)
استاد شیمی معدنی دانشگاه الزهرا در سال های ۲۰۰۱-۲۰۲۲
(۱۳۷۹-۱۴۰۱) ، پایه ۴۵

مسئولیت‌ها

عضو هیئت ممیزه دانشگاه به صورت مستمر از سال ۱۳۹۱ تا ۱۴۰۱ و رئیس کمیسیون تخصصی شیمی و زیست در سال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۳۹۹ عضو هیئت امنای دانشگاه در دوره پنجم (۱۳۹۷-۱۳۹۳) معاون پژوهشی و فناوری دانشگاه در سال‌های (۱۳۸۵ - ۱۳۸۰) مدیر گروه شیمی در دهه ۶۰ هجری شمسی

دروس تدریس شده

مقطع کارشناسی: شیمی عمومی ۱ و ۲، شیمی معدنی ۱ و ۲، شیمی آلی فلزی، کاربرد تئوری گروه، نانوشیمی
مقطع کارشناسی ارشد: شیمی معدنی پیشرفته، شیمی فیزیک معدنی، سینتیک و ترمودینامیک واکنش‌های معدنی
مقطع دکتری: فوتوشیمی ترکیبات معدنی، کاتالیزورهای همگن و ناهمگن، موضوعات نوین در شیمی معدنی، تئوری ساختار و پیوند، پلیمرهای معدنی

دانشجویان تحصیلات تکمیلی

تعداد دانشجویان ارشد: استاد راهنمایی و مشاوره بیش از ۱۰۰ پایان‌نامه کارشناسی ارشد
تعداد دانشجویان دکتری: استاد راهنمایی و مشاوره حدود ۳۰ پایان‌نامه دکتری

جوایز کسب شده

- جایزه ستاد ملی نانو به همراه گونت ویژه این ستاد
- دکتر رشتی‌زاده (دانشجوی دکتری خانم دکتر فرزانه): برگزیده جشنواره جوان خوارزمی

مقالات به چاپ رسیده

- بیش از ۱۲۰ مقاله چاپ شده در مجلات معتبر بین‌المللی

کتاب‌های منتشر شده

- کتاب در زمینه شیمی آلی فلزی
- کتاب در زمینه شیمی عمومی

افتخارات

- پژوهشگر برگزیده دانشکده سال ۱۴۰۱
- پژوهشگر برتر گروه سال ۱۳۹۳
- پژوهشگر منتخب سال ۱۳۹۲
- پژوهشگر برتر گروه دوم دانشکده سال ۱۳۹۱
- تقدیرنامه جهت انجام تحقیقات بالنده و ارتقای کیفی آموزش عالی و ارائه راهکارهای نوین در تحقیقات
- پژوهشگر برتر دانشگاه در سال ۱۳۹۰
- انتخاب به عنوان شیمیدان برجسته پیشکسوت در سال ۱۳۹۵
- پژوهشگر برتر گروه های آموزشی سال ۱۳۸۹

لازم به ذکر است زمینه اصلی فعالیت ایشان روی زئولیت ها بوده و ایشان از جمله اولین افرادی بودند که در ایران در زمینه بیودیزل و نانولوله های کربنی پژوهش های ارزنده انجام داده اند.

همسر:

دکتر مهدی قندی (متولد ۱۳۲۹)

استاد دانشگاه تهران

دارای دکترای شیمی آلی از دانشگاه ایالتی میشیگان، آمریکا، ۱۹۷۶-۱۹۸۱
(۱۳۵۵-۱۳۶۰)

کارشناسی ارشد شیمی آلی دانشگاه صنعتی شریف، تهران، ایران،
(۱۳۵۴-۱۳۵۵)

کارشناسی شیمی، مدرسه عالی پارس، تهران، ایران، ۱۹۷۴ (۱۳۵۳)

فرزندان:

دکتر عباس قندی (متولد ۱۳۵۸)

اشتغال در بخش تحقیق و آنالیز نفت، سوخت و مواد شیمیایی شرکت

S&P Global

فوق دکترا از دانشگاه ام آی تی (۲۰۱۹)

فوق دکترا از دانشگاه تگزاس در آستین (۲۰۱۷)

فوق دکترا از دانشگاه کالیفرنیا در دیویس (۲۰۱۵)

دکترای تکنولوژی و سیاست گذاری های حمل و نقل از دانشگاه کالیفرنیا

در دیویس (۲۰۱۳)

کارشناسی ارشد اقتصاد از دانشگاه کالیفرنیا در دیویس (۲۰۰۶)

کارشناسی مهندسی شیمی از دانشکده فنی دانشگاه تهران (۲۰۰۲)

دکتر رضا قندی (متولد ۱۳۶۱)

اشتغال در مرکز تحقیقات شرکت جنرال الکتریک در نیویورک

دارای دکترای فیزیک کاربردی از دانشگاه کی تی اچ سوئد (۱۳۹۰)

کارشناسی ارشد فیزیک گرایش نانوالکترونیک از دانشگاه کی تی اچ سوئد

(۱۳۸۶)

کارشناسی مهندسی برق از دانشکده فنی دانشگاه تهران (۱۳۸۴)

بخش دوم: ادای احترام و خاطرات

در این بخش جهت ادای احترام به خانم دکتر فائزه فرزانه، خاطرات افراد از ایشان بیان می شود تا شخصیت ویژه نامبرده بیش از پیش بازگو گردد. این بخش در سه قسمت تقدیم می گردد :

۱- خاطرات از زبان دوستان و خانواده

خاطراتی که دوستان و خانواده از زمان های دور و نزدیک و از دوران جوانی تا پایان عمر نقل می نمایند بیانگر شخصیت فردی و اجتماعی خانم دکتر فرزانه می باشد.

۲- خاطرات از زبان همکاران

خاطرات این قسمت بیانگر اخلاق حرفه ای و روحیه همکاری ایشان خواهد بود.

۳- خاطرات از زبان دانشجویان

این قسمت که مهمترین بخش از این یادنامه است چگونگی رفتار یک استاد فرزانه با دانشجویانش را از زبان خود آنها منعکس خواهد کرد.

قسمت اول

خاطرات از زبان دوستان و خانواده

خانم محبوبه صفاری

خانم محبوبه صفاری از سال ۱۳۵۴ که خانم دکتر فرزانه برای ادامه تحصیلات عالی به آمریکا عزیمت نمودند با ایشان دوست و همراه بوده اند و این همراهی تا پایان عمر خانم دکتر فرزانه ادامه داشته است.

ویژگی هایی که خانم صفاری در این خاطرات بر آنها تاکید دارند عبارتند از:

- از جمله افرادی بود که نامش اعتبارش بود.
- همیشه خودش بود. نقش های مختلف در زندگی در او تاثیر نکرده بود.
- او مثل باران همیشه طراوت و تازگی داشت.

من محبوبه صفاری هستم و حدود ۵۰ سال است که با خانم دکتر دوست هستم. شاید این دوستی تعریفی داشته باشد در ذهن همه ما که این دوستی یعنی چه؟ ما از دهه پنجاه شمسی که در دانشگاه میشیگان درس خواندیم ایشان رشته شیمی بودند و من رشته روان شناسی بودم. دوستی ما فقط به این خاطر نبود که هر دو ما دانشجوی بودیم بلکه به دلیل رابطه عاطفی بود که بین ما برقرار شد و شکل گرفته بود. من خانم دکتر فرزانه را به اسم فایزه صدا می کنم. برای من فایزه هست. پدرم همیشه میگفت آدمها طوری زندگی کنند که وقتی اسمشان برده می شود اسمشان اعتبارشان باشد. این قدر در زندگی اعتبار داشته باشی و به روش با اعتبار زندگی کرده باشی که وقتی میگویند محبوبه این را گفت از تو دلیل و مدرک نخواهند. این گونه زندگی کرده باشی و فایزه این گونه

بود. این گونه نبود که راستگو نباشد و بعد انتخاب کند که راستگو باشد. درستکار نباشد بعد تصمیم گرفته که درستکار باشد. صادق نباشد بعد بخواد صادق باشد. تعهد و مسئولیت نداشته باشد و بعد بخواد تعهد و مسئولیت داشته باشد. صبور نباشد و بعد بخواد صبور باشد. همه اینها به طور واقعی بود. او خود واقعیش بود. برای منی که ۵۰ سال میشناختمش خودش بود. همه ما در طی زمان رشد کردیم، بزرگ شدیم، ازدواج کردیم، بچه دار شدیم. سختی زندگی داشتیم، روزهای سختی را داشتیم، روزهای راحتی را داشتیم، تجربه کسب کردیم. همه ما وقتی در کنار هم بودیم، همه آن دوستان وقتی کنار هم بودیم فایزه خودش بود. همنی که گفتم، نبود که آن طور نباشد بعد بخواد گونه دیگری باشد، از اول همان طور بود.

همه ما در زندگی نقشهای متعددی داریم، نقش فرزند، مادر، پدر، مسئولیت اجتماعی داریم، نقش استاد، درس خواندیم، دکترا داریم، فعال اجتماعی هستیم، فعال سیاسی هستیم، هر نقشی که داریم. این نقشهای مختلف در شخصیت فایزه تأثیری نداشت، چون از اول خودش بود.

وقتی در کنارش میشستی، منی که پنجاه سال او را میشناختم، این نبود که وقتی در کنارش هستم خودم رو گونه ای دیگر نشان بدهم که مثلاً او این گونه نیست، نه همه ما همان طور با هم بودیم و این ارتباط عاطفی بود به خاطر تأثیری بود که فایزه داشت.. همین جمله که طوری زندگی کن که اسمت اعتبارت باشد. از تو دلیل و مدرک نخواهند که بگویند فایزه این را گفته، به چه دلیلی این را گفته، نه او خودش اعتبارش بود. همه مجموعه دوستانی که ما پنجاه سال همدیگر را میشناسیم و در کنار هم رشد کردیم مواضعمان تغییر کرد، نظریه هایمان تغییر پیدا کرد ولی اصل شخصیت مان که در کنار هم بودیم مشتاق بودیم که با هم و کنار هم باشیم. مشتاق بودیم که باز همدیگر را ببینیم

و با هم صحبت کنیم. به همین خاطر فائزه برای من فائزه است. تاثیری که آدم ها در زندگی شان دارند به خاطر نقش های متعددی که دارند به خاطر تاثیرگذاری که دارند این نیست که در مقطعی تاثیر دارند و بعد از یادها می رود این تاثیر مستمر، پایدار و تاثیرگذار هست نه لزوماً به دلیل فعالیت های اجتماعی که ما در بخشی از زندگیمان داریم بلکه به دلیل منش و شخصیت مان تاثیرگذاری داریم و آن اثری که از خود باقی گذاشته ایم چه آدم هایی که فرهیخته بوده اند و به خاطر اثر علمی یا فرهنگی و ادبی که در زندگی ما داشته اند فائزه هم همین گونه بود. ما همه یک روزی هستیم و روز دیگر نخواهیم بود اما تاثیر کار ما این گونه مستمر و پایدار خواهد بود و این نقش زندگی ماست. من حقیقتاً دلم برای فائزه تنگ می شود. از نظر من فائزه مثل باران تکرار می شود. همان گونه که باران همیشه طراوت و تازگی دارد و تکرارش آدم را خسته نمی کند و فائزه برای من و همه دوستانی که ما پنجاه سال با هم زندگی کردیم و روزهایی را با هم گذراندیم. از نظر من فائزه بهشت آرامش را خلق کرد و ساخت و این بهشت آرامش را با خود برای سفر جاودانه اش برد. هنوز که هنوز است وقتی در موردش حرف می زنم همان طراوت و تازگی و دلنشینی باران را برایم دارد.

خانم مریم صفری (همسر آقای دکتر سراجی)

خانم صفری بر خصوصیات معنوی خانم دکتر فرزانه تاکید دارند که اهم آنها عبارتند از:

- نام نیک ایشان ناشی از عملکرد نیکوکارانه وی می باشد.
- رد پای نیکی و احسان ایشان در امور خیر پابرجاست.

ساقی ز نور باده برافروز جام ما
مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما

صحبت کردن درباره خصوصیات ایشان برای چون منی بسیار دشوار است
چرا که هر چه گویم فقط توانسته ام اندکی از فضائل ایشان را بازگو نمایم.
بخش علمی زندگی خانم دکتر بر همگان آشکار است. ولی بخش دیگری از
زندگی ایشان که بعد معنوی دارد را خدمت شما عزیزان عارض خواهم بود.
می خواهم شمارا دعوت کنم به باز گشتی به سالهای هفتاد و نه و هشتاد.
شب تاسوعا بود. ما همه ساله برای بزرگداشت دهه محرم در محل سکونت مان
به اتفاق ایشان و دیگر دوستان مراسم عزاداری برپا می کردیم.

در آن شب با خانم دکتر و چند نفر دیگر از خیرین هم پیمان شدیم تا در
روز های چهارشنبه هر هفته جلسات قرآنی داشته باشیم که در خلال آن به
امور خیر پرداخته شود. در ابتدا ما صندوق قرض الحسنه ای تاسیس کردیم که
افراد نیازمند با توجه به درخواستشان وام را دریافت و سپس در اقساط چند ماهه
مبلغ را به صندوق عودت می دادند.

تهیه جهیزیه، خرید مواد غذایی که در سه نوبت از سال (ماه رمضان، عید
نوروز و محرم) انجام می شد. خرید لوازم التحریر در مهرماه و همچنین تهیه
لباس، ضروریات و دارو برای بیماران و برای خانواده های تحت پوشش از دیگر
کارهای ما بوده و هست.

از دیگر فعالیتهای ما رسیدگی و حمایت از فرزندان بی سرپرست در مراکز بهزیستی بود. در ارتباط گرفتن هر روز با این مراکز، نیازهای این عزیزان را مرتفع می ساختیم. کمبودهایی که شامل موادغذایی، پوشاک و لوازم التحریر می باشد.

زمانی که اینها به سن هجده سالگی می رسند و مجبور به ترک این مراکز هستند باز هم از حمایت مالی و معنوی ما برخوردار می باشند. چنانچه در حال حاضر ۲۲ فرزندی که در بهزیستی ولی عصر واقع در ویلیان زندگی می کنند سالهاست در زیر سایه بزرگواری خانم دکتر بوده و هستند. حتی سال گذشته ما با یک مرکز بهزیستی دیگر ارتباط پیدا کردیم با ظرفیت ۵۰ پسر که بازهم مورد حمایت خانم دکتر و دیگر عزیزان خیر قرار گرفته است. یک بعد زیبای فرزندان تریخی این مراکز این است که هرگاه و در هر مرحله از زندگیشان به مشکلی برخورد می کردند ایشان مادرانه و با آغوشی باز پذیرای حل مشکلاتشان می بودند. برای مثال در زمان کرونا برای یکی از این عزیزان که قصد ازدواج داشت، مراسم عقد و خرید حلقه ایشان را به عهده گرفتند و از آنجا که این پسرمان هیچکس را نداشتند من به امر خانم دکتر به عنوان مادرشان در مراسم حضور پیدا کردم.

دوستان به یاد داشته باشیم که مردم به آنچه از کارهای شایسته و نیکی که انجام می دهند نسبت داده می شوند و اگر ما امروز از این عزیز با نام نیک یاد می کنیم جهت رفتار و عملکرد نیکوکارانه ایشان است که من تنها ذره ای و بخش کوچکی از آن را بیان نمودم. امید که هم مسیرش گردیم.

خانم دکتر عزیز و نازنین، خواهر مهربان و دلسوز!

شما بنده محبوب خدا هستید چرا که خداوند نیکوکاران را دوست دارد. رد پای نیکی و احسان شما در جای جای مجموعه و خیریه ما باقی است پس یقیناً

همیشه در کنار ما هستید. لبخند رضایت مندانه شما که همیشه مهمان چهره پر مهرتان بود بر ضمیر ما حک شده است و هرگز از خاطرمان نمی رود. پروردگارا روح پاک و مطهرش را با مولایش محشور فرما و بهشت برین را جایگاهش گردان. خدایا من در غم این عزیز سفر کرده ام صبورم اما دلتنگی چه می داند صبوری چیست. خواهر خوبم غمی دارم از دلتنگی که در عالم نمی گنجد. این داغ سنگین برای همیشه بر دلم باقی است. بر من ببخشا اگر در رسالتی که بر دوشم نهاده ای قاصر بوده ام. روح پرفروغ.

دکتر رضا نوری دلویی استاد دانشگاه علوم پزشکی تهران

آقای دکتر نوری دلویی نیز از دوستان زمان تحصیل در آمریکا می باشند که این دوستی ادامه دار بوده و این ارتباط به صورت خانوادگی تا پایان عمر دکتر فرزانه ادامه داشته است.

خصوصیات مورد تاکید دکتر نوری عبارتند از :

- کسب مستمر علم و دانش، خیرخواهی و نوع دوستی، ادب، فروتنی، محبت و نیکویی، پاکدستی، صداقت، توکل، اعتماد به نفس از جمله ویژگیهای رفتاری این بانوی گرامی بود.
- ایشان به زندگی مسئولانه و اصیل پایبند بود و از زندگی عاریتی دوری می کرد.
- فائزه نقاب نداشت. ظاهر و باطنش همان بود که می دیدیم و می شنیدیم.
- فائزه فرزانه از خیل کسانی بود که بلند شد و کار کرد کاری کارستان و افسانه نیکو شد.

استاد فائزه هرگز نمرده است و افسانه هستی اش اگرچه پایان یافت
 خوشنامی و عزتش به پایان نرسید.
 بسیار گل که از کف من برده است یاد
 اما من غمین گل های یاد کس را پرپر نمی کنم
 من مرگ هیچ عزیزی را باور نمی کنم
 به قول سهراب : و تترسیم از مرگ، مرگ پایان کبوتر نیست
 می خواهیم همه شما را به شکیبایی دعوت کنم. به فرموده امام علی (ع)
 شکیبایی بر مصیبت ها از برترین موهبت های الهی است. از گفتگوی امام
 حسین (ع) با اصحابش در شب عاشورا یاد می کنم که فرمود: بدانید تلخ و
 شیرین دنیا خوابی بیش نیست و هشیاری و بیداری واقعی در آخرت
 است. امیدوارم با صبوری، بازماندگان عزیز این مصیبت جانکاه را تحمل کنند و
 به خدا توکل نمایند. به قول مولانا:
 واگر بر تو ببندد همه ره ها و گذرها
 ره پنهان بنماید که کس آن راه نداند

و به قول حافظ:
 از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت
 یک چند نیز خدمت معشوق و می کنم
 این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست
 روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم
 من بیش از پنجاه سال است که با این خانواده دوستی و رفاقت دارم. سال
 ۱۳۵۴ نخستین بار در کلاسی در دانشگاه میشیگان با خانم دکتر فرزانه

همکلاس بودم. بعد از آمدن آقای دکتر قندی به آمریکا، این دوستی ها قوت گرفت و جمعی از این دوستان در تمام این سالها با هم مراوده داشته ایم. تا قبل از کرونا تقریباً ماهی یک نوبت طبق قرار قبلی در منازل هم با یکدیگر دیدار داشتیم. در روزگار فضیلت های فراموش شده درحد شناخت خودم، استاد فائزه فرزانه انبوهی از فضائل اخلاقی و انسانی داشت. من اهل مبالغه نیستم. شناختی است که طی پنج دهه ایجاد شده است. از بعضی از ویژگی های این عزیز یاد می کنم:

کسب مستمر علم و دانش، خیرخواهی و نوع دوستی، ادب، فروتنی، محبت و نیکویی، پاکدستی، صداقت، توکل، اعتماد به نفس از جمله ویژگیهای رفتاری این بانوی گرامی بود. ایشان به زندگی مسئولانه و اصیل پایبند بود و از زندگی عاریتی دوری می کرد. فائزه نقاب نداشت. ظاهر و باطنش همان بود که می دیدیم و می شنیدیم و از سخنانش بهره می گرفتیم. گوش شنوایی داشت. انسان کریستالی و شفاف بود. همه عمر خود را وقف دانشگاه، دانشجو، علم و معرفت کرد و در جایگاه استاد و معلم دانشگاه هرچه در توان داشت برای دانشجویانش به کار برد. الهام بخش بود و کوشید تا زندگی دانشجویانش را همواره غنی کند. من توفیق یافتم تا در سال ۱۳۶۵ مجله بین المللی علوم را تاسیس کنم و در خدمت آقای دکتر قندی اعضای هیات تحریریه این مجله بوده ایم و همچنان این مجله دائر بوده و به فعالیت های پژوهشی و علمی خود با چاپ مقالات علمی ادامه می دهد. سرکار خانم دکتر فائزه فرزانه در کنار آقای دکتر قندی همواره از این مجله با ارائه مقالات علمی ارزشمند حمایت کردند.

از خصلت های ویژه دیگر ایشان این بود که از بسیاری از مشکلات افراد گره گشایی می کردند. به قول شاعر:

صدها فرشته بوسه بر آن دست می زنند
 کز کار خلق یک گره بسته وا کند
 فائزه خانم از انسانهای فرزانه نیکونهاد بود.
 حافظ نهاد نیک تو کامت برآورد
 جانها فدای مردم نیکونهاد باد

او دختر آقای فرزانه بود. من حیفم می آید که از این عزیز بزرگوار که توفیق داشتیم تا با این مرد بزرگ دوستی و آشنایی داشته باشیم نامی نبرم. تمام کمالات فائزه را ما پیش تر در پدر ایشان می دیدیم و همیشه از مصاحبت ایشان بهره و لذت می بردیم. این پدر و دختر همیشه به یاد روز گذر بودند. به قول حکیم فردوسی:

ز روز گذر کردن اندیشه کن
 پرستیدن دادگر پیشه کن
 بترس از خدا و میازار کس
 ره رستگاری همین است و بس

آدم بدانند که در این دنیا که هست جای گذر و موقتی است. همه مسافر هستیم. به باور من و همه رفقای که با این خانواده محترم محشور بوده و هستیم شهادت می دهم که فائزه خانم اهل نیکی بود و در زندگی خود هیچکس را آزار نداد. فردوسی می گوید:

بکوشید و خوبی به کار آورید
 چو دیدند سرما بهار آورید
 به پاداش نیکی بیایی بهشت
 بزرگ آنکه او تخم نیکی بکشت

به هر حال همه ما چند صبحی دیگر رفتنی هستیم. خوشا به حال فائزه که نام نیک از خود به یادگار گذاشت. از زبان دکتر قندی و فرزندان عزیزش می‌خروشیم:

مرغ شب خوابید و من از غصه بیدارم هنوز
گرچه رفتی از برم مشتاق دیدارم هنوز
سر نهادم چون به گیسوی تو هنگام وداع
مانده آن چین و شکن بر روی رخسارم هنوز

ایشان می‌کوشید که در زمره عاشقان قرار گیرد که به فرمایش حضرت حافظ:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که در این گنبد دوار بماند
و به قول ابوسعید ابوالخیر خدای رحمت کند کسی را که بلند شود و کاری
بکند و همه سخن همین است که بلند شویم و کار کنیم. فائزه فرزانه از خیل
کسانی بود که بلند شد و کار کرد کاری کارستان و افسانه نیکو شد.
باری چو فسانه می‌شوی ای بخرد
افسانه نیک شو، نه افسانه بد
یادش همواره گرامی و روحش در جوار رحمت حق باد.
در پایان سخنم این سروده خویش را تقدیم ایشان می‌کنم:
دل سودازده با ماتم شد
چشم اندوه پر از شب‌نم شد
غم پروانه چو بر شمع نشست
آنقدر سوخت که خاکستر شد

آقای مجتبی قندی برادر همسر خانم دکتر فرزانه

آقای مجتبی قندی ۱۲ ساله بودند که برادرشان آقای دکتر مهدی قندی با خانم دکتر فرزانه ازدواج نمودند. در طول این مدت قریب به پنجاه سال از نزدیک شاهد فضائل علمی و اخلاقی خانم دکتر فرزانه بوده اند. خصوصیات ممتاز موردنظر ایشان عبارتند از :

- ایشان دارای شخصیت چندوجهی و ممتاز بودند.
- نه تنها به واسطه جایگاه علمی و دانشگاهی خود، بلکه به سبب انسانیت، تقوا، روشن نگری، و خدمات اجتماعی شان جاودانه شدند.
- مرور زندگی پرنمر او، درسی بزرگ برای نسل حاضر و آینده خواهد بود.
- خانم دکتر فائزه فرزانه در خانواده ای ریشه دار، فرهنگی و مؤمن پا به عرصه وجود نهاد.
- از ابعاد تحسین برانگیز زندگی دکتر فرزانه، تربیت فرزندان شایسته بود.
- از ویژگی های دیگر خانم دکتر فرزانه، جمع موفق میان فعالیت علمی و زندگی خانوادگی بود.
- با وجود تحصیل در ایالات متحده آمریکا و آشنایی با فرهنگ مدرن و داشتن افکار روشنفکری، هرگز از هویت دینی و مذهبی خود فاصله نگرفت.
- بسیار متواضع و فروتن بود.
- عاشق آموزش و تربیت نسل جوان بود.

من به عنوان فردی که از دوران نوجوانی شیفته این بانوی فرهیخته بوده ام وظیفه خود دانستم تا امروز نسبت به ایشان ادای وظیفه نمایم و حق مطلب را

بیان کنم. خدا را شاهد می گیرم که هر آنچه در مورد ایشان بیان خواهم کرد از روی صدق و راستی باشد. معمولاً رسم هست که در سوگ افراد فوت شده از آنان تعریف و تمجید شود و گاهی اغراق هایی هم صورت می گیرد که درست نیست ولی من آنچه در طول پنجاه سالی که از نزدیک با ایشان آشنا بوده ام، آنچه را که مشاهده کرده ام به طور خلاصه و فهرست وار بیان می کنم.

خانم دکتر فرزانه از جمله افرادی بودند که دارای شخصیت چندوجهی و ممتاز می باشند. در تاریخ علمی و فرهنگی ایران، نام هایی ثبت می شوند که نه تنها به واسطه جایگاه علمی و دانشگاهی خود، بلکه به سبب انسانیت، تقوا، روشن نگری، و خدمات اجتماعی شان جاودانه می گردند. خانم دکتر فائزه فرزانه از جمله این نام ها بود. بانویی که هم زمان استاد دانشگاه، مادر، مربی، کدبانو، بانوی دیندار، و فردی اجتماعی و نیکوکار بود. فقدان ایشان ضایعه ای بزرگ برای جامعه علمی و فرهنگی کشور است؛ اما مرور زندگی پرثمر او، درسی بزرگ برای نسل حاضر و آینده خواهد بود.

به عنوان اولین خصوصیت، تولد ایشان در خانواده ای با اصل و نسب می باشد. اگرچه انسان در انتخاب خانواده خود دخالتی ندارد، اما بی شک تولد در خاندانی اصیل و فرهیخته می تواند زمینه ساز رشد و بالندگی علمی و اخلاقی شود. خانم دکتر فائزه فرزانه در خانواده ای ریشه دار، فرهنگی و مؤمن پا به عرصه وجود نهاد.

پدربزرگ مادری ایشان، مرحوم آقای یزدانقلی درویش، از افراد شاخص و مردی بخشنده و کریم الطبع بود. سفره اش همیشه بر روی نیازمندان و مهمانان گشوده بود و بخشندگی اش ضرب المثل اهل محل و آشنایان بود. این روحیه کرامت و گشاده دستی، بی تردید بر نسل های بعد خصوصاً شخص خانم دکتر تأثیرگذار بوده است.

پدر ایشان، مرحوم آقای کاظم فرزانه، از شخصیت‌های فرهنگی و پیشکسوتان دانشکده الهیات بود. فردی باوقار، متین، اهل ادب و معرفت، که همنشینی با او برای اهل علم و فرهنگ، افتخاری به شمار می‌آمد. افرادی که ایشان را دیده یا ملاقات کرده‌اند ویژگی‌های ایشان را به عینه مشاهده نموده‌اند. در برخوردهای مختلف علاوه بر اینکه جذاب صحبت می‌کردند سخنان ایشان حاوی درس و نکته‌های آموزشی بود. این خصوصیات چه از طریق وراثت و چه از طریق تربیت زیردست چنین افراد شاخصی مطمئناً بر شخصیت خانم دکتر فرزانه موثر بوده و ایشان هم بسیار بخشنده و جذاب و اثرگذار بودند. از دیگر ویژگی‌های ایشان و از ابعاد تحسین‌برانگیز زندگی دکتر فرزانه، تربیت فرزندان شایسته بود. در حالی که بسیاری از فعالان اجتماعی همانند شخصیت‌های برجسته مذهبی یا سیاسی، به‌علت اشتغالات فراوان، از تربیت فرزندان خود بازمی‌مانند و بسیاری از افراد شاخص جامعه فرزندان‌شان آن‌گونه که باید نیستند. اما ایشان با عشق و دقتی کم‌نظیر، فرزندان خود را پرورش دادند. با وجود مسئولیت‌های فراوان علمی، حتی به جزئیات زندگی آنها توجه داشتند. آنچه ما انسانها را متمایز می‌کند رعایت جزئیات در زندگی است و گر نه کلیات را که همه حداقل ادعای داشتن آن را دارند. فردی که در برخورد با سایرین همیشه لبخند به لب دارد به راحتی از افراد ترشرو متمایز می‌شود و بر دلها می‌نشیند و شخصیت ویژه پیدا می‌کند. به عنوان مثال ایشان علیرغم درگیری‌ها و مشغله‌های بیشمار که داشتند هر روز از سحر برای آماده‌سازی غذای تازه برای فرزندان‌شان وقت می‌گذاشتند تا آنها از غذای تازه تغذیه کنند تا درامر آموزش و تربیت بهتر بتوانند فعالیت نمایند. نتیجه این تلاش، تربیت دو فرزند با بالاترین مدارج تحصیلی و اخلاقی است. این توفیق بزرگ، حاصل

ایمان، تلاش و عشق مادری است که همزمان با پژوهش و تدریس، از پرورش روح و شخصیت فرزندانش نیز غافل نبود.

از ویژگی‌های دیگر خانم دکتر فرزانه، جمع میان فعالیت علمی و زندگی خانوادگی بود. ایشان رابطه‌ای نزدیک با فامیل و دوستان داشتند، امری که کمتر در میان افراد پرمشغله علمی دیده می‌شود. افراد فعال معمولاً به علت مشغله‌های مختلف، از حضور در جمع اقوام غافل می‌شوند. اما ایشان در تمام دورانی که پدر و مادر ما در قید حیات بودند هر هفته به دیدارشان می‌آمدند. نسبت به سایر فامیل هم التفات داشتند و به همین خاطر نزد همه محبوب بودند. خانم دکتر کدبانویی ماهر و خانه‌داری نمونه بودند. دست‌پخت‌شان زبانزد خانواده، دوستان و همکاران بود. با مهارت و سلیقه‌ای تحسین‌برانگیز، در منزل از اقوام و دوستان پذیرایی می‌کردند و در عین حال بدون حاشیه بودند و در طول این پنجاه سال موردی پیش نیامد که کسی از ایشان آزرده خاطر شود و یا در روابط فیما بین مشکلی پیش آید.

ویژگی دیگر ایشان آن بود که با وجود تحصیل در ایالات متحده آمریکا و آشنایی با فرهنگ مدرن و داشتن افکار روشنفکری، هرگز از هویت دینی و مذهبی خود فاصله نگرفتند. بسیار به احکام دینی مقید بودند.

در منزل ایشان همه سال در شب تاسوعا مجلس عزاداری برگزار بود و در سالروز میلاد حضرت زهرا (س)، جشن و مجلس درس مذهبی برگزار می‌شد. ویژگی مهم دیگر، خصلت تواضع و فروتنی ایشان می‌باشد. ایشان در جمع فامیل همانند بانوان دیگر بودند و بسیار معمولی رفتار می‌کردند. با این که افراد خانواده به شخصیت علمی و پژوهشی ایشان آگاهی داشتند ولی بسیاری از برجستگی‌ها و افتخارات ایشان را حتی افراد نزدیک نمی‌دانستند و بعد از فوت متوجه شدند. در اقدامی تحسین‌برانگیز، در زمان حیات ایشان تالاری در دانشگاه

به نام دکتر فرزانه نام‌گذاری شده است. این امر در محیط دانشگاهی ایران بسیار نادر است که در زمان حیات کسی محلی را به نام او نامگذاری نمایند و نشانه‌ای روشن از جایگاه رفیع علمی و محبوبیت اجتماعی ایشان می باشد. اما این موضوع را حتی همسر و فرزندان شان نمی دانستند و پس از فوت وی، متوجه این حقیقت گردیدند. این همه به خاطر فروتنی ایشان بود که نمی خواستند با بیان آنها تفاخری نسبت به دیگران داشته باشند.

از نظر ویژگی های علمی، در صلاحیت من نمی باشد که در این مورد صحبت کنم، اما در پیام وزیر محترم آموزش عالی و تعبیری که ایشان به کار برده اند و همچنین مطالبی که همکاران و دانشجویان ایشان بیان می کنند تا حدودی نشان دهنده اوصاف علمی شان می باشد. دکتر فرزانه، عاشق آموزش و تربیت نسل جوان بود. ایشان هزاران دانشجوی دختر را تا بالاترین سطوح علمی تربیت کردند و بسیاری از آن‌ها امروز خود استاد، پژوهشگر، و مدیرانی موفق هستند. تالیفات، پایان نامه ها، مقالات و ثبت اختراعات بیشمار، بیانگر گوشه ای از فعالیت های علمی ایشان می باشد.

در طول بیماری خانم دکتر فرزانه، همسر ایشان آقای دکتر مهدی قندی در طی سالیان مختلف و به خصوص در یک سال و نیم اخیر که بیماری ایشان شدت پیدا کرد به تنهایی و عاشقانه از ایشان مراقبت و پرستاری می نمود و من وظیفه خود می دانم از ایشان سپاسگزاری نمایم و تشکر ویژه داشته باشم. همچنین از فرزندان ایشان آقایان دکتر عباس و دکتر رضا قندی که علیرغم آنکه دور بودند ولی هر روز تماس داشتند و بر برنامه های پزشکی و دارویی نظارت داشتند و در مواقع لزوم هم با حضور خود یاور مادر گرامی خویش بودند تشکر می نمایم. از خانواده محترم فرزانه، خانم دکتر فرح فرزانه که به عنوان

خواهر و پزشک و همدم در کنار ایشان بودند، برادران عزیزشان و سایر افراد خانواده و دوستانی که در این ایام همراه بودند سپاسگزاری می نمایم.

رفتن خانم دکتر از جمع ما بر دل همه ما حسرتی باقی گذاشت که جبران ناپذیر است اما من شخصا سه حسرت بر دلم باقی مانده است.

حسرت اول آنکه آخرین بار ما با ایشان به زیارت حضرت رضا(ع) در مشهد مشرف شدیم. در ایام بیماری به ایشان گفتم ما دیگر به زیارت حضرت نمی رویم تا شما بهتر شوید و به اتفاق عازم شویم که این اتفاق نیفتاد و حسرت تشرف دوباره به زیارت همراه ایشان بر دلم باقی ماند.

حسرت دوم آنکه مرداد سال آینده (مرداد ۱۴۰۳)، پنجاهمین سالگرد ازدواج خانم دکتر فرزانه با آقای دکتر قندی می باشد. من در فکر خود برنامه هایی را ترتیب داده بودم تا در سالگرد طلایی (پنجاهمین سال ازدواج) برای این زوج انجام دهم که متأسفانه این هم بردل من باقی ماند.

حسرت سوم این است که من دلم می خواست برای چنین شخصیت برجسته ای در زمان حیات ایشان مجلس بزرگداشتی داشته باشیم و از ایشان تجلیل نماییم. به همین مناسبت در جمع خاندان بزرگ خودمان بنا داشتم تا در یک گردهمایی از ایشان تجلیل نموده و اولین نشان ملکتاج خاندان را که به عنوان تقدیر و بزرگداشت یکی از بانوان پیشگام فامیل در سالهای قبل در زمینه دانش اندوزی، تربیت فرزندان شایسته و داشتن اثرات مثبت و بی شمار در طول زندگی طراحی شده را تقدیم ایشان نماییم و به نحوی ایشان را سورپرایز کنیم که برگزاری چنین مراسمی به خاطر بیماری کرونا و سپس بیماری خانم دکتر فرزانه به تاخیر افتاد و متأسفانه فرصت نشد تا در زمان حیات ایشان چنین مراسمی را به جا آوریم و این حسرت بر دل من باقی ماند. اما امروز از این فرصت استفاده می کنم و در جمع شما عزیزانی که به سوگ این بانوی فرهیخته نشستہ اید

این نشان و لوح تقدیر را به فرزند ایشان آقای دکتر عباس قندی تقدیم می کنم تا مشوقی برای دختر وی رعنا خانم باشد و انشاءالله او نیز راه پرافتخار مادر بزرگ عزیزش را ادامه دهد.

سخنان آقای مجتبی قندی برادر همسر خانم دکتر فرزانه در مراسم شب چهلم:

به نام ایزد هستی بخش. در زمانهای گذشته پادشاهان کاتبانی داشتند که برخی از آنان خود دانشمند بوده و در کتابت مهارت وافر داشتند. یکی از این کاتبان به نام اسکافی در خدمت امیرنوح بن منصور سامانی بود. این امیر لشگری برای سرکوب یکی از دشمنان خود به نام ماکان کاکوی فرستاد و اسکافی را همراه لشکر نمود تا اخبار جنگ را برای او ارسال نماید. چون اخبار را بر تکه ای کاغذ نوشته و به پای کبوتر می بستند لذا بایستی خبر بسیار موجز و در عین حال گویا باشد. جنگ درگرفت و ماکان کشته شد و لشگر او از بین رفت. پس اسکافی ماهرانه بر کاغذ نوشت: "و اما ماکان فصار کاسمه والسلام". یعنی ماکان مانند اسمش شد. ماکان به معنای این است که نبوده یا هرگز وجود نداشته است. بدین سان اسکافی خبر پیروزی را به این نحو به امیر رسانید که دشمن به گونه ای شکست خورد که گویا هیچگاه وجود نداشته است. یعنی با یک عبارت کوتاه تمامی اخبار را منعکس نمود.

ما هم اگر در وصف خانم دکتر فائزه فرزانه بخواهیم به گونه ای موجز و مختصر صحبت کرده و در عین حال در این جمله مختصر تمامی فضائل و خوبی های او را به تصویر بکشیم باید بگوییم "و اما فائزه فرزانه فکانت کاسمها"

یعنی فائزه فرزانه همانند اسمش بود. نام و فامیل او کافی است که او را به خوبی توصیف نماید و دیگر نیاز به توضیح بیشتری نیست. در دعای امروز از ماه رمضان که روز دهم است همه ما خوانده ایم "فاجعلنی فیه من الفائزین لدیک" خدایا ما را فائز و فائزه قرار بده. فائزه فرزانه به راستی دانشمند فرهیخته بایبصرتی بود که همه عمرش فائزه بود و در حالی که فائز و رستگار بود به سوی خدا پرکشید.

یکی از بزرگان درباره مرگ تعبیر جالبی دارد. او می گوید برخلاف تصور ما که در مقابل مرگ مغلوب شده و مرگ از ما جان شیرین می رباید برعکس بوده و این مرگ می باشد که در نبرد با افراد برای همیشه می میرد و از بین می رود و انسان هست که برای همیشه جاودانه می شود و دیگری مرگی ندارد.

مرگ اگر مرد است آید پیش من
تاکشم خوش در کنارش تنگ تنگ
من از او جانی ستانم جاودان
او من زمن دلقی ستاند رنگ رنگ

فائزه به معنای رستگار و پیروز است و کسی را گویند که به منتهای رستگاری و پیروزی بر نفس نائل گشته و فرزانه هم به معنای حکیم خردمند اندیشمندی است که بصیرت وافر دارد. به تصدیق کسانی که با ایشان همراه یا همکار بودند چه در دانشگاه و چه در فامیل و چه در دوستان فائزه خانم شایسته اسمش بود و همه از ایشان رضایت کامل داشتند. من اخیرا این سعادت را داشتم تا بیشتر خدمت همکاران دانشگاهی ایشان در دانشگاه و انجمن های علمی نظیر انجمن شیمی برسم و مطالبی از اساتید همکار و دانشجویان ایشان بشنوم همگی مؤید فضیلت های بی شمار ایشان می باشد.

در پایان سخن خود این شعر را که وصف حال ایشان است قرائت می کنم.

مرا گفت این سخن فرزانه پیری
 بزرگی عارفی روشن ضمیری
 وصال یار در آغاز مرگ است
 سیه دل بی خبر از راز مرگ است
 چو رفتی زین جهان در کوی یاری
 در آن منزل غم دوری نداری
 برای عارفان در خاک خفتن
 بود بی شبهه آغاز شکفتن
 برون از خاک نرگس خود پیاز است
 ولی در جان او صدگونه رازست
 چو آن را باغبان در گل بکارد
 به پیش چشم ما صد گل برآرد
 روان چو مرغ در حال گریزست
 که ماندن در قفس اندوه خیزست
 رهایی از قفس ماتم نیارد

خانم دکتر فرزانه به مأوای خود در ملکوت رسید و ما چون مصاحبت ایشان
 را از دست داده ایم اندوهگین و غمگین هستیم و این غم برای همیشه با ما
 خواهد ماند.

قسمت دوم خاطرات از زبان همکاران

دکتر لیدا فتوحی استاد شیمی تجزیه - دانشگاه الزهرا

- در زمان معاونت پژوهشی بسیار خوش عمل کردند.
- در جلسات ارتقای همکاران، مستدل از آنان دفاع می کردند.
- علاوه بر همه مدارج بخشنده، متواضع و فرهیخته هم بودند.

زمانی خانم دکتر فرزانه، معاون پژوهشی دانشگاه در زمان ریاست دکتر رهنورد بودند. در آن ایام آنقدر خوش عمل کرده بودند که هر سال تمامی کارمندان و کارشناسان برای تبریک ایام عید همگی با هم به گروه می آمدند و ایشان با روی باز و خوش پذیرای آنان بودند. من چهره شاد همراه با لبخند همیشگی ایشان رو فراموش نمی کنم. من هم در این مواقع در پذیرایی از همکاران به ایشان کمک میکردم و افتخاری برایم بود در کنار دانشمند فرهیخته ای چون ایشان باشم و به خود می بالیدم که چنین جمعیتی برای دید و بازدید خدمت ایشان می رسند.

زمانی برای ارتقا به درجه استادی بنده، ایشان در جلسه ارتقاء من به عنوان داور داخلی شرکت کرده و ظاهراً به دلیل سختگیر بودن داور خارجی، خیلی از من دفاع کرده بودند و من به برکت وجود ایشان خیلی زود به مقام استادی رسیدم و همیشه قدردانشان هستم. این مطلب را خود داور خارجی بعدها به من گفتند که قدر این استاد فرهیخته را بدانید چون خیلی مستدل از پرونده شما دفاع کردند.

من به مناسبت رسیدن به مقام استادی، تمام اعضای گروه را برای صرف ناهار به رستوران دعوت کردم و در آنجا به همه اشاره کردم که هر چه این گروه دارد به خاطر این بزرگوار است. به یاد دارم به مناسبت استادی یک ربع سکه به من هدیه دادند و این نشان از اهمیت جایگاه علم نزد ایشان همراه با بخشندگی ایشان داشت.

یک روز ایشان برایم تعریف می کردند که برای خرید کتاب به خیابان انقلاب رفته بودند. در بین کتاب ها کتاب نوشته خودشان رو دیده بودند که دست چند دانشجو بوده و در همان زمان دانشجوها درباره متن خوب کتاب و نویسنده آن حرف می زدند. وقتی ایشان درباره کتاب با آنها حرف می زدند دانشجوها خیلی استقبال کرده بودند ولی اصلا به آنها اشاره نکرده بودند که نویسنده آن کتاب خود ایشان هستند. الله اکبر از این همه بزرگی و فرهیختگی. من بعد از شنیدن این خاطره به ایشان گفتم کاش می گفتید خودتان نویسنده کتاب هستید تا شیرینی مطالب کتاب برایشان خیلی بیشتر می شد ولی ایشان دلیلی برای این کار نمی دیدند.

در زمان معاونت پژوهشی ایشان، من مدیر خریده‌های ارزی بودم و به یاد دارم که در یک روز از فرصت باقیمانده برای خرید ارزی کلان دانشگاه در حالی که من در بانک منتظر پرداخت ریالی بودم همزمان مسئول خرید ارزی دانشگاه تهران منتظر بود تا در صورت عدم استفاده دانشگاه الزهرا از ارز تخصیص داده شده سهمیه دانشگاه ما را برای خودشان خرید کنند. در آخرین ساعتی که بانک تعطیل می شد در حالی که من به رییس بانک التماس میکردم که الان از دانشگاه پرداخت صورت می گیرد دکتر فرزانه عزیزمان کارشناس مالی را با چک دانشگاه الزهرا با پیک موتوری فرستادند و در آخرین ساعات ما با مساعدت ویژه ایشان موفق به استفاده از سهمیه ارزی مان شدیم و به لطف ایشان این

فرصت به دانشگاه تهران داده نشد. موفق شدیم دستگاه گرانقیمت GC-MS و چند دستگاه دیگر که هنوز تمام دانشجویان دکتری و ارشد پروژه هایشان را با این دستگاه ها انجام می دهند به لطف و تلاش ایشان خریداری نماییم. به حق عاشق علم و پیشرفت کشورشان بودند.

یاد و خاطره استاد فرهیخته و دلسوزمان پروفیسور فرزانه عزیزمان که همیشه در روز معلم با لبخند همیشگی شان میزبان همه اساتید، دانشجویان و کارمندان دانشگاه بودن گرامی باد. روح شان شاد و قرین رحمت الهی .

دکتر مهین پناهی عضو هیات علمی دانشگاه الزهرا

- مصداق حقیقی نامش بود. فرزانه ای که در تمام عرصه ها پیروز و رستگار بود.
- استاد فرزانه کسی بود که عمر خود را صرف ارتقای دانش و دانشجویان خود کرد.
- تنها به خاطر کار متعهدانه تولید زغالهای متخلخل، بهشت برین جایگاه او خواهد بود.
- هیچ همکاری نیست که از دوره مدیریت ایشان خاطره خوبی نداشته باشد.
- همیشه آرامش خاصی داشت و همه را کمک و مساعدت می کرد. هوالذی پیدا الخلق ثم یعیده. او خدایی است که نخست خلایق را بیافرید سپس بازگرداند.

آن جمال و قدرت و فضل و هنر
ز آفتاب حسن کرد این سو سفر

باز می گردند چون استارها
نور آن خورشید ازین دیوارها
پرتو خورشید شد و جایگاه
ماند هر دیوار تاریک و سیاه
ای اجل وی ترک غارت ساز ده
هرچه بردی زین شکوران باز ده

آن فرزانه فائزه مصداق حقیقی نامش بود. فرزانه ای که در تمام عرصه ها پیروز و رستگار بود. چون خورشیدی درخشید و با رفتنش بسیاری از اصل ها، چون اویی را کم آوردند. ما امروز عزادار یک دانشمند متعهد، متخلق و وارسته ایم و با آزمایش الهی تلقی کردن آن، خود را تسلی می دهیم. و لنبلونکم بشئ من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و بشر الصّابرين.

برای خانواده مرحوم فرزانه و خانواده بزرگ الزهرا این سوگ، آزمایش است و برای خود آن مرحوم پلی برای رسیدن به معشوق (الله) می باشد. الموت جسر یوصل الحبيب الى الحبيب. مرگ پلی است که دوست را به دوست می رساند. مرگ سیر صعودی آدمی از ملک به ملکوت است. بنابراین دوستدار رفیق اعلی به جهت آنکه مرگ موجب وصال او می شود و به حق می رسد از مرگ کراهتی ندارد. افضل تحفه المؤمن الموت. مرگ برای مؤمن بهترین ارمغان است.

الموت موعد اللقاء و لا راحة للمؤمنين من دون اللقاء. مرگ وعده دیدار است و مومن بدون دیدار راحتی ندارد. پسر مرحوم استاد فرزانه هنگامی که او را در جایگاه ابدی قرار داد گفت می دانم مادرم اینجا آرامش بیشتری دارد. وقتی مومنان درباره آنسویی دیوارهای کسی قضاوت و داوری می کنند یعنی او توشه فراوانی با خود همراه برده است. مرحوم استاد فرزانه کسی بود که عمر خود را صرف ارتقای دانش و دانشجویان خود کرد. سوابق کار خانم دکتر در کلیبی ارائه

شد و مدیر محترم گروه هم بیان کردند. سوابق علمی ایشان بسیار هم باشکوه و عظمت است. اما یکی از کارهای متعهدانه ایشان که فکر می کنم فقط برای همین یک کار سوال و جوابی نخواهد داشت و بهشت برین جای اوست این بود که در دوران دفاع مقدس ایشان زغالهای متخلخل را تولید کردند و اینکه با چه مشکلاتی این کار را کردند بماند. زغالهای متخلخل در آن زمان برای ماسک ضد شیمیایی رزمندگان به کار رفت. دانشگاه بودجه ای نداشت که برای این کار بدهد. در حالی که بودجه دانشگاه برای امور پژوهشی هفتصد هزار تومان بود ایشان سی میلیون تومان از جایی که این طرح را حمایت کرد برای دانشگاه گرفت. کارهای ایشان نظیر همین بود. بعدها همین زغالهای متخلخل برای کارهای مهم تری هم استفاده شد. من یک روز تابستان با ایشان دیدار داشتم. به ایشان گفتم خانم دکتر در این گرما همه جا تعطیل است. ایشان گفت این دانشجو باید دفاع کند و وقتش تمام می شود. هزینه موادش را هم خودم داده ام. این گونه با عشق کار می کرد. در هیأت ممیزه و در همه اموری که مربوط به ارتقاء و ترفیع همکاران بود با دلسوزی و با پشتیبانی حمایت می کرد. واقعا هیچ همکاری نیست که از دوره مدیریت ایشان خاطره خوبی نداشته باشد یا خدای ناکرده ایزدائی از ایشان دیده باشد. همیشه آرامش خاصی داشتند و همه را کمک و مساعدت می کردند. واقعا خوبی های او فراموش شدنی نیست و در این مجمل هم نمی گنجد.

من خدمت خانواده محترم قندی و فرزانه و خانواده بزرگ الزهرا تسلیت عرض می کنم و امیدوارم که ما هم از دانشجویان و همکاران ایشان باز فرزانه های بسیاری را به جامعه تحویل دهیم. من او را به خاطر خوبی هایش خیلی دوست داشتم.

دکتر ترانه حاجی اشرفی (مدیر گروه شیمی دانشگاه الزهرا)

- ایشان الگوی کامل یک استاد به تمام معنا بودند و از نظر علمی و اخلاقی آینه‌ی تمام‌نمای یک انسان کامل
- از ایشان آموختم، منش استادی، مهربانی، گذشت و امید و در یک کلام زندگی را
- حالت خواهر بزرگتر یا مادرانه نسبت به همه ما داشتند.
- حامی همه بودند و برای همه خیر می‌خواستند.
- عشق و مهرشان را به همه می‌رساندند.

من ترانه حاجی اشرفی هستم و از دوران دانشجویی (کارشناسی ارشد سال‌های ۸۵ و ۸۶ دانشگاه تهران) افتخار آشنایی داور با خانم دکتر فرزانه‌ی گراندرد و جناب آقای دکتر قندی بزرگوار را داشته‌ام. ولی به طور رسمی از سال ۱۳۹۲ که به عنوان عضو هیات علمی در دانشکده شیمی دانشگاه الزهرا (س) جذب شدم افتخار هم‌گروهی بودن و همکاری با خانم دکتر عزیزمان را داشتیم. مسلماً ایشان برای من الگوی کامل یک استاد به تمام معنا بودند و از نظر علمی و اخلاقی آینه‌ی تمام‌نمای یک انسان کامل...

کم‌سعدتی من هست که مقاله‌ی مشترکی با خانم دکتر نداشتم ولی افتخار مشاوره گرفتن برای دانشجویان کارشناسی ارشد خودم را داشته‌ام و این افتخار را داشتم که مشاور و داور چندین دانشجوی کارشناسی ارشد و دکتری خانم دکتر عزیز باشم.

خانم مریم احمدی ارجنکی نیز که اولین دانشجوی دکتری اینجانب هستند، دانشجوی ایشان بودند که به خواست و لطف خانم دکتر گرامی دانشجوی من شدند.

از سال ۱۳۹۸ هم به واسطه داشتن مسئولیت زیر گروه و گروه شیمی معدنی بسیار با ایشان در ارتباط بودم.

در طول این ۱۰ سال بسیار از ایشان آموختم، منش استادی، مهربانی، گذشت و امید و در یک کلام زندگی را....

برای من دو مورد خیلی پررنگ از خانم دکتر همواره در ذهنم هست. مورد اول در واقع مدل رفتار خانم دکتر با من و همکاریهای دیگری بود که یک دفعه به دانشگاه الزهرا جذب شدیم. فکر میکنم در عرض مثلاً دو سال یک دفعه حدود ۱۲ نفر عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا در رشته ها و گرایش های مختلف شدیم. مطلبی که برای من همیشه خیلی پررنگ هست این بود که خانم دکتر همیشه با احترام و با متانت و رفتار خاص خودشان با ما برخورد داشتند. علی رغم اینکه بعد از سالها یک باره تعداد زیادی جذب شده بودیم شاید گروه در ابتدا یک گارد کوچکی نسبت به اعضای جدید داشت ولی این موضوع هیچ وقت از سمت ایشان برای هیچ یک از ما و به خصوص شخص من که هم رشته‌ای با ایشان بودم لمس نشد. همیشه انگار حالت خواهر بزرگتر یا مادرانه نسبت به همه ما داشتند. نه تنها نسبت به من بلکه لطف خاصی به همه ما داشتند. چند وقت یک بار من را صدا میکردند تا با هم صحبت کنیم. مواقعی مسائلی پیش می آمد که باعث ناراحتی و نگرانی ما می شد ایشان می گفتند نه نگران نباشید شما کار خودتان را انجام دهید و این همیشه آویزه گوش من بوده است. جای ایشان همیشه در گروه دانشکده ما سبز خواهد بود ولی این قوت قلبی که به ما می دادند دیگر نیست. ایشان به عنوان یک بزرگتر (نه به عنوان سن بلکه به خاطر بزرگ منشی و شخصیتی که داشتند) همیشه حامی همه بودند و برای همه خیر می خواستند. آن موقعی که ما جذب دانشکده فیزیک و شیمی با هم بود و همه روی ایشون حساب می کردند و همواره اکثریت رای برای شرکت در هیئت ممیزه و جاهای دیگر که انتخاب با رای گیری از اعضا بود. همه اینها ناشی از قلب نیک شان و خوش طینتی ایشان بود که باعث میشد همه خیلی خیلی دوستشان داشته باشند.

مورد دیگری که خیلی دوست داشتم اینکه خانم دکتر از زمانی که فرزند من به دنیا آمد همیشه احوالپرس بودند و می گفتند بچه های شما مثل نوه های من هستند. خیلی لطف داشتند و سعی میکردند اسم همه بچه ها یادشان بماند. از همه همکاران احوالپرسی بچه هایشان را می کردند و عشق و مهرشان را به همه می رساندند که این بسیار بسیار برای من ارزشمند بود. در سال های اخیر ما درگیر کرونا بودیم و متأسفانه در دوره پسا کرونا دیگر خانم دکتر عزیز را در دانشگاه نداشتیم. بعد از کرونا یک الی دو بار من موفق شدم حداقل خانم دکتر رو از نزدیک ببینم ولی در این ایام هر بار که تلفنی در مورد کارهای علمی با هم صحبت میکردیم همیشه جویای حال فرزند من بودند و در واقع مهرشان را می رساندند. به من میگفتند مواظب باش وقتی کلاس داری بچه اذیت نشود. حواست به او باشد و سایر توصیه هایی که جز لطف و مهر مادرانه و عاشقانه یک انسان نسبت به هم نوع های خودش نمیتواند باشد.

جای ایشان همواره در دانشکده شیمی و گروه شیمی معدنی دانشگاه الزهرا خالیست. روحشان شاد و یادشان گرامی.

قسمت سوم

خاطرات از زبان دانشجویان

دکتر زهرا آذر کمان زاد

من زهرا آذر کمان زاد هستم و دارای دکترای شیمی معدنی می باشم. باعث افتخار بنده هست که ۱۰ سال از بهترین دوران زندگیم را در خدمت خانم دکتر فرزانه بودم و در تمام جنبه ها و نه فقط علمی از ایشان یاد گرفتم و متأسفانه رفتن ایشان تلخ ترین اتفاق عمر بنده شد. از سال ۹۳ افتخار شاگردی در محضر استاد عزیزم در مقطع دکتری در دانشگاه الزهرا داشتم.

در مدت دوره دکتری (۹۸-۹۳) و همچنین بعد از دفاع به جهت لطفی که خانم دکتر به من داشتند افتخار این را داشتم که همچنان در خدمتشان باشم و با اجازه ایشان در تدریس درس شیمی فیزیک معدنی برای دانشجویان ارشد، راهنمایی دانشجویها در پروژه هایشان، نگارش مقالات آنها و... با خانم دکتر همکاری داشته باشم و از خدمتشان یاد بگیرم.

ماحصل این مدت چاپ بیش از ۱۰ مقاله در زمینه های مختلف کریستالوگرافی، کاتالیزوری، بیودیزل، MOF و... در ژورنال های مختلف خارجی بوده است.

در حال حاضر به کار تدریس در دانشگاه الزهرا مشغول هستم و همچنین انجام پروژه های تحقیق و توسعه (در حوزه شیمی) برای ارگان های مختلف را انجام می دهم و از موسسین و مدیرعامل واحد فناور تولیدکننده پیش سازهای مکمل های دام و طیور هستم.

واقعا خوشحالم که توانستم در تیرماه امسال (سال ۱۴۰۳) آخرین وظیفه ای رو که به بنده محول کرده بودن به سرانجام برسونم و مقاله یکی از دانشجویان پرتلاش ارشد ایشان را به چاپ برسونیم.

از ویژگی های منحصر به فرد اخلاقی و علمی خانم دکتر، همه عزیزان مستحضر هستند که همه ی این خصلت ها، منش و روش زندگی استاد عزیزمان بود در همه ی این سال ها و هیچ یک از عزیزان خلاف این را از ایشان ندیدند. همه این ۱۰ سالی که در خدمتشان بودم بنده هم به نوبه ی خود شاهد این برخوردها با همه دانشجویهایشان بودم و واقعا یک به یک بچه ها را مثل فرزند خودشان می دانستند و پیگیر جز به جز مراحل پروژه تا حتی همه موارد شخصی دیگر آنها تا جایی که در جریانش قرار می گرفتند بودند و اگر کمکی از دست شان برمی آمد دریغ نمی کردند.

ولی چندین بار در شرائطی همچنان این رفتار و منش ها را از ایشان دیدم که هیچوقت برایم قابل درک نبوده که چه طور می شود فردی در این چنین شرائطی هم همچنان دانشجویان و مواردی که در آن مسئولیتی دارند همچنان برایشان اولویت باشد و لحظه ای امور را به حال خود رها نکنند و همه چیز را به نحو احسن مدیریت کنند.

روح استاد عزیزم حتما شاد هست و جایگاه والایی دارند ولی این ماییم که هر لحظه با هر تلنگری داغ از دست دادن ایشان برایمان زنده می شود و لحظه لحظه جای خالی شان را حس می کنیم.

انشالله که بتوانیم هر کدام ما در حد توان و حتی اندک رفتار و منش اخلاقی و علمی ایشان را در زندگی مان پیاده کنیم.

شرایط فقدان خانم دکتر فرزانه یک مقدار برای بنده نسبت به بقیه دانشجویان و همکاران ایشان خیلی سخت تر هست. بنده تا قبل از وفات خانم

دکتر هیچ عزیزی را که رابطه خیلی نزدیکی با ایشان داشته باشم و زمان‌های خیلی طولانی را با وی گذرانده باشم و مسائل مشترک را با او داشته باشم یا حتی مثلاً از نزدیکان خانوادگی باشند از دست نداده بودم و در واقع تجربه هیچ‌گونه سوگواری و به عزا نشستن و از دست دادن عزیزانم را خوشبختانه نداشتم و متأسفانه فوت استاد عزیزم خانم دکتر فرزانه که نزدیکترین فرد نسبت به سایر اساتید دوره دانشگاهی دوره تحصیل برای من بودند و در واقع فقط استاد نبودند بلکه جای مادر من بودند و به خاطر همه ارتباطاتی که شکل گرفته بود و متأسفانه فوت ایشان اولین فقدان در زندگی من بود. من تا حدودی در جریان بیماری خانم دکتر بودم ولی فکر می‌کنم که مطمئناً خانم دکتر طبق صلاح دید خودشان و به خاطر حفظ روحیه دانشجویانشان و همین‌گونه در مورد من، متأسفانه نوع و شدت بیماری که با آن درگیر بودند را نمی‌گفتند. حالا بنده باز به نسبت همه بچه‌ها بیشتر اطلاع داشتم ولی باز هم تا همون حدی که خود خانم دکتر تمایل داشتند یعنی به من بیشتر از همه بچه‌ها گفته بودند و سفارش کرده بودند که به دانشجویها نگو فقط بگو دعا کنند انشالله که سلامتیم را به دست بیاورم. در مورد مرتب کردن اتاقشان به من می‌گفتند که خانم آذر کمان شما زحمتش را بکش چون به شما اعتماد دارم و من آن قدر این کار را باشور و ذوق انجام داده می‌دادم و از هر لحظه یادگاری‌هایش من فیلم دارم. یعنی از همه چیزایی که تو اتاق خانم دکتر می‌دیدم از کارت عروسی خودم که مربوط به سال در واقع ۹۵ شمسی هست را خانم دکتر نگه داشته بودند. همین طور تک تک دعوت‌نامه‌هایی که بچه‌ها برایشان آورده بودند. من تک تک اینها را با ذوق و شوق مرتب کرده بودم و منتظر بازگشت خانم دکتر بودم و واقعاً وقتی این اتفاق افتاد و صبح روزی که تماس با من گرفته شد و خبر فوت ایشان داده شد یک بخشی از وجود من دیگه هیچ وقت درست نشد. فکر

میکردم که شاید با گذشت زمان این درست خواهد شد ولی به خاطر رابطه خیلی نزدیکی که با خانم دکتر در همه زمینه‌ها داشتم دیگر درست نشد. بعد از فوت ایشان گوشیم را که نگاه کردم در قسمت مخاطبان محبوب که معمولاً تماس‌های پرتکرار هستند برای من پنج نفر بودند. پدرم، مادرم، همسرم، خواهرم و خانم دکتر بودند. من با خانم دکتر این ده سال را زندگی کردم، بزرگ شدم و از ایشان همه چیز یاد گرفتم و فقدان ایشان برایم خیلی سخت گذشت. پسر من طبق گفته خانم دکتر با نوه ایشان تقریباً همسن هستند. از همان اولی که به دنیا آمد که در دوره کرونا بود (اواخر سال ۹۹) به من می‌گفتند عکسهایش را برایم بفرست همیشه صحبت می‌کردند که نوه من هم اینطور هست. قبل از آن هم در مورد نوه بزرگترشان رعنا خانوم که در واقع مال دوره قبل از کرونا بود همیشه که به اتاقشان می‌رفتم تعریف می‌کردند و می‌گفتند خیلی دختر باهوشی هست و هر وقت به ایران می‌آیند مثلاً می‌گوید مامان جون این جای این وسیله را تغییر دادید. حتی خاطرم هست که یک بار داخل اتاقشان بودم از انتشارات برای فروش کتاب آمده بودند. آنجا مشاهده کردم خانم دکتر از میان کتاب‌هایی که در واقع مربوط به سنین خردسال هست کتاب انتخاب می‌کنند. آنجا اولین باری بود که در مورد داشتن نوه صحبت کردند و گفتند من یک نوه دارم به نام رعنا خانم و برای او تهیه می‌کنم که انشالله وقتی به ایران آمدند به او بدهم. منظورم این است که این گونه بود که احوال بچه من را مثل نوه خودشان پیگیری بودند. وقتی به ایشان می‌گفتم خانم دکتر فرزندم مثلاً فلان بیماری زمینه‌ای را دارد به من می‌گفتند این جوری در موردش مطالعه کن. حتی در مورد آن بیماری خود ایشان مطالعه می‌کردند و با من در آن زمینه صحبت می‌کردند و می‌گفتند نگران نباش. آهنگ گوشی من برای تماس خانم دکتر آهنگ مخصوص خود خانم دکتر بود که من بدانم وقتی گوشی من این صدا را دارد خانم دکتر تماس

گرفته اند و در هر شرایطی که بودم خودم را مقید کرده بودم جواب ایشان را بدهم. یکی از صحبت‌هایی هم که همیشه با بچه‌ها می‌کردند بر این نکته اشاره داشتند تا حالا نشده یک بار به خانم آذر کمان زنگ بزنم و ایشان تلفن را جواب ندهد. در عین حالی که خانم دکتر با توجه به اخلاق و منشی که داشتن مقید بودند ساعات غیر درسی و کاری مزاحم بچه‌ها نشوند و در همان مدتی که در دانشگاه و آزمایشگاه هستند با من تماس می‌گرفتند و ارتباط داشتیم. بعضی مواقع حتی به قول خانم دکتر رکورد مدت زمان تماس تلفنی را با هم می‌زدیم. در واقع خانم دکتر برای بنده صرفاً استاد نبود صرفاً به دانشگاه خلاصه نمی‌شد و در همه ابعاد زندگی من موثر بودند و اسم خانم دکتر بیش از هر کسی در منزل ما بود. بعضی از کارهای کامپیوتری مثل فتوشاپ یا دیگر برنامه‌ها را که خانم دکتر نیاز داشتند، چون همسرم از لحاظ تخصصی در این موارد وارد بودند من میدادم تا ایشان انجام دهد. خانم دکتر از سر بزرگواری می‌گفتند من مزاحمت می‌شدم حالا مزاحم همسرت هم می‌شوم. در واقع پسر من خانم دکتر را به عنوان خانم دکتر میشناختند. یعنی اگر به خاطر بیماری که داشت من با دکتر خودش صحبت می‌کردم و می‌گفتم محمد پارسا جان خانم دکتر پشت خط هستند می‌گفت خانم دکتر فرزانه؟ می‌گفتم نه خانم دکتر استاد من در دانشگاه نیستند، خانم دکتر شما هستند. به هر حال سایر بچه‌ها اگر موقع دانشگاه رفتن یا موقع گذر از ساختمان دانشکده شیمی یا به خاطر موضوعی، یا از طریق تلویزیون یا هر چیز دیگر یاد خانم دکتر بیفتند ولی واقعا شرایط من به صورتی بوده که گوشه گوشه زندگی من خانم دکتر بودند و چندین ماه اول و در دوران سوگواری همه لحظات به یاد ایشان بودم و بر من خیلی سخت گذشت و این شاید به خاطر ضعف من هست و اینکه مقاوم بودن و خیلی بزرگوار بودن را نتوانستم از خانم دکتر یاد بگیرم. من در شرایط سختی ایشان را دیده بودم،

زمانی که همسرشان آقای دکتر در بیمارستان بستری بودند یا صبح روزی که به من زنگ زدند و اطلاع دادند مادر محترمشان فوت کرده اند من اولین بار گریه خانم دکتر را از پشت گوشی شنیدم و ناراحتی عمیقشون را مشاهده کردم ولی در عین حال بعد از آن آنقدر پر صلابت و محکم و مقاوم در همان زمان به کارها و وظایفی که به عهده داشتن می رسیدند و من این را نتوانستم از ایشان یاد بگیرم و خیلی واقعا چند ماه اول فقدان ایشان کاملاً زندگی من مختل شده بود. هر لحظه هر اتفاقی می افتاد یعنی من بچه ام رو می دیدم یاد خانم دکتر می افتادم یاد لحظاتی که ایشان پیگیر بیماری بچه من بودند. این قدر وجود و حضور ایشان در همه زندگی من تنیده شده هیچ چیز دیگری نتوانسته آن را جبران کرده و جایگزین نماید. چندین باری که بر سر مزار ایشان رفته ام فقط به عنوان اینکه دارم میرم پیش ایشان و هنوز باور ندارم که دیگر نیستند. همیشه فکر میکردم وقتی که سوگواری برای آدم پیش می آید بعد از مدتی تمام میشود ولی در این تجربه دیدم که با گذشت زمان هیچ اتفاقی نمی افتد و شاید فقط به خاطر درگیری های زندگی و به خاطر بچه به خاطر مسائل دیگر یک مقدار کمرنگ تر بشود و یاد بگیریم که با سوگمان کنار بیایم ولی یک مواقعی با یه تلنگری در واقع همه آن خاطرات برمیگردد مثل تعداد اندکی از تجربه ها که هر لحظه همراه آدم هست و این وضعیت را بنده با وفات خانم دکتر داشتم.

در مراسم بزرگداشت خانم دکتر گفته شد که ایشان در روز تاسوعا و ایام مربوط به حضرت زهرا در منزلشان روضه داشتند. همین صحبت باعث شد که امسال در ایام وفات حضرت زهرا من به یاد خانم دکتر باشم و اگر قابل بوده باشم فقط به نیت خانم دکتر برایشان آش نذری تهیه کردم. مطمئناً جای ایشان آنقدر عالی هست و جایگاه والایی دارند که نیازی به این کارها ندارند ولی فقط

برای آرام کردن خودمان انجام می دهیم. من از زمانی که خانم دکتر وفات پیدا کردند دعای توسل، زیارت عاشورا و سوره واقعه که هر روز نیت کردم که بخوانم به نیت ایشان میخوانم و به نیت این که خیراتش به ایشان برسد ولی بیشتر به نیت اینکه بتوانم خودم آرام شوم.

خانم دکتر این اواخر کارهای علمی مقالات دانشجویان را خودشان انجام میدادند ولی از لحاظ شکلی و بصری و فایل درست کردن و امثال آن را من در خدمتشان بودم و مشاهده می کردم که خیلی خسته بودند و توانایی لازم را نداشتند که با لپ تاپ کار کنند ولی به خاطر تعهدی که داشتند با این که هیچ کسی مجبورشان نکرده بود که در چنین شرایطی هم به فکر بچه‌ها باشند حتی دانشجویایی که دفاع کرده و رفته بودند و خودشان پیگیر مقالات نبودند ولی خانم دکتر می گفتند اینها بعداً نیاز پیدا می کنند و چند وقت دیگر میخواهند برای دکتر اقدام کنند نیاز به مقاله دارند و من باید مقاله آنها را تنظیم و آماده نمایم. اینها همه در شرایطی بود که من هم نمی دانستم وضعیت خانم دکتر چقدر وخیم هست. یک سوال خیلی خیلی بزرگ برای خودم هنوز باقی مانده که من وضعیت خانم دکتر را نمیدانستم، خانم دکتر که از حال و وضع خودشان اطلاع داشتند. چطور یک انسان این قدر بزرگوار باشند که در زمانی که به این صورت درد دارند و مریض هستند و حالشان وخیم هست بزرگوارانه به فکر بچه‌ها بوده و دنبال آماده کردن مقالات آنها باشند. الان خودم که دارم بازگو می کنم حالم بد می شود و متعجب میشوم که دانشجویی که دفاع کرده و دوره خود را به اتمام رسانده و مقاله ننوشته یا نصف و نیمه نوشته ولی خودش رها کرده و رفته است. آن وقت خانم دکتر بگوید این فرد ممکن است یک سال دیگر به این مقاله نیاز داشته باشد و پیش خود بگویند من آن موقع نیستم و الان باید کارش را شخصا خودم انجام دهم. این کار را هم گونه ای انجام دهند که من متوجه

موضوع بیماری ایشان نشده و ناراحت نشوم و در لفافه بگویند دیر میشود، فرصت نیست، این را تندتر انجام بدهید و این چند ماه آخر در واقع تقریباً از فروردین به این طرف بیشتر می خواستند که کارها تندتر انجام شود و همیشه هم عذرخواهی میکردند و میگفتند ببخشید اینقدر به شما زحمت میدهم، انشالله جبران کنم و این کلمه از زبان مبارک ایشان نمی افتاد. من هم همیشه می گفتم خانم دکتر چه جبرانی؟ من دارم گوشه‌ای از زحماتی که شما برای من در این ۹ سالی که در خدمتون بودم را کشیده اید جبران میکنم. واقعا با این دید نگاه میکردم و حالا بعد وفاتشان جمله‌ای که به ذهنم می آید و هر وقت با ایشان صحبت می کنم یا هر وقت سر مزارشان میروم این هست که خانم دکتر یادتان هست میگفتید که انشالله جبران کنم. فقط از شما می خواهم که خداوند به من صبر دهد تا بتوانم با نبودنتان کنار بیایم و اینکه آن دنیا که دستتان باز هست برای عاقبت به خیری ما دعا کنید.

من یه سری نکات را که در مورد ایشان به ذهنم می رسد بیان می کنم. یکی این که جایگاه علمی خانم دکتر بسیار عظیم تر از مواردی بوده که ما در جریان آن بودیم. خانم دکتر پیشینه علمی و بزرگواری هایی که داشته اند را اصلاً با ما دانشجویان مطرح نکرده بودند و بعد ما اینها را در مراسم ایشان از همکاران قدیمی و دانشجویان قدیمی شنیدیم. اینکه ایشان و همسرشان آقای دکتر قندی در سالهای جنگ با عراق به ایران تشریف آورده اند و ساخت ماسک‌هایی که برای جنگ شیمیایی و برای مقابله با بمب های شیمیایی استفاده میشده کار ایشان بوده و ایشان دراین زمینه کار کرده بودند. تنها چیزی که می دانستیم این بود که ایشان از پیشگامان کار در زمینه ژئولیت بوده که در واقع می توان گفت ایشان مادر ژئولیت ایران هستند و این آنقدر جامع و مشهور و جهان شمول بوده که ما می دانستیم ولی در سایر موارد آنقدر متواضع بودند

که اصلاً ایشان علاقه به مطرح کردن این موارد نداشتند. میدانستیم که ایشان چقدر بزرگ بودند ولی بعد از رفتن ایشان جایگاه عظیمی که داشتند برایمان روشن شد.

نکته دیگری که برای خودم جالب بود طرز برخورد یا اخلاق علمی ایشان بود. در داخل ایران از لحاظ تکنولوژی و از لحاظ آنالیزهایی که باید در رشته شیمی انجام بشود تا یک مقاله به چاپ برسد کار زیاد و دقیقی باید انجام شود و بیشتر این دستگاه‌ها در داخل ایران موجود نیست. ما این نمونه‌ها را اغلب به خارج از کشور می‌فرستیم یا اگر بعضی از این دستگاه‌ها در این چند سال اخیر در ایران موجود بوده هزینه‌های خیلی گزافی دارند. در واقع بالای ۹۰ درصد برخورد اساتید به این صورت هست که هر چقدر می‌توانند هزینه‌ها را کاهش می‌دهند و یا می‌گویند کل هزینه‌ها را دانشجو شخصاً پرداخت نماید و استاد حداکثر در حد گرنت حمایتی داشته باشد. نکته‌ای که در مورد خانم دکتر بود و در واقع بی‌نظیر بود بین اساتیدی که من دوره کارشناسی دانشگاه فردوسی مشهد و دوره کارشناسی ارشد صنعتی اصفهان و دکترای هم که در خدمت خانم دکتر در دانشگاه الزهرا کمتر دیده بودم یا بهتر است بگویم شخصاً ندیده بودم (شاید بعضی از دوستان می‌گویند اساتید انگشت شمار دیگری هم هستند که حساسیت علمی و در کنارش اخلاق علمی را دارا هستند) روش ایشان با سایر اساتید فرق می‌کرد. مثلاً بچه‌ها نمونه‌ای تهیه می‌کردند و یک سنتز میشد حالا آنالیز بی‌ای تی یا در واقع آنالیزهای گران دیگری که حالا در آن زمان در ایران موجود بودند انجام می‌شد و دانشجو روی آن کار میکرد و دفاع می‌نمود و دوره‌اش تمام میشد. بعد دانشجوی بعدی می‌آمد در حوزه دانشجوی ارشد و باید آن ماده را سنتز میکرد و یک کار دیگر هم روی آن انجام میداد. اینجا اکثر اساتید کاری که می‌کنند این است که می‌گویند برو و همان روش سنتز

دانشجوی قبلی را انجام بده و از همان آنالیز تم و نتایجش استفاده کن و در مقاله بگذار. اما خانم دکتر به هیچ عنوان به این جریان راضی نمیشدند و میگفتند یک درصد احتمال دارد دانشجوی قبلی یک اشتباهی در سنتزش کرده باشه یا اصلاً نکرده باشه یا شرایط جدیدی پیش آمده باشه و هر بار برای سنتز یک ماده در واقع تکراری ایشان میگفتند که آنالیزها باید تکرار بشود و هزینه هایش را هم خودشان پرداخت میکردند و به عهده دانشجو نمی گذاشتند. این موردی بود که از لحاظ حساسیت ایشان و اخلاق علمی و اینکه همه چیز باید درست و دقیق بدون هیچگونه تغییر و دست بردنی توی داده‌ها و اطلاعات در همه زمینه‌ها در مقالات ذکر بشود. چون خیلی از دانشجویان ایشان در حوزه کاتالیزوری کار می‌کردند و این اتفاقات همه می‌دانند و در واقعیت متأسفانه عده ای هم انجام میدهند و در نتایج دست می‌برند و داده‌ها را بیشتر از آن چیزی که هست گزارش می‌دهند. ولی خانم دکتر روی این مسائل حساس بودند و در واقع آنالیزها را بیشتر در حوزه کاتالیزوری خودشان دونه به دونه چک می‌کردند. نه این که بگویم شک و شبهه‌ای به بچه‌ها داشتند بلکه از این که چون ایشان مسئول بودند و چون مسئولیت مقاله به عهده ایشان هست با نهایت دقت با نهایت وسواس و حفظ اخلاق علمی در واقع مقالات را نهایتاً تصحیح و چاپ می‌کردند. یعنی اگر ذره‌ای در یک نتیجه‌ای شک می‌کردند نه لزوماً اینکه دانشجو خدای نکرده تغییری داده باشه بلکه به نظرشون این بود که شاید در چنین شرایطی نباید چنین جوابی باشد. طبق تجربه بالایی که داشتند می‌گفتند باید تکرار بشود. گاهی آنالیز را میدادیم یک شرکتی انجام میداد و یک نتیجه حاصل می‌شد. خانم دکتر شک میکردند و میگفتند با شرکت دیگری هم و با دستگاه دیگری نیز ریچک بشود تا به نتیجه مطمئن شویم. اینقدر حساسیت و دقت نظرشان در مسائل علمی این چنین بالا بود که واقعاً باعث رضایت خیلی

بالای دانشجویان می شد. اینکه مثلاً متاسفانه مثل بقیه بگویند حالا برو خودت انجام بده، حالا خودت ببین چه جوری میشود این طور نبود و ریزترین نکات را در واقع خودشان بررسی می کردند. الان ما از صبح با دو تا دانشجو سروکله می زنیم یا در شرکتی که هستیم یک کاری را انجام میدهیم، به دو سه ساعت نرسیده واقعاً دیگر انرژی مان خالی میشود و دیگر حوصله صحبت کردن با کسی را نداریم ولی خانم دکتر از صبح که تشریف می آوردند در زمره اساتیدی بودند که اول صبح تشریف می آوردند. همیشه ۷ صبح در دانشگاه بودند و تا ساعت ۸ که کلاس های ما شروع می شد ایشان در اتاقشان بودند تا دانشجویهایی که زودتر آمده بودند بتوانند با ایشان صحبت نمایند و اشکالاتشان را برطرف نمایند. گاهی هم صبح که از منزل تشریف می آوردند مستقیم به آزمایشگاه می آمدند. حتماً برنامه هر روزشان این بود که به آزمایشگاه تشریف بیاورند. آسانسور دانشکده آسانسور قدیمی هست و تا حالا چند بار اتفاق افتاده که برای مدتی خراب شود. یک سال این خرابی نزدیک دو سه هفته طول کشید تا آسانسور تعمیر و درست شود. اتاق خانم دکتر طبقه پنجم هست و ایشان علیرغم پادردی که داشتند طی روز چندین بار با پله همه این طبقات را می رفتند و می آمدند ولی سر زدن به آزمایشگاه را که در محوطه دانشگاه می باشد ترک نکردند. خیلی از اساتید در حالت عادی هم به آزمایشگاه سر نمی زنند و به دانشجویان میگویند اگر مشکلی داشتید شما به اتاق ما بیایید و متاسفانه خیلی هم در اتاقشان پاسخگو نیستند. یا خیلی از زمان ها خسته هستند یا مشغله دارند. طی این مدت ده سال که با ایشان معاشرت داشتم حتی یک بار یک مورد نقض را برای خانم دکتر ندیده بودم که پاسخگو نباشند. فقط چندین بار اوایل که اطلاع نداشتیم هنگام ظهر به اتاق خانم دکتر مراجعه می کردیم و می دیدیم در قفل هست و در را باز نمی کنند در حالی که لامپ اتاق روشن هست و بعد متوجه

می شدیم که ایشان مشغول نماز خواندن بوده اند و خود ایشان هم بعداً و پس از باز کردن در اتاق می گفتند بچه‌ها ببخشید من داشتم نماز می‌خواندم.. این گونه رفتارها و منش‌ها که جزء رفتار و منش زندگی ایشان بود شاید برای خودشان مطلب خاصی نبود ولی وقتی با رفتارهای بقیه افراد مقایسه می‌شود می‌بینیم که کاملاً رفتارهای یگانه هست و مخصوص خودشان بوده است. حداقل من به شخصه سراغ ندارم استاد دیگری مجموع همه این رفتارها را داشته باشد. ممکن است مثلاً استادهای جوانتر به آزمایشگاه بیایند ولی از طرف دیگر زود عصبانی شوند و یا اتفاقات دیگری بیفتد که خوشایند نباشد. یکی از عادت‌هایی که خانم دکتر داشتند و من خودم به روی این موضوع حساس بودم تا بتوانم مورد نقض پیدا کنم ولی نتوانستم این بود که ایشان به هیچ عنوان اسم بچه‌ها رو بدون پیشوند خانم ذکر نمی‌کردند. یعنی حالا ما تو صحبت‌های روتینمان به اسم فامیل بدون هیچ پیشوندی همدیگر را صدا می‌زنیم یا بعضی اساتید همین الان هم که من دفاع کرده‌ام و دکترای هم گرفته‌ام مثلاً فلان استاد زنگ می‌زند و می‌گوید آذر کمال این کار را بکن یا وقتی هم ایشان را می‌بینیم به همین گونه صدا می‌زنند ولی در مورد خانم دکتر من حتی یک مورد نقض پیدا نکردم که ایشان دانشجویهایشان را در هر مقطعی چه دکتر، چه کارشناسی ارشد و چه کارشناسی از بزرگ و کوچک بدون کلمه خانم آنها را صدا بزنند با توجه به این نکته که همه دانشجویان خانم بودند. حتی گاهی اینجور میشد که مثلاً موقع صحبت کردن و در بین مطالب می‌خواستند از دانشجویی نام ببرند و نام او را به یاد نمی‌آوردند و مکث میکردند من مثلاً میگفتم اقبالی ولی خانم دکتر باز می‌گفتند خانم اقبالی و این خیلی برای خودم جالب بود چون همین نکات اخلاقی بود که در کنار سواد علمی باعث شد تا من شیفته خانم دکتر شوم. مورد دیگر بزرگواری و بخشندگی ایشان بود. در مراسم

بزرگداشت ایشان شنیدم که گفتند در واقع پدر و پدربزرگ ایشان هم خیلی بزرگوار و سفره دار بوده اند و خانم دکتر هم دقیقا این اخلاق را از پدرانشان به ارث برده بودند. هر گاه کسی از بیرون دانشگاه برای دیدار با ایشان به اتاقشان میرفت و احيانا جعبه شکلات یا شیرینی برای ایشان می آوردند اگر دانشجویی در اتاقشان بود از او می خواستند همون موقع آن را برای بچه های آزمایشگاه ببرند یا اگر کسی هم در اتاقشان نبود می دیدیم خودشان با یک جعبه شیرینی با شکلاتی که برایشان آورده بودند به آزمایشگاه می آمدند و می گفتند بچه ها شما مصرف کنید. تمام امکانات رفاهی آزمایشگاه را با هزینه خودشان تهیه کردند. مثل یخچالی که بشود مواد غذایی را در آن گذاشت یا چای سازی که تهیه کرده بودند و می گفتند بچه ها وقتی که دارند اینجا انرژی می گذارند و از صبح تا عصر کار میکنند و بالاخره وسایل رفاهی ایشان هم آماده باشد تا کمتر خسته شوند. از پربنتر گرفته تا دستگاه کامپیوتر، یخچال، مایکروفر و امثالهم که هیچ استادی تعهد به این ندارد که آزمایشگاهش را از این نظرتجهیز کند خانم دکتر این کار را می کردند و اصلا روال کاری ایشان بود که همه مواد و هرچیزی که بچه ها نیاز داشتند را خودشان با هزینه خودشان می خریدند. در صورتی که عرف این هست که اساتید میگویند دانشجوهر چه می خواهد سفارش بدهد پولش را هم خودش بدهد. بعد از آن که گرت آمد تا حدی که میشود از پرداختی های دانشجو را به او پرداخت نمایند و بقیه هم به عنوان هزینه پروژه ای که باید خود دانشجو انجام دهد منظور می شود. اما خانم دکتر چون کارهای مالی ایشان را من انجام می دادم پیش من از خودشان چند میلیون پول می گذاشتند و میگفتند هر ماده ای که بچه ها می خواهند با هماهنگی خودشان تایید سفارش بدهید و خرید بکنید. با همین پول مثلا می گفتند اگر کسی می خواهد آنالیز بدهد انجام دهید و دانشجویان حتی یک ریال هم از پول

خودشان را خرج نکنند. با این که تمام این سال هایی که من در دانشگاه بوده ام خیلی عرف بود با اینکه دانشگاه دولتی هست ولی به خاطر همه تحریم و بالا رفتن قیمت مواد و آنالیز ها اصلاً عرف این است که دانشجو باید خودش بخشی از هزینه ها را بدهد مخصوصاً دوره دکترا چون دوره ارشد به خاطر اینکه هم پروژه ها و هم هزینه ها کمتر هست ولی من که خودم دانشجوی دکترا بودم و چندین دانشجوی دکترایی که طی این سالها با خانم دکتر بودیم ما یک ریال هم از جیب خودمان برای پروژه های خودمان خرج نکردیم. برای دانشجوی دکترا غیر از گرنت به طور تقریبی مثلاً به ازای یک سال یک میلیون تا سه میلیون به خود خانم دکتر می دادند یعنی در واقع هزینه پرداختی به خانم دکتر بابت اینکه مثلاً من دانشجوی دکترای ایشان هستم. این پول کاملاً حق خانم دکتر بود و در قبال این همه هزینه هایی که انجام میدادند مبلغی نبود. برای اولین بار من یادم هست در اسفند ماه خانم دکتر من و دو نفر دیگر از دانشجویانشان را به اتاقشان فرا خواندند و گفتند این مبالغ عیدی هست و از دانشگاه داده اند و من هم به شما می دهم. بعداً متوجه شدیم که اصلاً این پول حق خودشان هست و مربوط به ما نمی شود ولی حتی این را هم به ما بخشیدند و این برای ما شوکه کننده بود.

این ها شاید برای کسانی که روند کار را نمی دانند مهم جلوه نکند ولی برای ما که در جریان عملکرد بقیه استادان بوده ایم هیچ جا دیگر مثل خانم دکتر را نمی توان پیدا کرد.

تاثیر شخصیت خانم دکتر بر دانشجویان و خصوصاً من که بیشتر با ایشان محشور بودم فراتر از مسائل علمی بود و شخصیت اخلاقی ایشان بسیار تاثیرگذار بود. من همچنان حضور خانم دکتر را در تمامی جنبه های زندگی حس می کنم و هر کاری پیش می آید که بخواهم تصمیم بگیرم به این فکر می

کنم که اگر خانم دکتر بودند چه تصمیمی می گرفتند. یا اگر موردی پیش بیاید که خدای ناکرده بخواهم تصمیم نادرستی بگیرم یا در جهت اهداف خودم حق کسی بخواهد پایمال شود حتی خیلی کوچک یا حقیقتی گفته نشود به یادم می آید که اگر خانم دکتر بودند این کار را نمی کردم. اگر می خواهم کماکان خانم دکتر به من افتخار کنند و دانشجوی ایشان باشم باید درست رفتار کنم.

از سال ۱۳۹۳ که من دانشجوی ایشان شدم اطلاع پیدا کردم که از قبل برنامه خانم دکتر که همه دانشگاه در جریان آن بودند این بوده که سه شنبه ها دانشگاه تشریف ندارند و با ایشان در این روز نباید تماسی برقرار شود چون ایشان در این روز در خدمت مادر بزرگوارشان بودند. من هیچوقت به زبان از ایشان نشنیدم که با من روز سه شنبه تماس نگیرید چون که من در خدمت مادر هستم و این از طرف دانشگاه مشخص بود و برایشان در این روز کلاس نمی گذاشتند و این نشان از یزرگواری ایشان بود که با چنین مشغله کاری و مسئولیت های فراوان، به دلیل ارادت به مادر و این که این کار را وظیفه خود می دانستند یک روز تمام را با ایشان سپری می کردند.

من طی ده سالی که با ایشان بودم دوبار گریه ایشان را دیدم و شنیدم. یک بار صبح روزی بود که با من تماس گرفتند و خبر وفات مادرشان را دادند. موقع تماس گریه می کردند و چون این اولین تجربه من در زندگی بود که از یک فرد نزدیک خودم خبر از دست دادن عزیزش را می شنیدم هراسان بودم ولی خانم دکتر بلافاصله پس از اطلاع دادن از خبر فوت مادر به من گفتند که حواسم به دانشجویان و کارهایشان باشد. مثلاً گفتند فلان کس قرار بوده آنالیز بیاورد. شما از طرف من کار ایشان را دنبال کن. این نشانه شخصیت والای ایشان بود که در سخت ترین لحظات که عزیزترین فرد خود را از دست داده بودند باز

همچنان صبورانه خود را دکتترل کرده و وظایفی که لزومی نداشت آن موقع انجام دهد، آنها را تاکید نماید. این از بزرگترین درسهایی بود که از ایشان گرفتم. نکته دیگر اینکه خانم دکتر چه از لحاظ شخصیتی و چه از لحاظ پوشش و چه از جهات اخلاقی بسیار متواضع و فروتن بودند. با آنکه استاد تمام و مادر زئولیت ایران و شیمیدان برجسته بودند کوچکترین تفاخری در حرکات و رفتار ایشان وجود نداشت. من یک بار در اتاق ایشان بودم که از صدا و سیما تماس گرفتند و به عنوان استاد فرهیخته می خواستند با ایشان مصاحبه داشته باشند. قرار بود هم به دفتر ایشان در دانشگاه و هم منزل مراجعه کرده و با ایشان گفتگو نمایند. اما خانم دکتر در پاسخ گفتند من فرد خاصی نیستم و هر کاری انجام داده ام از باب علاقه ای بوده که به این رشته داشته ام و وظیفه خود دانسته ام که این کارهای علمی را انجام دهم و نیازی به گفتگوی تلویزیونی نیست. در پاسخ از طرف صدا و سیما گفته بودند پس به منزل نمی آییم ولی اجازه بدهید در دانشگاه مصاحبه داشته باشیم ولی باز ایشان قبول نکردند. حتی زمانی که با ایشان تماس گرفته بودند تا ایشان را به مراسمی دعوت نمایند تا در آن مراسم به عنوان شیمیدان برجسته معرفی گردند باز هم ایشان گفته بودند من کار خاصی انجام نداده ام. من به ایشان گفتم خانم دکتر چرا شما اینقدر متواضع هستید در حالی که کسی در این رشته از شما بالاتر نیست. ایشان فرمودند این حرفها چیست و بلافاصله موضوع صحبت را عوض کردند. حتی حاضر نبودند با من که شاگرد کوچک ایشان بودم در مورد مقام و موقعیت خودشان صحبت کنند.

مورد دیگری که شاهد گریه کردن ایشان بودم شاید حدود یک سال پس از فوت مادرشان بود که این بارهم صبح زود تماس گرفتند و با گریه گفتند همسرشان (آقای دکتر مهدی قندی) به کما رفته و در بیمارستان بستری شده

اند و جهت همراهی وی نمی‌توانند به دانشگاه بیایند. باز هم در ادامه صحبت مثل دفعه قبل نسبت به کارهای دانشجویان سفارشات لازم را نمودند و در پاسخ به درخواست من بر اینکه برای هرگونه کمک نزد ایشان بروم فرمودند لازم نیست و نمی‌خواستند کوچکترین زحمتی برای کسی ایجاد شود. فردای آن روز که تماس گرفتم و گفتم بعضی کارها را دانشجویان به صورت ایمیل برایتان ارسال کرده‌اند گفتند بله دیده‌ام و جواب لازم را داده‌ام. با تعجب پرسیدم مگر در بیمارستان نیستید؟ فرمودند چرا هستیم. لبتایم را با خود به بیمارستان آورده‌ام و از همین جا کارهایم را انجام می‌دهم. من گفتم اجازه بدهید در این شرایط روحی و حضور در بیمارستان من کارها را دنبال نمایم ولی گفتند نه من خودم دنبال می‌کنم.

چند ماه بعد هم یک روز صبح که با خانم دکتر برای انجام کاری قرار داشتیم ایشان تماس گرفتند و گفتند به علت فوت یکی از اقوام برای تشییع به بهشت زهرا رفته‌اند و نمی‌توانند به دانشگاه بیایند و کارهای روزانه را با من هماهنگ کردند تا طبق روال انجام شود. روز بعد که در اتاق ایشان بودم و صحبت می‌کردیم، توضیح دادند که همسر خواهرشان ناغافل سخته نموده و فوت کرده‌اند. من خواستم این خبر را به سایر همکاران در دانشگاه اطلاع بدهم تا برای عرض تسلیت خدمت خانم دکتر برسند ولی ایشان به شدت مرا نهی کردند و گفتند همکاران در طول دوران بیماری دکتر قندی، برای احوالپرسی خیلی مراجعه کرده و به زحمت افتاده‌اند و من نمی‌خواهم مجدداً آنها را به زحمت بیندازم. در حالی که این وظیفه هر فردی هست که در این مواقع برای احوالپرسی یا ابراز همدردی و عرض تسلیت مراجعه نماید ولی ایشان علیرغم آنکه خودشان برای دانشجویان و همکاران در تمامی مسائل همه‌گونه تشریک مساعی را داشته و به امورات همه رسیدگی می‌نمودند و در غم و شادی دیگران

خود را فعالانه سهیم می کردند، برای خودشان راضی به زحمت افتادن دیگران نبودند.

نکته دیگری که از خانم دکتر شاهد بودم و از سایر اساتید کمتر مشاهده کردم این بود که خانم دکتر بسیار جامع الاطراف در همه زمینه ها بودند. ایشان همواره کار سخت و بزرگ از دانشجویان خود می خواستند اما در عین حال به از نظر کمک علمی یا مساعدت مالی یا تهیه مواد و آنالیز پایه پای دانشجویان و همراه ایشان بودند. برخلاف سایرین که همواره طبق روال همه امور را به عهده خود دانشجو می گذاشتند تا دوره کارشناسی ارشد یا دکترا را با هر وضعیتی که تمایل خودش بود ولو با یک مقاله ضعیف به پایان برساند اما خانم دکتر با مطالبه از دانشجو و در عین حال مساعدت کامل همه جانبه از او دنبال می کردند. لذا دانشجویان ایشان اغلب دارای چندین مقاله و ثبت اختراع هستند. من در مورد پروژه های خود شاهد بودم که ایشان پایه پای من خودشان هم در موضوع پروژه مطالعه و تحقیق می کردند. در مواردی که به اشکال برمی خوردم می دیدم که با حضور ذهن می گفتند فلان مقاله به این مشکل و راه حل آن اشاره نموده است.

اوایل کار با ایشان، من یک مقاله داشتم که پس از ارسال برای یک نشریه، توسط آنها رد شده بود. ایشان چون می دانستند من در این موارد استرس زیادی دارم و در اول دوره دکترا نمی خواستند این استرس باعث افت روحیه علمی من شود خودشان مقاله را به جای دیگری که از نظر علمی از اولی هم بالاتر بود فرستادند که در آنجا مورد پذیرش واقع شده بود. ایشان آن موقع خبر پذیرش مقاله را به من دادند و گفتند نشریه اولی آن را رد کرده بود اما من با انجام پاره ای از اصلاحات آن را به جای دیگر ارسال نمودم که مورد پذیرش واقع شد. با این همه که از پذیرش مقاله خوشحال بودم ولی به علت روحیه ای که

داشتم بازهم به خاطر رد اولیه دچار استرس شدم و بعد از چند روز استرس خود را به خانم دکتر گفتم. ایشان فرمودند من با توجه به شناختی که از روحیه ات داشتم این خبر را به تاخیر انداختم و پس از پذیرش مقاله به تو دادم. این باعث امتنان بیش از پیش من به ایشان و علاقه بیشتر من به کار علمی گردید. این موارد همه نشان از شناخت ایشان به روحیات دانشجویانشان را داشت.

خاطره جالب دیگری که از ایشان دارم در یک زمانی سریال شهرزاد به صورت سریال خانگی به طور هفتگی پخش می شد و خیلی مورد توجه همه واقع شده بود. ما هم در اوقات فراغتی که در آزمایشگاه داشتیم این سریال را با لپ تاپی که خانم دکتر برای فعالیت های علمی ما تهیه کرده بودند تماشا می کردیم و در مورد آن بحث می کردیم. یک بار که مشغول تماشای قسمت جدید سریال بودیم ناگهان خانم دکتر وارد آزمایشگاه شدند. بعد باحالت شوخی گفتند به به، چه کار دارید می کنید/ ما که توقع عتاب و خطاب از خانم دکتر داشتیم به ایشان گفتیم مشغول تماشای قسمت جدید سریال شهرزاد هستیم. ایشان گفتند مگر قسمت جدیدش آمده است؟ گفتیم بله. یکی از دانشجویان پرسید خانم دکتر چطور راجع به آمدن قسمت جدید سوال پرسیدید. گفتند من و آقای دکتر قندی هم در منزل این سریال را تماشا می کنیم. چون برای ما جالب بود با ایشان بحث در مورد سریال را ادامه دادیم و برایمان جذاب بود که خانم دکتر با این موقعیت و ابهت کاری و سایر مشغله ها، از مسائل اجتماعی و سریال های روز بی اطلاع نیستند.

مورد دیگر، هنگام کار در آزمایشگاه از لپ تاپی که نزد من بود گاهی اوقات موسیقی های مختلف هم پخش می کردیم. یک روز هنگام پخش یک آهنگ از شجریان خانم دکتر وارد آزمایشگاه شدند. ما بلافاصله آهنگ را قطع کردیم اما خانم دکتر گفتند این کار را نکنید و بگذارید شجریان که قابل احترام

است تا آخر پخش شود و خودشان هم نشستند و گوش دادند و تحسین نمودند. یکی از دانشجویان که شوختر از بقیه بود گفتند خانم دکتر آهنگ های شادتری هم داریم که می توانیم بگذاریم. گفتند در این محل که با وجود میزها و دستگاهها تنگ است که نمی شود آهنگ شاد گذاشت. آن دانشجو گفت ما کرد هستیم و همه جا می توانیم شادی خود را بروز دهیم. خانم دکتر در این مواقع با شادی و شوخی های دانشجویان همراهی می کردند اما بلافاصله که وارد کار می شدیم آن چنان جدی و قاطع بودند که باورمان نمی شد تا چند لحظه پیش همراه شوخی های ما بودند.

نکته دیگر این بود که ما در مواقعی مثل روز معلم نمی دانستیم چه کادویی برای ایشان بگیریم که به مصرف شخصی ایشان برسد چون هر کادویی مانند شیرینی یا شکلات را بین دانشجویان تقسیم می کردند و می گفتند من این گونه خوشحالتتر می شوم. لذا کادوی ما برای ایشان کیک یا شیرینی بود که خودمان استفاده می کردیم.

یکی از موارد دیگر این بود که من شاهد بودم، گاهی اوقات فرد مسنی به اتاق ایشان مراجعه می کرد و من بعداً متوجه شدم این فرد در اوایل کار ایشان در دانشگاه آبدارچی بوده و هنوز گاهی اوقات برای دریافت مساعدت مالی به خانم دکتر مراجعه می نمودند.

اینها همه قطره‌ای از اخلاق بزرگوارانه خانم دکتر می باشد و متأسفانه با همه این ویژگی ها ایشان را از دست دادیم. انشالله که روحشان شاد باشد و برای آرامش و صبر ما دعا کنند.

خانم شهناز عارفی مقدم

یاد و خاطره استاد عزیزمان سرکار خانم دکتر فرزانه عزیز و بزرگوار همیشه ماندگار و زنده است. قطعاً تلمذ در محضر چنین استاد بزرگی برای من یک افتخار بزرگ است. امیدوارم ما شاگردان ایشان بتوانیم چه به لحاظ علمی و چه به لحاظ اخلاقی دنباله رو راه ایشان باشیم.

من شهناز عارفی مقدم، فارغ التحصیل رشته نانوشیمی در مقطع کارشناسی ارشد می باشم و از سال ۱۳۹۴ تا انتهای ۱۳۹۶ در خدمت استاد عزیزمان خانم دکتر فرزانه بودم. در حال حاضر در صنعت تولید محصولات چرم طبیعی مشغول هستم.

استاد گرانقدر سرکار خانم دکتر فرزانه استاد و همچنین استاد راهنمای بنده بودند که این افتخار نصیبم شد که در خدمتشان باشم.

یک مقاله مشترک با ایشان دارم که در اشپرینگر (Journal of Cluster Science) چاپ شده ولی زمینه‌های تحقیقاتی بیشتری را در خدمتشان بودم. خدا شاهد است یاد دکتر همیشه در قلبهای ما زنده است و ما با دکتر زندگی می‌کنیم. من همیشه خانم دکتر را هر روز و هر لحظه و خیلی زیاد در جلوی چشمم دارم و به می‌آیند و برایشان فاتحه می‌خوانم. این انسان بی‌نهایت پاک و خالص و بزرگ بودند و خدای بالایی سرم شاهد است حتی یک هزارم درصد در حرف من تملق وجود ندارد و واقعا عین حقیقت را عرض می‌کنم.

من در زمره اولین دانشجویان نانوشیمی دانشگاه الزهرا بودم و جزء سری اول دانشجویان نانو خانم دکتر بودیم اولین کسی هم که اتفاقاً بین نانوشیمی‌ها دفاع کرد بنده بودم و اولین فارغ التحصیل نانو هستیم. ما با خانم دکتر همان ترم اول یک درسی داشتیم و من از همان جا باور کنید آنقدر به خانم دکتر علاقمند شدم و آنقدر محو پاکی شخصیت والایشان شدم که واقعاً نمی‌دانم با

چه واژه‌ای میشود بیان کرد. یعنی خالص، نور خالص بودند. به خدا قسم عین حقیقت را می‌گویم. از همان ترم اول من سر کلاس ایشان با عشق گوش می‌دادم و سر امتحان هم بالاترین نمره کلاس را گرفته بودم. ایشان هم به من لطف داشتند و گفتند شما بهترین شاگرد ما هستید. همیشه به من خیلی لطف داشتند، خیلی بیش از حد و این افتخار بزرگی برایم بود. من واقعا واقعا حس میکردم یک مادر دیگر خدا به من داده است. یعنی یک علاقه واقعا مادر به فرزند و فرزند به مادر بین ما بود. هم خانم دکتر من را خیلی دوست داشت و هم من ایشان را واقعا از ته دلم و با همه وجودم دوست داشتم. همیشه حس می‌کردم مادرم هستند. باورتان نمیشود که این موضوع را همه بچه‌ها می‌دانستند که من چقدر عاشق خانم دکتر هستم. همان ترم اول رفتم و گفتم استاد من می‌خواهم پایان‌نامه ام را با شما بردارم. یعنی تنها چیزی که به ایشان گفتم همین بود. خانم دکتر به من نگاهی کرد و لبخند زد. با آن لبخند و نگاه قشنگش گفت باشه و بعد همین. پای این اوکی که به من دادند تا آخر ماندند. در دانشگاه ما، دکتر فرزانه واقعا بهترین استاد بودند. این را جدی می‌گویم یعنی بهترین بودند. اول دکتر فرزانه بودند بعد اساتید دیگر و بین ما دانشجویان نانوواقعاً یک رقابت عجیبی بود که با استاد فرزانه پایان‌نامه بردارند. بچه‌ها هر روز به اتاق دکتر می‌رفتند و به ایشان می‌گفتند ما می‌خواهیم با شما پایان‌نامه را برداریم. باورتان نمیشود. شما فکر کنید ۱۰ تا دانشجوی نانو هر روز خدا می‌رفتند و همگی اصرار بر برداشتن پایان‌نامه با خانم دکتر فرزانه را داشتند. خیلی فشار شدیدی به دکتر می‌آوردند اما خانم دکتر گفته بود که من خانم عارفی را چون نمراتش بهتر است و ترم اول به من گفته او را انتخاب کرده ام. من فقط یک بار به خانم دکتر گفته بودم از ته دلم می‌خواهم با شما بردارم و به من اوکی دادند تا آخر ترم بعد که وقت انتخاب استاد راهنما شد پای حرفشان

ایستادند و وفادار به عهدشان ماندند و با اینکه خیلی بچه‌ها فشار می‌آوردند به بنده محبت و لطف بزرگی کردند و من را به عنوان شاگرد خودشان انتخاب کردند.

می‌توانم بگویم بین ما رابطه استاد و شاگرد نبود بلکه بین ما یک رابطه مادر و فرزندی عاشقانه به معنای واقعی بود. واقعاً الان از شدت احساسات گریه‌ام می‌گیرد. به شما بگویم اگر استاد نبود من چون خیلی آدم بی‌زینسی هستم و با پدرم کار می‌کردم همیشه یک بخش از ذهنم دنبال کار بود و یک بخش از ذهنم در درس بود. ولی واقعاً عشقی که به استاد داشتم و محبت و توجه ایشان و اعتماد به نفسی که به من میدادند که تو خیلی دانشجوی خوبی هستی و تشویقم می‌کردند باعث شد که من تمام ذهنم معطوف درس شود. خیلی تلاش زیادی کنم برای اینکه خانم دکتر از من راضی باشند. سمیناری که در مورد کوانتوم داشتیم آن قدر خوب بود و عالی و بزرگ برگزار شد که خیلی از اساتید آمدند و یکی از استادان گفت بهترین سمیناری بود که در عمرم رفتم. یعنی من این جوری عاشقانه کار می‌کردم چون استاد خانم دکتر فرزانه عزیزم بود و بین ما فقط عشق و محبت و احترام بود. خیلی هوای من را داشتند و همه می‌دانند که رابطه بین ما عاشقانه بود. برای مراسم ختم ایشان در دانشگاه تا صحبت از انتخاب مجری برای مراسم شد گفتم من با سر و به روی دیده می‌آیم تا انجام وظیفه کنم. آن روز در مراسم من از ته دلم و عاشقانه صحبت می‌کردم. آن روز اصلاً انگار خودم نبودم و انگار دست دکتر بود که داشت کمکم می‌کرد و واقعاً مثل یک مادر کنارم بودند. یک سری چیزها را اصلاً نمی‌شود خوب توضیح داد. فقط می‌توانم بگویم یکی از بهترین دستاوردهای من و از الطاف الهی نسبت به من شاگردی برای دکتر فرزانه بود.

من دنبال پروژه های صنعتی مختلف می‌رفتم. یک پروژه ای از شرکت پگاه گیلان به من پیشنهاد شد. من ابتدا به دکتر فرزانه گفتم استاد یک پروژه‌ای هست برای پگاه گیلان و جزئیاتش را گفتم. دکتر فرزانه گفتند ما اینجا نمی‌توانیم انجام بدهیم و شرایطش را نداریم. استاد دیگری در دانشگاه بودند و در ظاهر بسیار مقید و مذهبی به نظر می‌رسیدند. رفتم پیش این خانم و شرایط پروژه را گفتم. به من گفتند برو پروژه رو بیاور من انجام میدهم. باورتان نمیشود من چقدر دویدم تا پروژه را از شرکت پگاه بگیرم. با تماس و پیگیری زیاد نمونه کار را از شیراز آوردند و به من تحویل دادند. به محض اینکه این نمونه کار و شرایط و جزئیات را به آن استاد تحویل دادم، گفتند شماره شرکت را به من بده و من وقتی شماره را به او دادم از فردایش دیگر ایشان به من محل نمی‌گذاشت. نزد ایشان رفتم و گفتم استاد نتیجه چه شد؟ گفتند اگرچه من گفتم با هم کار می‌کنیم ولی بعداً که فکرهایم را کردم دیدم من نمی‌توانم با یک دانشجوی صفر کار کنم و کل پروژه را از من گرفت و رفت.

بعد از آن من دوباره پروژه صنعتی دیگری با اساتید دیگر تعریف کردم ولی هیچیک نه حقوقی دادند و نه ۳۰٪ پروژه را که عرف بود پرداخت کردند. در حالی که استاد ما خانم دکتر فرزانه اصلاً خیلی خالص بودند. به خدا قسم روز آخربه من گفتند هر خرجی که در رابطه با پایان نامه ات کرده ای را هم بیاور تا من به تو پرداخت کنم. اصلاً استاد فرزانه با دیگران قابل مقایسه نیستند. یعنی دکتر فرزانه یک چیز عجیبی بودند. نمی‌دانم چطوری می‌توانم بگویم. فقط می‌توانم بگویم فرشته خدا بودند.

خوشا به حالشان که آن قدر بزرگ بودند و زندگی مفیدی داشتند. من الان خودم به این فکر می‌کنم که راه دکتر را بروم. در دانشگاه درس بخوانم و یک کار علمی انجام دهم و خدمت نمایم. چون استاد خیلی دوست داشت که ما

مفید باشیم و کارهای خوب انجام دهیم. خیلی دوست دارم که واقعاً این راه را در حد توان و بضاعت خودم ادامه دهم. اما از آن روزهای خوش با ایشان بودن هرچه به شما بگویم کم گفته‌ام. از بزرگی و منش و خلوص ایشان هرچه بگویم کم گفته‌ام. خوش به حال فرزندان ایشان که چنین مادر بزرگواری داشتند. خوش به حال خودشان که من مطمئنم آن قدر که ایشان خوب بودند الان در بهترین جایگاه هستند. با همه وجودم این را حس می‌کنم و قلبم این را می‌داند. امیدوارم که دعای ایشان پشت ما باشد. خانم دکتر خیلی خیلی بر گردن من حق دارند و من همیشه خدمتگزارشان هستم.

دکتر نسیم کبیر

من نسیم کبیر هستم و این افتخار را داشتم که در سال‌های ۹۳ تا ۹۵ به عنوان دانشجوی کارشناسی ارشد در دانشگاه الزهرا از محضر خانم دکتر فرزانه بهره‌مند باشم. همچنین، در طول این مدت، موفق به نگارش یک مقاله مشترک با ایشان در زمینه کاتالیست شدم. در حال حاضر، به عنوان دانشجوی دکتری دانشگاه تهران، تحت راهنمایی آقای دکتر عباسی، مشغول به تحصیل هستم. بدون اغراق می‌توانم بگویم که بخش عمده‌ای از موفقیت‌های تحصیلی و حرفه‌ای خود را پس از دوره کارشناسی ارشد، مدیون خانم دکتر فرزانه هستم. حمایت‌ها و راهنمایی‌های بی‌دریغ ایشان، نقش بسزایی در هموار کردن مسیرهای دشوار پیش رویم داشته و بدون این کمک‌ها، عبور از چالش‌های مختلف برایم بسیار پیچیده‌تر می‌شد.

از خانم دکتر فرزانه درس‌های بزرگی در زمینه پشتکار، مسئولیت‌پذیری و تفکر نقادانه آموختم. همچنین، ایشان به من یاد دادند که چگونه می‌توان با حفظ انضباط کاری، دیگران را با مهر و محبت به سوی مسیر درست تشویق و

هدایت کرد. ایشان نه تنها در طول دوره تحصیل، بلکه پس از آن نیز همیشه پیگیر و حامی بودند و تمامی امکانات لازم را برای پیشبرد پروژه‌های تحصیلی و تحقیقاتی فراهم کردند. راهنمایی‌ها و همراهی‌های مستمر ایشان تا به لحظه کسب نتایج، از ارزشمندترین تجربیات من بوده است.

فقدان خانم دکتر یکی از تلخ‌ترین و دردناک‌ترین اتفاقات زندگی‌ام بوده و محبت‌ها و حمایت‌های ایشان همیشه در خاطرم خواهد ماند. از خداوند متعال برای روح پاکشان آرامش ابدی و برای خانواده محترمشان صبر و بردباری مسئلت دارم.

بعد از اینکه من تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد تمام شد همچنان با خانم دکتر مخصوصاً در اوایل شروع دکترایم در ارتباط بودم و تقریباً از زمانی که کسالت خانم دکتر متأسفانه بیشتر شد دیگر با ایشان در ارتباط نبودم چون برایشان سخت بود که جواب تلفن‌ها رو بدهند. ولی اگر کاری داشتم ایمیل می‌زدم و حتی در آن شرایط خانم دکتر جواب من را می‌دادند و دوردور هم جویای احوالشان از خانم آذرکمان بودم.

شروع پروژه من در مقطع کارشناسی ارشد با خانم دکتر از همان اول با چالش شروع شد. دلیل اصلی این بود مقاله‌ای که ما روی آن شروع به کار کردیم دیتاهایی که ارائه داده بودند دیتاهای موثق نبود و همین ما را به اشتباه انداخته بود. هم دوره‌ای‌های من در آزمایشگاه، کارشان خیلی خوب و سریع پیش می‌رفت ولی من همچنان در قدم اول مانده بودم. صبر و بردباری خانم دکتر و راهنمایی‌هایی که ایشان می‌کردند به من یاد داد که هیچگاه در همان ابتدای کار نباید ناامید شد. دیگر اینکه یک بعدی به مسائل فکر نکنم و سعی کنیم از جهات مختلف به مسئله نگاه کنیم. روی کارو آزمایشی که می‌خواهم انجام بدهم خوب فکر کنم. فقط به دنبال این نباشم که در آزمایشگاه چند محلول

و ماده را با هم ترکیب کنم و بگویم نشد. خانم دکتر جدا از اینکه یک استاد راهنمای خوب بودند واقعا مادرانه دلسوزی می کردند و راهنمایی های ایشان قوت قلبی برای من بود که باعث شد من مصمم تر پیش بروم. یعنی هر سری که من جواب نمی گرفتم در کارم مصمم تر می شدم که روش دیگری را امتحان کنم و همه اینها به این دلیل بود که خود خانم دکتر دانشجویانشان را رها نمی کردند و پا به پای دانشجو همفکری می کردند و ایده های نو می دادند. من برای این که بتوانم به نتیجه برسم و نتایج خوبی هم به دست بیاورم انواع کارهای مختلف و روش های گوناگون را انجام دادم. این مسئولیت پذیری باعث شد که من به این باور برسم پروژه ای که برایم تعریف شده بایستی آن را پیش ببرم و در نهایت از کارم دفاع کرده و بتوانم فارغ التحصیل شوم. شاید اگر دانشجوی دیگری بود در این شرایط، سعی می کرد که عنوان پروژه را عوض کند در صورتی که این اتفاق برای من نیفتاد و با وجود خانم دکتر و راهنمایی های ایشان من مصمم بودم که حتماً ادامه بدهم و این را مدیون خانم دکتر هستم. دقیقاً در همان زمان و در همان شرایط که من چالش های زیادی داشتم متأسفانه برادرم را به خاطر تصادف از دست دادم و این شرایط را برایم بسیار سختتر کرد. ولی آن قدر نسبت به انجام این کار مصمم و مسئولیت پذیر بودم که بعد هفتم برادرم به آزمایشگاه برگشتم در صورتی که خانم دکتر به من گفتند می توانی تا زمانی که دوباره آرامشت را به دست آوردی کار را رها کنی ولی آن قدر شرایط آزمایشگاه و کار کردن در آزمایشگاه به من آرامش میداد ترجیح دادم که زودتر به آزمایشگاه برگردم و با رسیدن به نتیجه، غم و اندوهم را التیام بدهم. الان که فکر می کنم اگر دوباره به گذشته بازگردم قطعاً همین کار را خواهم کرد. هرچند از دست دادن عزیزان خیلی دردناک هست ولی با ماندن در منزل و سوگواری کردن مداوم چیزی درست نمیشود. همه اینها باعث

شد که من هدمندتر از قبل پیش بروم و کارها را جلو ببرم و در طی این مسیر هر ماده و هر وسیله دیگری که لازم داشتم را خانم دکتر با کمال میل تهیه می‌کردند. البته این را بگویم الطاف خانم دکتر تنها شامل حال من نبود و شامل حال تمام بچه‌ها بود و خانم دکتر از هیچ کاری جهت موفقیت و نتیجه دادن پروژه دریغ نمی‌کردند. من یادم هست تمام آنالیزهایی که ما می‌گرفتیم از بهترین جا بود. همواره نمونه‌ها را به آزمایشگاه‌هایی که آنالیزهای خیلی خوب می‌گرفتند می‌فرستادیم. بالطبع هزینه‌هایش خیلی بیشتر از آزمایشگاه‌های دیگر بود. برای مواد هم خانم دکتر واقعا بهترین مواد را برای ما تهیه می‌کردند. اینها خیلی برای من ارزشمند بود. شاید در آن شرایط و در آن سن و سال من این موارد را خیلی خوب درک نمی‌کردم. وقتی که مقطع من تغییر کرد و دکتر را شروع کردم تازه ارزش کار را فهمیدم که خانم دکتر علاوه بر اینکه آن پروژه برای دانشگاه اهمیت داشت برای دانشجو هم ارزش قائل بودند که وقتی این دانشجو وقت می‌گذارد، بهترین مواد و آنالیزهای بهتر برایش تهیه شود. ضمن اینکه همه هزینه‌ها را هم خودشان پرداخت می‌کردند و دانشجو در واقع هیچ هزینه‌ای پرداخت نمی‌کرد. از بچه‌های دیگر هم شنیدم، خانم دکتر آن قدر در پرداخت هزینه‌ها متوجه بودند که بچه‌های شهرستانی حتی پول پرداخت رفت و آمد به آزمایشگاه را هم پرداخت می‌کردند. یکی از بچه‌های دانشجو که از روستاهای شمال بود به من گفت خانم دکتر حواسشان به قدری بود که وقتی من می‌خواستم به روستا بروم به من می‌گفتند سر راحت فلان آنالیز را هم ببر و به فلان آزمایشگاه بده و هزینه آژانس را هم حساب می‌کردند که برای رفت و آمد دچار سختی نباشم. خیلی از اساتید اصلاً این کار را نمی‌کنند و همه کار و هزینه برعهده خود دانشجو هست ولی تا جایی که ممکن بود خانم دکتر شرایط را طوری فراهم می‌کرد که دانشجو تمام تمرکزش فقط روی پیشبرد

پروژه باشد. این گونه موارد باعث شد خیلی از دغدغه‌های من در آن شرایط کم شود. خانم دکتر پا به پای دانشجو پیش می‌رفتند. اگر به نتیجه نمی‌رسیدم فردای آن روز خانم دکتر مقاله دیگری به من می‌دادند و می‌گفتند برو روی این ماده‌ها کار کن. اگر ماده رو نداریم به من بگو تا برایت تهیه کنم. یا یک مقدار از مواد را به من می‌دادند و می‌گفتند اگر جواب گرفتی بگو تا این مواد را برایت خریداری کنم. این واقعا خیلی ارزشمند بود. این که حس کنی یک حمایتگر و یک حامی هم مادی و هم معنوی داری که برایش مهم هست تو بتوانی پروژه ات را به بهترین نحو پیش ببری.

خانم دکتر وقتی این حمایت‌ها را انجام می‌دادند بالطبع این حس رو ایجاد می‌کردند که تو هم مسئولیت پذیر باش و این کاری که داری انجام میدهی چون همه چیز برای تو فراهم هست پس هیچ بهانه‌ای برای عدم پیشرفت کار و نرسیدن به نتیجه وجود ندارد. این را یاد می‌گیری که من در قبال تمام این لطف‌ها و حمایت‌ها مسئولیت دارم و باید تمام تلاشم را بکنم. من خودم به شخصه تمام وجودم را گذاشتم که این پروژه به نتیجه برسد. چون می‌دیدم به دانشجو و به وقتش و به کارش اهمیت داده میشود. این را هم یاد گرفتم که اگر یک وقت به نتیجه نرسیدم باید روشم را و تفکرم را عوض کنم و جور دیگری به قضیه نگاه کنم. این فقط شامل کار در آزمایشگاه نمی‌شود. من الان در زندگی اگر به مشکلی برخورد کنم سعی می‌کنم از بیرون مشکل را نگاه کنم و به راه حل هایش فکر کنم. این در زندگی من خیلی تأثیر گذاشت و اینکه یاد گرفتم در قبال تمام کارهایی که در زندگی دارم مسئولیت پذیر باشم و با اولین مانع و شکست عقب نشینی نکنم. پشتکار داشته باشم و و ایمان داشته باشم که آن کار انجام می‌شود و فقط کافی است تفکر و دیدگاه و روش را عوض کنی تا به نتیجه برسی.

مورد دیگری که واقعاً برای من حیرت انگیز بود این بود که خانم دکتر هر روز به دانشگاه تشریف می‌آوردند به جز سه‌شنبه‌ها و این روز را اختصاص به مادرشان داده بودند. دفعه اولی که خانم دکتر این موضوع را به من گفتند واقعا حیرت کردم. برایم حیرت انگیز بود که خانم دکتر علی‌رغم این همه مسئولیت و این همه مشغله چون تنها من که دانشجوی ایشان نبودم، دانشجویان دیگری هم چه ارشد و چه دکترا بودند که خانم دکتر پیگیر کار همه دانشجویها بودند، یک روز کامل را به مادرشان اختصاص داده‌اند. بالطبع من دانشجو یاد می‌گیرم که تو در قبال آدم‌های زندگی و عزیزانت مسئولیت داری و باید حواست به همه باشد. اینکه یک بعدی به زندگی نگاه نکنم و نگویم من الان دانشجو هستم، کار دارم و همه حواسم فقط باید به کار خودم باشد. بلکه در قبال تک تک اعضای خانواده و عزیزانم مسئولیت دارم و باید حواسم به همه باشد. این طرز تفکر خانم دکتر هرگز از ذهن من پاک نشد. یعنی الان من به خاط متاهل بودن زندگی جدا دارم اما همیشه ملکه ذهن من هست که حواسم به پدرم به مادرم و به خواهرم باشد. آنقدر غرق کار نشوم که فراموش کنم من هم در قبال آنها مسئولیت دارم. این یکی از درس‌های بزرگ زندگی بود که از خانم دکتر فرا گرفتم و برایم بسیار ارزشمند می‌باشد.

مورد دیگر انضباط کاری بود که خانم دکتر داشتند. خانم دکتر روزها و ساعت‌های مشخصی در دانشگاه حضور داشتند و ما می‌دانستیم اگر مشکلی پیش بیاید و کاری داشته باشیم این ساعت‌ها می‌توانیم خدمت ایشان برویم. اگر هم روزی کاری داشتند یا بنا به هر دلیلی دانشگاه تشریف نمی‌آوردند حتماً به ما اطلاع می‌دادند تا اگر کاری داشتیم بتوانیم با ایشان تماس بگیریم. همواره به من می‌گفتند به محض اینکه نتیجه آنالیز را گرفتی به من زنگ بزن و این خیلی برای من ارزشمند بود که ایشان پیگیر کار دانشجویها هستند تا کار دانشجو

دچار توقف نشود. ضمن آنکه خانم دکتر جذبه کاری خاصی داشتند. همه از ایشان حساب می بردند. شاید این واقعاً کلمه خوبی نباشد اما از ایشان یاد گرفتیم که حد و حدود و مرزها را بشناسیم. اینکه دانشجو یاد بگیرد که با احترام چه با استادش چه با هم آزمایشگاهی هایش و چه با دوستان هم ورودی هاش برخورد کند. این احترام گذاشتن را به ما خانم دکتر با رفتارشان واقعاً یاد دادند. در کنار همه انضباطها و در واقع رعایت حد و حدودها، خانم دکتر آن قدر به دانشجویان مادرانه لطف و محبت داشتند که کار در آزمایشگاه ایشان به واقع لذت بخش بود و من خودم به شخصه از آن همه انضباط و نظم در کنار لطف و محبت واقعاً لذت می بردم. ضمن آنکه فرا گرفتم در روزمرگی های زندگی یک بعدی نباشم، واقعاً آن دوره را من علیرغم تمام چالش ها و اتفاق بدی که برایم افتاده بود، زندگی کردم. اگر استاد دیگری بود یا من در گروه دیگری بودم شاید آنقدر عالی پیش نمی رفت. آن محیط باعث می شد که دردها التیام پیدا کند و چنان برایم ارزشمند بوده که در آینده من تاثیر اساسی گذاشته و آن را من هرگز فراموش نمی کنم.

در مقطع دکترا و در دوران قبل از کرونا، زمانی که می خواستم از دانشگاه تهران به خانه بروم هر وقت فرصت می کردم سری هم به دانشگاه الزهرا می زدم. با بچه ها در آزمایشگاه چای می خوردم و به دفتر خانم دکتر می رفتم تا با ایشان احوالپرسی نمایم. همیشه منتظر مناسبتی بودم تا به آن بهانه به ایشان زنگ بزنم و صحبت کنم. تمام این شرایط را ما مدیون شخصیت خانم دکتر و مدیریت و رفتار ایشان هستیم. من بعدها در گروه های دیگر و در آزمایشگاه های دیگر هم کار کرده ام. حتی در یک دوره فرصت مطالعاتی به خارج رفته ام و با گروه افراد خارجی هم کار کرده ام و تجربه دارم. اگر استاد و لیدر گروه نتواند مدیریت کند و نتواند رفتار محترمانه ای داشته باشد، آن گروه،

گروه خوبی نخواهد بود. در این صورت، کیفیت کار جایش را به کمیت کار میدهد و دانشجو به جایی می‌رسد که فقط دوست دارد کار را زودتر انجام بدهد و برود. دیگر کیفیت برایش مهم نیست. این دقیقاً نقطه مقابل تجربه‌ای بود که من در آزمایشگاه خانم دکتر داشتم. هر چه زمان می‌گذرد و تجربه‌های من بیشتر می‌شود و با آدم‌های بیشتری آشنا میشوم، به ماهیت و ارزشمند بودن شخصیت خانم دکتر بیشتر پی می‌برم و می‌بینم که واقعاً چه گوهری بودند. من فقط درس دانشگاه را از ایشان یاد نگرفتم بلکه درس زندگی گرفتم. خانم دکتر برای من آن چنان عزیز و ارزشمند بودند که وقتی این اتفاق تلخ افتاد واقعا من احساس کردم دوباره عزیزی را از دست داده‌ام. متأسفانه چون در سفر بودم نتوانستم در مراسم خانم دکتر شرکت کنم که این باعث شد تا این اتفاق برای من دردناک‌تر شود. من آن قدر از خانم دکتر خاطره دارم و آن قدر از ایشان آموخته دارم که باید ساعت‌ها به من فرصت داده شود تا آنها را بیان کنم. واقعاً برای من عزیز بودند و مثل یک مادر دوستشان دارم. امیدوارم که روح پاکشان در آرامش ابدی باشد.

دکتر لیلا جعفری

بنده لیلا جعفری هستم. از سال ۸۸ تا ۹۰ در دوره کارشناسی ارشد، افتخار شاگردی مرحوم خانم دکتر فرزانه رو داشتم و با ایشان هم ۵ مقاله ISI و ۲ ثبت اختراع داخل ایران در حوزه هیدروژن زدایی دارم. در حال حاضر به عنوان پژوهشگر در دانشگاه صنعتی سهند و شهید مدنی آذربایجان مشغول هستم. بنده الفبای پژوهش را از خانم دکتر یاد گرفته‌ام و پیشرفتهای حاصلم را مدیون خانم دکتر فرزانه (استاد راهنمای دوره کارشناسی ارشد) و استاد راهنمای

دوره دکتری جناب آقای دکتر رضوانی هستم. در حال حاضر هم در آزمایشگاه که مشغول تحقیق هستم، در هر لحظه خاطره های خانم دکتر برایم زنده میشود. ایشان فردی مهربان و دلسوز بودند. هیچ وقت لبخند ملیح از صورتشان محو نمی شد و همیشه می گفتند شما عین فرزندان من هستید. یادشان ماندگار.

در واقع میتوانم بگویم که دوره ارشد یک دوره ای هست که همه ما مقاله نوشتن بلد نیستیم. وقتی که وارد مقطع کارشناسی ارشد میشویم باید یک نفر باشد که در واقع ما را تشویق بکند و پشتوانه ما باشد تا اینکه بتوانیم مقاله نوشتن یاد بگیریم. یکی باشد که واقعا صبر و حوصله داشته باشد که ما را و نوشتن های بد ما را تحمل کند.

هیچ موقع یادم نمیرود آن شکل هایی که برای خانم دکتر ارسال می کردم. با اینکه بد بود ولی مثلاً میگفت اصلاحش کنید و واقعا اگر در واقع تشویق های ایشان نبود هیچ موقع من خودم به شخصه نمیتوانستم مقاله نوشتن را یاد بگیرم. یا موقعی که تحقیق می کردیم ما را تشویق می کرد تا آخر ادامه دهیم. اگر مثلاً به طور جزئی پیشرفت کرده بودیم تشویقمان می کرد که بله کار شما خوب هست و بسیار عالی جلو رفته اید. اینکه بدانی کارت را به نحو احسن انجام داده ای این خودش باعث تشویق میشود. باعث میشود که جلو برویم. همیشه خانم دکتر که خدا رحمتشان کند به من میگفتند که پشتکار خوبی داری. یک فرد باید پشتکار داشته باشد ولی باید پشتش به یک نفر دیگر هم باشد که او را تشویق کند. در واقع این نقش را خانم دکتر داشتند که من را همیشه تشویق می کردند تا به کارهایم برسم. هیچ موقع یادم نمیرود من اصلاً دوره کارشناسی ارشد ثبت اختراع بلد نبودم که چه جوری ثبت اختراع انجام بدهم ولی با پشتوانه و حمایت مالی که خانم دکتر انجام دادند و اینکه در واقع از

وقتشان می‌گذشتند و برای انجام کارهای اداری که مثلاً امضای ایشان را می‌خواست علیرغم دردی که در پا داشتند و راه رفتن برایشان سخت بود با من به اداره ثبت اختراع می‌آمدند و این کار را انجام می‌دادند. واقعاً اگر حمایت‌های ایشان نبود من هیچ موقع ثبت اختراع نمی‌توانستم انجام بدهم. بعد از اینکه با راهنمایی و کمک ایشان در مرحله ارشد ثبت اختراع را یاد گرفتم، به لطف خدا توانستم دو فقره ثبت اختراع داخلی دیگر هم داشته باشم و من همیشه این را میدانم که حمایت‌های خانم دکتر باعث شد که من یک پتنت و دو فقره ثبت اختراع بعدی را هم داشته باشم.

الان در حال حاضر حالا به لطف خدا رزومه خیلی خوبی دارم یعنی هر کسی که رزومه من را می‌بیند واقعاً تحسینم می‌کند و من می‌دانم که فقط پشت کار باعث رزومه نشده اینکه در واقع دو تا استاد حالا استاد راهنمای دوره ارشدم و استاد راهنمای دوره دکترا حمایت کردند آنها باعث شدند که این چنین رزومه‌ای به دست بیاید. هیچ موقع یادم نمیرود خانم دکتر خیلی به آینده دانشجویانشان حساس بودند. همیشه از من می‌پرسیدند که هدف برای آینده چه هست؟ من می‌گفتم که ادامه میدهم. خانم دکتر تشویقم میکردند که حتما ادامه بده. این که بتوانی یک کسی برای خودت باشی این برایشان خوشحال کننده بود. من الان که به عنوان پژوهشگر در دانشگاه‌ها فعالیت میکنم خیلی وقت‌ها حس‌شان می‌کنم. مثلاً یه وقتهایی که در آزمایشگاه یک بشر را برمی‌دارم و از جایی به جای دیگر می‌گذارم یاد حرف ایشان می‌افتم که چنین میگفتند و یک سری خاطره‌هایی که از ایشان دارم برایم دوباره زنده می‌شود و همیشه حضورشان را حس میکنم که در آزمایشگاه کنارم هستند.

زیر بنای پژوهشی هر محقق در دوره کارشناسی ارشد شکل می‌گیرد. هیچ وقت یادم نمی‌رود که موقع پایان نامه نوشتن در نگارش کلمات فارسی چقدر

وسواس داشتند و پیشنهادشان این بود برای اینکه کلمات فارسی در پایان نامه آورده شود، یک دیکشنری فارسی به انگلیسی تخصصی تهیه شود. بنده "فارسی را پاس نداریم" را مدیون وسواسهای ایشان هستم. نور به قبرشان بیارد. به قدری استاد مهربانی بودند که هیچ وقت خنده از لبانشان کنار نرفت. در دانشگاه آرام آرام قدم بر می داشتند. چندین بار کارکنان شرکتی را دیده بودم که خانم دکتر از نظر مالی کمک شان می کردند. خیلی هوای دانشجویهایشان را داشتند. یک بار یکی از دانشجویها مشکل جسمی و بیماری سخت داشتند، به ایشان گفته بودند که اسم بیماری را به هم آزمایشگاهی ها نگو تا خدای نکرده در روحیه شان تاثیر بد نگذارد. هیچ وقت یادم نمیرود چقدر دانشجویها را تشویق می کردند. بنده در دوره ارشد دو تا ثبت اختراع داشتم. من اینکه یاد بگیرم چطور یافته ها و تحقیقاتم را ثبت اختراع کنم، مدیون ایشان هستم. از محبوب بودن خانم دکتر پیش دانشجویهایشان میتوانم به این نکته اشاره کنم که وقتی برای اخذ گواهی تاییدیه علمی یکی از ثبت اختراعات به سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی مراجعه کرده بودم بعد از گرفتن تاییدیه کارشناسی که تاییدیه را تحویل می داد به من گفت فلان نفر با شما کار دارد و به من سپرده وقتی برای اخذ این تاییدیه آمدند به من اطلاع بدهید. وقتی پیش ایشان رفتم گفتند چون اسم خانم دکتر فرزانه را در تاییدیه دیدم، خواستم از طرف من به ایشان سلام برسانید و کلی از خوبیهای خانم دکتر گفتند. همیشه خانم دکتر فرزانه به من می گفتند خیلی پشتکار خوبی داری. وقتی ششمین کنفرانس بین المللی نانوساختارها قرار بود در کیش برگزار شود، چون قبلا در دو سمینار شرکت کرده بودم و از نظر مالی گزینش برای شرکت در سمینارها از طرف دانشگاه نداشتم به من گفتند اگر می خواهی به این سمینار هم برو من خودم کل هزینه ها را تامین می کنم. گفتند من این حرف را به هر دانشجویی نمی زنم چون

می بینم دانشجوی علاقمندی هستی این حرف را می زنم. یادمه آن زمان هر کس هر کاری برای خانم دکتر انجام می داد، در قبالتش یک مبلغی به آن فرد به عنوان دستمزد می دادند. یک بار یک نفر کل فاکتورهای آنالیزها را دسته بندی کرده بود تا به معاونت پژوهشی بدهیم. به او گفته بود به عنوان دستمزد به تو فلان مبلغ را می دهم برو با آن هر چیزی می خواهی برای خودت بخر. خانم دکتر اینقدر استاد مهربان و نازنینی بودند که هر کس می شنود ایشان مرحوم شده اند، یک صلوات و یا حمد و سوره برای ایشان می خواند و این برایشان کافی هست. از سعادت و خوبی خانم دکتر همین بس که من خودم موقع فوت خانم دکتر در کربلا بودم و این نصیب خانم دکتر شد که نماز، یس و حمد و سوره در حرم امام حسین برایشان هدیه شود و این نصیب هر کسی نمی شود.

دکتر الناز رشتی زاده

الناز رشتی زاده هستم. از سال ۸۶ تا ۹۲ دوران ارشد و دکتری، افتخار شاگردی خانم دکتر را داشتم. ۱۱ مقاله با خانم دکتر داشته ام و یک ثبت اختراع و همچنین پروژه ارشدم برگزیده جشنواره جوان خوارزمی شد.

الان استادیار دانشگاه فرهنگیان هستم. به واقع می توانم بگویم هر آنچه از تحقیق و پژوهش و رعایت اخلاق علمی بلد هستم از خانم دکتر یاد گرفته ام و می کوشم تا به نسل بعدی که قرار هست معلم بشوند و بچه های ایران را تربیت کنند منتقل نمایم. مطمئناً نتیجه تلاشها و زحماتی که خانم دکتر برای ما شاگردهایشان کشیدند برای همیشه به عنوان باقیات الصالحات برایشان باقی خواهد ماند.

خاطره ای از خانم دکتر دارم که روی زندگی من خیلی تاثیرگذار بوده است. من ترم چهارم ارشد بودم. معمولاً دانشجویان در ترم پنجم دفاع می کردند. از خانم دکتر اجازه گرفتم تا در آزمون دکترای دانشگاه الزهرا شرکت کنم چون کلاس کنکور می رفتم و آمادگی داشتم. بعد از دادن آزمون الزهرا، چون آن موقع هر دانشگاه جداگانه کنکور ورودی برگزار می کرد، به خانم دکتر گفتم من تصمیم دارم در آزمون دانشگاه شهید بهشتی هم شرکت کنم. آیا شما اجازه می دهید؟ من البته بسیار بعید می دانستم که ایشان چنین اجازه ای بدهد. ایشان در جواب من جمله ای گفتند که در زندگی من بسیار اثرگذار بوده است. فرمودند خدا انسان را آزاد آفریده است من چرا آزاد نگذارم. شما هر جا که دوست داری من فرمت را امضا می کنم و شما در آنجا شرکت کن. البته من در دانشگاه الزهرا دکترای خود را ادامه دادم اما این کلام خانم دکتر همواره پیش روی من هست. گاهی برای مصلحت شاگردانم تصمیم می گیرم آنها را محدود کنم اما یاد این جمله می افتم که خدا افراد را آزاد آفریده، پس چرا من آنها را محدود کنم؟

همچنین من بارها به علت رفت و آمدهایی که برای انجام کارهایمان به اتاق خانم دکتر داشتیم شاهد بوده ام و می دیدم بسیاری از نیروهای خدماتی دانشگاه حتی از سایر جاهای دانشگاه غیر از دانشکده شیمی یا علوم پایه به خانم دکتر مراجعه می کردند و درخواست مساعدت مالی داشتند و خانم دکتر هم به همه کمک می کردند و هیچ وقت کسی دست خالی از نزد خانم دکتر برنمی گشت.

انشاءالله خداوند خانم دکتر عزیز را رحمت کند. روحشان شاد.

دکتر مریم احمدی ارجنکی

بنده مریم احمدی ارجنکی هستم و در سالهای ۹۴ تا ۹۶ دوره کارشناسی ارشد را به راهنمایی مرحوم خانم دکتر فرزانه طی کردم.

سال ۹۷ مقطع دکتری را به عنوان آخرین دانشجوی دوره دکتری ایشان شروع کردم اما در ادامه با توجه به شرایط مادر شدن و مرخصی بنده و نزدیک بودن زمان بازنشتگیشان، استاد راهنمایی بنده را سر کار خانم دکتر حاجی اشرفی عزیز متقبل شدند و خانم دکتر فرزانه در سمت استاد مشاور، همچنان همراه ما بودند.

امیدوار بودم احوالشان بهتر می شود و مجددا در دانشگاه حضور گرمشان را خواهیم داشت به خصوص روز دفاع خودم که حتما جای خالیشان خیلی حس خواهد شد.

مقاله مشترک با ایشان نوشته شده اما هنوز چاپ نشده است و در حال حاضر مشغول اتمام دوره دکتری هستم.

امید به اینکه در مسیر پژوهش همچون ایشان جدی و دقیق باشیم.
انشالله روح خانم دکتر عزیز قرین رحمت الهی باشد. روحشان شاد و یادشان گرامی

خانم زهرا احمدی

من زهرا احمدی دانشجوی ارشد خانم دکتر فرزانه هستم، سال ۹۷ دفاع کردم و خروجی یک مقاله از پایان نامه بود

خاطره ای که از خانم دکتر دارم اینکه ما یک ماه زودتر از زمان دفاع مراسم عروسی گرفتیم و این موضوع برایم جالب بود که خانم دکتر عزیز مانع برگزاری مراسم نشدند و درک خوبی از شرایط دانشجو داشتند. خدا رحمتشان کند. واقعا بانوی بزرگی بودند.

دکتر زینب اصغرپور

من زینب اصغرپور هستم. از سال ۸۹ تا سال ۹۷ توفیق حضور در محضر خانم دکتر فرزانه در مقاطع تحصیلی کارشناسی ارشد، دکتری و پسادکتری را داشتم. بعد از دوران تحصیل هم از وجود خانم دکتر و راهنماییهایشان بهره مند بودم. آشنایی با ایشان و شاگردی در محضرشان توفیق و افتخاری بزرگ برای من بوده و میتوانم بگویم که علاوه بر حق استادی، حق مادری بر گردن من دارند. ایشان نه تنها یک استاد آموزشی و پژوهشی، بلکه استاد اخلاق و انسانیت هم بودند و علاوه بر علم، درس اخلاق و زندگی به من آموختند. شاگردی ایشان و بهره مندی از وجودشان، قطعاً یکی از بزرگترین موهبتها و دستاوردهای زندگی من بوده است. ایشان سراسر عشق و نور و رحمت بودند. ما همواره شاهد بزرگواری و صبوری ایشان بودیم. همیشه ما را به تفکر، تعقل، امید و توکل بر خدا توصیه میکردند. همچنین اخلاق در پژوهش اولین اولویت در کارهای تحقیقاتی شان بود و با آغوشی باز هرچه لازم بود برای یادگیری و آموزش ما فراهم می کردند. من ۸ مقاله مشترک با خانم دکتر فرزانه دارم و هم اکنون در زمینه های پژوهشی مشغول فعالیت هستم. گرچه از حضور فیزیکی ایشان بی بهره ام ولی یادشان در ذهن من جاودانه هست و رهنمودهایشان مانند چراغی در مسیر زندگی من پرتوافکنی می کنند. ایشان به معنای واقعی استاد بودند. یاد استاد بزرگوارم سرکار خانم دکتر فرزانه همیشه زنده و جاودانه است. اگر چه دعوت حق را پاسخ گفتم و به سوی آسمانها پر کشیدم و برای همیشه ما را تنها

گذاشت اما این داغ سهمگین برای همیشه باقی خواهد ماند. امیدوارم روحشان شاد و قرین رحمت الهی باشد.

دکتر مونس پور خسروانی

مونس پور خسروانی ورودی دوره کارشناسی ارشد سال ۸۵ و دوره دکتری سال ۸۹ دانشگاه الزهرا رشته شیمی معدنی هستم. در خصوص محل و زمینه فعالیت، از موسسین شرکت تولیدی تحقیقاتی اُکسین تک تضمین با زمینه فعالیت تولید مواد اولیه دارویی هستم و از سال ۹۶ در این مجموعه مشغول به فعالیت می باشم.

خانم دکتر فرزانه استاد راهنمای دوره ارشد و مشاور دوره دکتری اینجانب بودند. در ناخودگاه ذهن من نام دکتر فرزانه مصداق قوت قلب است. از دکتر فرزانه علم و پژوهش و اخلاق بسیار آموختیم. شاگردی در محضر استادی دانشمند، صبور، متواضع، با اخلاق، مسئولیت پذیر، حامی و همدل بسیار لذت بخش و ارزشمند است که ما از آن بهره بردیم. محبت ایشان درقلب و یاد نیک ایشان در خاطر ما همیشگی است. خیلی زود ترکمان کردند. روحشان قرین رحمت الهی در آرام ترین جای ممکن باشد. حاصل شاگردی من در محضر خانم دکتر بزرگوار در دوره های ارشد و دکتری سه مقاله ISI است که همگی در زمینه طراحی کاتالیزورها برای واکنش های آلی است. تمام هزینه های پژوهش دوره ارشد را خانم دکتر شخصا متقبل شدند و حتی جایزه حمایتی ستاد نانو برای پایان نامه و مقاله استخراج شده از آن را نیز به طور کامل به من دادند در حالی که ما هر چه انجام داده بودیم حاصل راهنمایی های خانم دکتر بود. یاد دارم که موضوع تحقیقاتی پروژه ارشد که در ژورنال molecular catalysis چاپ شد، برگزیده سمینار شیمی معدنی آن سال هم شد و خانم دکتر ازین بابت

بسیار خوشحال شدند و بسیار من را تشویق کردند. به شخصه آنچه از تحقیق و پژوهش آموخته ام و در دوره های بعد به کار گرفتم ریشه آن در دوران ارشد و تحت راهنمایی های موثر و دقت نظر خانم دکتر است. استادی که در آن واحد دانشجویهای تحصیلات تکمیلیشان روی پروژه های متعدد کار می کردند و هر زمان که برای میتینگ به آزمایشگاه می آمدند کاملاً در جریان روند اجرای تک تک پروژه ها بودند، پیگیری و ارزیابی می کردند و مراحل بعدی را برنامه ریزی می کردند. افتخار است شاگردی ایشان. روحشان شاد.

امید است همه ما آنچه از دکتر فرزانه بزرگوار آموختیم به نیکی به کار بندیم. گفته بودم دکتر فرزانه در خاطر من مصداق قوت قلب است. یکی از ویژگی های اخلاقی خانم دکتر که من را همیشه به فکر فرو می برد این بود که ایشان در عین انگیزه و شور و علاقه برای زندگی و کارشان، اصلاً دلبسته دنیا نبودند. این سرزندگی در عین عدم وابستگی به دنیا موضوعی است که من هر موقع به یاد ایشان می افتم با خودم میگویم انسان چقدر باید بندگی بلد باشد که از فرصت زندگیش لذت ببرد و شور و ذوق برایش داشته باشد و همزمان دلبسته دنیا هم نباشد. در نظر من خانم دکتر مثل مسافری بود که با عشق و سرزندگی مسیر حرکتش را گل کاری میکرد و می رفت. این که میگویم مسافر، شاید باورتان نشود، اما انگار همیشه آماده کوچ بودند. عجیب روح آسمانی داشتند. هیچ چیز این دنیا روح ایشان را نمی توانست زمین گیر کند. بسیار مراقبت می کردند از همه آنچه مسئولیت در قبالش داشتند و حتی گاهی فراتر از مسئولیت شان. در این دنیای پر از مسئله و سوال رفتار خانم دکتر به من قوت قلب میداد ازین جهت که یادآور می شد که همه مسافرهستیم، پس در عین تمام تلاش و انگیزه برای بهترین خود بودن، باید سبکبال باشیم تا سفر بهتری داشته باشیم. روحشان قرین رحمت الهی.

دکتر فرناز حسینی

فرناز حسینی هشتم از سال ۸۶ تا ۸۹ در مقطع کارشناسی ارشد افتخار شاگردی استاد بزرگوارمان را داشتم، در این دوره یک مقاله ISI به چاپ رسید، در مقطع دکتری متأسفانه به دلیل مشغله زیادی که داشتند فقط برای کسب راهنمایی همیشه به دیدارشان میرفتم و همیشه با آغوشی باز پذیرایم بودند. همیشه از لطف و محبت دو چندان‌ی که خانم دکتر نسبت به بنده داشتند با دوستانم مرور خاطره می‌کنیم. اکنون در یک شرکت تولیدی در بخش تحقیق و توسعه مشغول فعالیت هستیم. روحشون شاد و یادشون گرامی.

دکتر لیدا حمیدی پور

مایه خرسندی است که درباره فردی صحبت کنم که با اینکه از وجودشان بی بهره ایم ولی اینقدر در دوران حیات خود به ما آموخته‌اند که اگر ساعتها از ایشان صحبت کنیم پایانی ندارد.

به جرات می‌توانم بگویم که سالهای ۸۶ تا ۹۱ دوران دکتری شیمی معدنی در محضر ایشان از بهترین سال‌های عمرم بود که هیچگاه فراموش نخواهم کرد که ماحصل آن ۷ مقاله علمی بود. بسیار خرسندم که در سال‌های بعد از آن هم، همچنان ارتباطم را با ایشان حفظ کردم. در حال حاضر به تدریس مشغول هستم باشد که بتوانم آنچه از ایشان آموخته‌ام به نسل‌های آینده منتقل کنم.

گرچه تمام صفاتی که دوستان در مورد خانم دکتر فرزانه برشمردند به حق در ایشان وجود داشت اما آنچه بیش از همه مرا تحت تأثیر قرار داد تواضع و

فروتنی خانم دکتر بود. شاید برای هر شخص آشنا به فعالیت در دانشگاه و جوامع علمی نوشتن مقاله یکی از مهمترین مسائل باشد چرا که بوسیله آن در دنیا شناخته می‌شوند و بسیاری از اساتید بر این امر اصرار دارند که به عنوان نفر اول در مقاله از آنها یاد شود. در دورانی که افتخار داشتیم در کنار خانم دکتر باشم هیچگاه ندیدم که ایشان خودشان را مطرح کنند و اصرار بر این امر داشته باشند که به عنوان نفر اول اسم خود را در مقاله بگذارند. از هر کدام از دانش آموختگان ایشان هم سوال کنید همه متفق القول براین باورند که در نیمی از مقالات اسم دانشجو به عنوان نفر اول ذکر شده است این نشان از روح بلند ایشان داشت که با اینکار به دانشجو انگیزه و اعتماد به نفس می دادند و هم مشوق او در انجام کارهای تحقیقاتی بعدی بودند. در میان دانشجویان ایشان کمتر کسی را می‌توان یافت که با یک مقاله دوران تحصیلاتش را به پایان رسانده باشد.

احساس می‌کنم ایشان در دوران زندگی‌شان به آنچه می‌خواستند رسیده بودند و بقیه همه علاقه و عشق بود.

خانم دکتر فرزانه تأثیری که روی دانشجویان گذاشتند فراتر از کتابهای درسی بود. ممتاز و نمونه شدن برای یکسال است و ماندگار شدن برای یک عمر.

استاد گرانقدر گرچه امروز در میان ما نیستید اما در قلبهای ما برای عمری پاینده هستید. جایگاهتان سبز.

دکتر معصومه خاتمیان

من معصومه خاتمیان، استاد دانشگاه تبریز هستم واز کار ارشدم تحت راهنمایی عالی خانم دکتر دومقاله ISI و دومقاله فارسی چاپ شد. من اولین دانشجوی خانم دکتر و دانشجوی اولین دوره دانشگاه تربیت مدرس نیز بودم که هنوز دانشگاه تربیت مدرس ساختمان هایش ساخته نشده بود ما مجبور بودیم به اساتید دانشگاههای دیگر مراجعه کنیم وموضوع پایان نامه بگیریم. درسال ۱۳۶۵ درزمان جنگ تحمیلی به هر استادی مراجعه کردم میگفتند خانم بیکاری، ما نمیدانیم فردا موشک یا بمب میزنند و زنده میمانیم یا نه.

خانم دکتر با اخلاق خیلی خوبشان من راتحویل گرفتند. گفتم میخواهم روی جاذب های گازهای بمب های شیمیایی کارکنم چون ماسکهای شیمیایی کمیاب بود. اولین بار زئولیت را به من پیشنهاد کردند که سنتز کنم ولی به عنوان کاتالیست کارایی شان را بررسی نمایم. به این ترتیب با زئولیتها که واقعا مواد جادویی و بی نظیری هستند آشنا شدم. در دوره دکتری وچند سال بعدش بااین مواد فاصله گرفتم ولی حدود بیست سال هست که باز در این زمینه کارمیکنم ودر شروع هرکاری از خانم دکتر یاد می نمایم. خلاصه هر چه از محاسن اخلاقی وعلمی خانم دکتر بگویم کم گفته ام.

من خانم دکتر را نه تنها به عنوان استادم بلکه به عنوان یک خواهر بزرگتر ویک الگوی زندگی ام دوستش داشتم خدا ایشان را بیامرزد وروحشان شاد وقرین رحمت الهی باشد.

خانم زهرا خزایی

بنده زهرا خزائی هستم. آخرین دانشجوی ارشد استاد گرامی در سال ۱۴۰۱-۱۳۹۹. متأسفانه زمان من به نگارش مقاله نرسید و خانم دکتر را در کمال ناباوری از دست دادیم. درحال حاضر مشغول به دبیری (تدریس شیمی دبیرستان تهران) هستم.

دوران دانشجویی بنده کلا با بیماری کرونا همزمان بود و ما اساتیدمان را اصلا از نزدیک ندیدیم. خاطرم هست جلسه اول، واحد نانو مواد معدنی که با خانم دکتر داشتیم سیستم LMS کلا دچار مشکل شده بود و خانم دکتر چون نمیتوانستند وارد سامانه شوند به شدت ناراحت بودند و سعی داشتند که به ما از طریقی اطلاع بدهند. (چون کلاسها غیر حضوری بود، آن موقع شماره تماس همه دانشجویها در اختیار اساتید قرار می گرفت).

خانم دکتر به صورت رندوم با بنده تماس گرفتند و با اخلاق و خوشرویی که ایشان داشتند، استارت آشنایی ما از آنجا رقم خورد و بنده رابط بین استاد و دانشجویها شدم. اکثر کلاسهای مجازی خسته کننده و واقعا غیر قابل فهم بودند اما تنها واحدهایی که با خانم دکتر داشتیم چون با زبان ساده و شیرین بیان میکردند اصلا متوجه گذر زمان نبودیم و اکثرا بالاترین نمره ها از کلاس ایشان بود. دانشجوی خانم دکتر شدن موهبتی بود که نصیب بنده شد و اکثر کارهای من را خانم دکتر تلفنی میگفتند و گزارش کار بنده را هم از طریق ایمیل چک میکردند و خیلی کم دانشگاه می آمدند یعنی حضوری اصلا همدیگر را ندیده بودیم. یک بار که بنده اطلاعی نداشتم خانم دکتر حضورا تشریف به آزمایشگاه تشریف آورده اند تا کار دانشجویهایشان را ببینند، من جایی بودم و وقتی رسیدم دیدم خانمی بیرون آزمایشگاه نشسته اند و با تلفنشان صحبت می نمایند. سلام کردم و داخل آزمایشگاه شدم و اصلا متوجه نشدم که استاد هستند. از خانم

قهرمانی که داخل بودند پرسیدم و گفتند استاد هستند و آنجا برای اولین بار بود که خانم دکتر من را دیدند و گفتند به لحاظ ظاهری کلاً خارج از تصورشان بودم.

خانم حدیث درویشوند

بنده حدیث درویشوند، افتخار شاگردی در محضر استاد عزیزم در مقطع کارشناسی ارشد را در سال های ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۰ داشته ام.
ماحصل این دوره چاپ یک مقاله ISI و یک مقاله دیگر در دست نگارش می باشد. در حال حاضر به عنوان دانشجوی دکتری دانشگاه خوارزمی تحت راهنمایی آقای دکتر فراهانی مشغول به تحصیل هستم.
از ویژگی های اخلاقی و علمی خانم دکتر، دلسوزی، تلاش در تعلیم و تربیت و انتقال معلومات و تجربیات ارزشمند در کنار برقراری رابطه صمیمی و دوستانه با دانشجویان و ایجاد فضائی دلنشین برای کسب علم و دانش بوده است.
استاد عزیزم با تمام احترام به پیشگاه علم و اندیشه شما ادای احترام می کنم. حضور شما در مسیر زندگی من چون فانوسی روشن راهنمای گام هایم بود. دانشی که آموختید و نگاهی که به افق های دورتر بخشیدید سرمایه ای ماندگار در جانم شده است. دانای عشق یادت همیشه در قلبم زنده خواهد ماند. روح استاد عزیزم در قرین آرامش.

دکتر بهاره دشتی پور

بهاره دشتی پور هستم، فارغ التحصیل دکترای شیمی معدنی. از سال ۹۱ تا ۹۳ در مقطع کارشناسی ارشد دانشجوی ایشان بودم که حاصل این همکاری چاپ دو مقاله بود. همچنین در مقطع دکتری، خانم دکتر استاد مشاور رساله من بودند. در حال حاضر مدیریت مجله علمی پژوهشی داخلی را برعهده دارم. خانم دکتر فرزانه در کار علمی، بسیار خلاق بودند و همواره ایده های جدیدی را مطرح می کردند و برای بنده فرصت یادگیری از ایشان بسیار ارزشمند بود. یاد و خاطره این استاد فرهیخته را گرامی میداریم. روحشان شاد و یادشان گرامی.

دکتر مژگان زنده دل

مژگان زنده دل هستم. دوره ارشد را از سال ۷۱ تا ۷۴ در کنار چشمه مهربانی و صبوری طی کردم و از آن سال تا به حال امانت دار زمینه تحقیقاتی خانم دکتر عزیزم بوده ام و امید دارم اندکی از لطف ایشان را جبران کنم. من یک خاطره از خانم دکتر عزیز دارم که ایشان وقتی علاقه من را به ژئولیتها دیدند پیشنهاد دادند که هر جا برای دکتری رفتی به دنبال این بحث برو. چون متأسفانه در آن زمان برای دوره دکتری، دانشگاه الزهرا دانشجویی نمی گرفت و وقتی که دیدند من در اهواز همین مسیر را رفته ام خیلی تشویقم میکردند و این قصه هنوز ادامه دارد... آنقدر لبخند پر از مهربانی ایشان دلنشین بود که هرگز از یاد ما نخواهد رفت.

دکتر ژانت سلیمان نژاد

ژانت سلیمان نژاد، استاد شیمی معدنی دانشگاه تهران هستم. افتخار دانشجویی خانم دکتر فرزانه عزیز را در مقطع کارشناسی ارشد در سال های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۴ دارم. پس از برگشت از انگلستان هم چنان با خانم دکتر در ارتباط بوده و از حضور و نظرات علمی ایشان در دفاع ها بهره می بردم. اگر قرار باشد ایشان را با یک کلمه وصف کنم، آرامش مناسب ترین است. از دست دادن خانم دکتر عزیز هنوز باور نکردنی است. روحش قرین رحمت بی انتهای حق باد.

دکتر سمانه سهرابی

من سمانه سهرابی هستم. در حال حاضر در شرکت نفت ريسان که زمینه فعالیتشان تولید روغنهای صنعتی و خودرویی هست، مشغول به کار هستم. قبل از آن هم در یکی از شرکتهای زیر مجموعه گلرنگ (پدیده شیمی غرب) در زمینه فرمولاسیون مواد شوینده کار می کردم. در سال ۱۳۸۷ در مقطع کارشناسی ارشد وارد دانشگاه الزهرا شدم، یادم هست رقابت خاصی بین بچه ها وجود داشت در مورد اینکه خانم دکتر فرزانه دانشجویهایشان را از بین ورودی ها انتخاب کنند. خدا را شکر من افتخار شاگردی ایشان را داشتم و دو مقاله مشترک با خانم دکتر دارم. اگر چه دوران دکتری، ایشان استاد راهنمای من نبودند اما هر موقع من را می دیدند جویای کارها و احوالم بودند. به قول خودشان ما مثل بچه هایشان بودیم. خانم دکتر فرزانه سراسر مهربانی و رحمت بودند. اخلاق خوبشان و لبخند همیشگی شان واقعا مایه دلگرمی بود. ایشان حقیقتا در انجام کارهای علمی بسیار صادق بودند و برای اطمینان از صحت نتایج همیشه

به تکرار و بررسی مجدد سفارش میکردند. برای همه دانشجویهایشان از جان و دل وقت میگذاشتند. همه کسانی که توفیق آشنایی با خانم دکتر را داشتند میدانند که این تعریفهایی که از ایشان میشود عین حقیقت هست. محبتها، اخلاق خوب و بزرگواری های خانم دکتر فرزانه روی قلب و جان ما نقش بسته و همیشه یادشان در دل ما زنده هست. ایشان به دیدار حق رفتند و ما را با غم نبودنشان تنها گذاشتند. روح استاد عزیزم شاد و راهشان پر رهرو.

خانم صدیقه صادقی

من صدیقه صادقی شاغل در مرکز تحقیقات و آموزش کشاورزی کرمان هستم. مفتخر به شاگردی استاد عزیزم طی سالهای ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۴ می باشم. حاصل پروژه اینجانب با خانم دکتر چاپ یک مقاله ISI میباشد. متأسفانه سالهای زیادی سعادت دیدار استاد نصیبم نشد هرچند دورادور از احوالات ایشان باخبر بودم.

از شنیدن خبر درگذشت ایشان بسیار متأثر گردیدم. خانم دکتر مظهر آرامش، نظم و تقوا بودند. افسوس که آرزوی دیدار مجدد استاد عزیزم به قیامت موکول گردید. روحشان مشمول رحمت واسعه الهی باد و یادشان در خاطره ها جاودان.

خانم یاسمن صادقی

یاسمن صادقی هستم. از سال ۹۰ تا ۹۳ مقطع کارشناسی ارشد خود را در حضور خانم دکتر فرزانه عزیز در دانشکده شیمی دانشگاه الزهرا بودم. دو مقاله مشترک با ایشان دارم.

پس از فارغ التحصیلی دوره کارشناسی ارشد در شرکتهای داروسازی الحاوی به عنوان کارشناس آزمایشگاه کنترل کیفی، پاک دارو به عنوان رییس آزمایشگاه کنترل کیفی و داروسازی یاس به عنوان مدیر کنترل کیفی فعالیت داشته ام. به علت علاقه به حوزه بازرگانی از سال ۱۴۰۱ تا ماه گذشته با سمت مسئول بازرگانی مواد اولیه دارویی در بخش بازرگانی داخلی و خارجی شرکت تولید ژلاتین کپسول ایران کار میکردم و به علت پذیرش در دوره آموزشی ماه آینده عازم کشور آلمان هستم. در حضور ایشان سخت کوشی، از خودگذشتگی و فداکاری را یاد گرفته ام که چقدر دلسوزانه در کنار ما و پایه پای ما در تمامی مراحل فوق لیسانس چه از لحاظ علمی و چه از لحاظ معنوی همراه بودند. یاد ایشان هیچ وقت از خاطر بنده پاک نمیشود. روحشان شاد.

خانم نفیسه شبانی

نفیسه شبانی هستم. بنده دو سال کارشناسی ارشد افتخار شاگردی خانم دکتر فائزه فرزانه را داشتم و میتوانم بگویم در این مدت بهترین معلم از نظر علمی و اخلاق را من داشتم و همیشه از اخلاقیات و کمالات ایشان برای دوستان و آشنایان میگفتم و بی اغراق سعی کردم مهربانی و عدالت و همراه بودن و بخشندگی و تواضع ایشان را چه در زندگی شخصی و چه کاری سرلوحه خودم قرار بدهم.

در این مدت که پیام های دوستان را در گروه مطالعه میکردم، باید بگویم که به حق، تک تک جملاتی که در وصف خانم دکتر گفته شده بود کامل و دقیق بود. بنده خودم به شخصه در طی دوران تحصیل در دانشگاه به لطف خدا با افتخار، شاگردی اساتید خیلی عالی را نمودم که خانم دکتر سرآمد همه ایشان بود.

هیچ وقت لطف و همراهی ایشان در حق خودم را در طی دوران شاگردی ام فراموش نمیکنم. این لطف و همراهی برمی گردد به زمانی که بنده درگیر یک ناراحتی جسمی بودم و همزمان مساله ازدواج و کارهای دانشگاه هم پیش آمده بود و باعث شد چالش هایی برایم پیش بیاید که باعث افت مقطعی کارهای من در دانشگاه گردید. این موضوع یک ذهنیت منفی برای خانم دکتر نسبت به بنده ایجاد کرده بود. ولی بعد از اینکه از طریق یکی از دوستان متوجه مشکل بنده گردیدند خیلی ناراحت شدند که چرا گمان منفی نسبت به بنده پیدا کرده بودند. وقتی من را دیدن خیلی عذرخواهی کردند و از بنده حلالیت گرفتند که با این کار من را شرمنده و از طرفی بسیار بسیار بیشتر از قبل شیفته اخلاق خودشان کردند و با صحبت هایی که با من داشتند امیدواری و روحیه خوبی به من دادند. البته بعد از مدتی به لطف خدا و همراهی های ایشان مشکل بنده مرتفع شد.

مورد دیگری که می خواهم در مورد خانم دکتر عرض کنم مربوط به بعد از فوت ایشان می شود. من اکثر اوقات یاد ایشان هستم. حتی گاهی برای خودم این سوال پیش می آید که من از بین همه اساتیدی که افتخار شاگردی آنها را داشتم چگونه یاد و خاطره خانم دکتر این قدر برای من زنده هست، چه روزهای حیات ایشان و چه روزهایی که دیگر در بین ما نبودند.

من دو بار ایشان را در خواب زیارت کردم. سال گذشته که توفیق زیارت امام رضا(ع) نصیبم شده بود در حرم مشغول زیارت بودم ناخودآگاه یاد ایشان افتادم و به نیابت از ایشان زیارت کردم و روبروی ضریح دو رکعت نماز زیارت خواندم. مدتی بعد از اینکه از سفر برگشتم یک شب ایشان را در خواب دیدم. من و ایشان هر دو مشهد بودیم و ایشان یک لباس آبی آسمانی خیلی خوش رنگ که گل‌های خیلی زیبایی روی آن گلدوزی شده بود به تن داشتند. من با ایشان سلام و احوالپرسی کردم و مسیری را با هم قدم زنان رفتیم. در راه من مسئله ای که مدتی بود در ذهنم بود و دنبال جواب برایش بودم از ایشان پرسیدم و ایشان من را راهنمایی کردند. بعد در انتهای مسیری که می رفتیم به ایستگاه قطار رسیدیم. من از ایشان خداحافظی کردم و ایشان در جواب بنده فرمودند که بنده را حلال کنید و به سلامت بروید. من گفتم خواهش میکنم نفرمایید، شما ما را حلال کنید که خیلی اذیتتان کردیم. سپس من را بدرقه کردند و ایشان در مشهد ماندند.

چیزی که از این خواب برای من خیلی عجیب و البته ارزشمند می باشد این بود که ایشان حتی در نبودشان هم به من لطف داشتند و جواب سوالی که مدتی در گوشه ذهنم بود را به من دادند و راهنمایی نمودند. من بعد از این خواب خیلی بابت آرامش و سلامتی و خوشحالی ایشان در آن حالت خواب خوشحال بودم. مطمئن هستم که جای ایشان در سرای آخرت بسیار جای خوبی هست. امیدوارم با نقل این مطالب به سهم خودم هر چند ناچیز در کار ارزشمند زنده نگه داشتن یاد خانم دکتر نقش داشته و گوشه بسیار بسیار کوچک از الطاف ایشان نسبت به خودم را جبران کرده باشم.

دکتر مسعود صلواتی

به یاد استاد عزیزم که همیشه دوستش دارم .

در کلاس های درس تو، حتی تخته سیاه، روسفید شد و من هنوز شرمنده ام که چقدر خسته ات کردم. مشیت الهی بر این تعلق گرفته که روز معلم را خزانی ماتم زده به انتظار بنشینم و این بارزترین تفسیر فلسفه آفرینش در فراخانی بی کران هستی و یگانه راز جاودانگی اوست.

در این روز معلم، با دلی پر از تأسف، تبریک می گویم به معلم و استاد عزیزمان که در گذشته اند. ایشان همیشه نقش مهمی در زندگی هایمان داشته و ما را به سوی دانش و رشد هدایت می کردند. امروز، ما خاطرات زیبا و آموزنده ایشان را به یاد می آوریم و از تلاش ها و زحمات بی دریغشان قدردانی می کنیم. آرامش روح ایشان را آرزو می کنم.

خانم صفورا طلعتی مهر

با سلام و احترام. من صفورا طلعتی مهر هستم. با افتخار از سال ۹۳ تا ۹۵ دانشجوی کارشناسی ارشد خانم دکتر بودم و از سال ۹۸ تاکنون مدیرعامل شرکت کارن شیمی تجهیز آزما هستم.

خانم دکتر برای همه ما نه فقط یک استاد، بلکه نمادی از اخلاق، فروتنی و انسانیت بودند. مهربانی بی نظیر و تواضع مثال زدنی شان همیشه در خاطرم خواهد ماند. هیچوقت یادم نمیرود وقتی با اسم کوچک صدایم میزدند خیلی برایم با ارزش بود. واقعا دلم برای نگاه مهربان و آرامش خاصی که داشتند تنگ می شود. یادشان همیشه با ما هست مثل نوری که هرگز خاموش نمیشود. یادشان گرمای و راهشان پر رهرو باد.

دکتر علیرضا عباسی

علیرضا عباسی هستم از دانشگاه تهران و افتخار همکاری و داشتن دانشجوی مشترک با خانم دکتر را داشته‌ام. همچنین چند بار در رابطه با تعیین ساختار بلوری در خدمت ایشان بودم. مفتخر به داشتن ۵ مقاله مشترک با ایشان هستم. حقیقتاً کلمات از توصیف مهربانی و فروتنی ایشان قاصر می‌باشند. هر بار که به هر دلیلی با ایشان تماس می‌گرفتم محبت بی‌نهایتشان مرا شرمنده می‌کرد. هر چه از بزرگی ایشان بگوییم کم گفته‌ایم. خداوند خانم دکتر فرزانه را رحمت کند. روحشان شاد و در آرامش و رحمت الهی قرین باد.

دکتر جعفر عطار

من جعفر عطار هستم که افتخار شاگردی استاد گرانقدر سرکار خانم دکتر فرزانه را در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه تهران (سال ۱۳۷۸) داشتم و مدت ۳ سال از علم و راهنمایی‌های ارزنده خانم دکتر بهره بسیار بردم. ایشان با صبوری و حوصله در راهنمایی پایان نامه از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کردند و همواره مشوق ما برای ادامه کار بودند. نتیجه تلاش این دوره ثبت اختراع در سازمان پژوهش‌های علمی و صنعتی ایران در زمینه سنتز زیولیت ZSM-5 بدون استفاده از تمپلیت گردید و همچنین در مجله SCIENCE دانشگاه تهران به چاپ رسید.

درس شیمی معدنی پیشرفته را با تدریس عالی ایشان با نمره بسیار عالی گذراندم و شیوه تدریس ایشان و تسلط ایشان به مطلب مشوقی جهت ادامه تحصیل گردید.

درحال حاضر مدیر پروژه تولید مواد شیمیایی در شرکت مانا انرژی پاک هستم که در زمینه تولید سلولهای خورشیدی فعالیت میکند. روحشان شاد و راهشان پر رهرو باد.

دکتر مجید فراهانی

من دانشجوی دوره های کارشناسی ارشد و دکترای اساتید بزرگوار، آقای دکتر قندی و خانم دکتر فرزانه بوده ام. از سال ۷۶ به واسطه کار تمرین پژوهش در آزمایشگاه آقای دکتر قندی با خانم دکتر فرزانه آشنا شدم (آن زمان برای راهنمایی آقای دکتر صلواتی که دانشجوی دکترای ایشان بودند تشریف می آوردند). از سال ۱۳۷۷ در مقطع کارشناسی ارشد و از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ مقطع دکترا تحت راهنمایی خانم دکتر فرزانه و آقای دکتر قندی بودم. حاصل این دو دوره ۵ مقاله در مجلات معتبر کاتالیز بوده است. در حال حاضر به عنوان استاد شیمی معدنی در دانشگاه خوارزمی مشغول به کار هستم.

اولین آشنایی من با خانم دکتر برمیگردد به سال ۱۳۷۶. زمانی که برای گذراندن درس تمرین پژوهش در آزمایشگاه تحقیقاتی دکتر قندی مشغول کار شدم. آن زمان، دکتر صلواتی به عنوان دانشجوی دکترا تحت راهنمایی خانم دکتر بودند و اینگونه شد که تقریباً هر ماه یکبار خانم دکتر را در آزمایشگاه ملاقات میکردم. اولین ویژگی که در برخورد با خانم دکتر درک میکردی آرامش عجیب و خوشرویی ایشان بود. ذهن خلاق و ایده های جدید و به روز خانم دکتر هر گونه بن بستی را در مسیر تحقیقات از پیش رو برمیداشت. برای من که افسونگری دکتر قندی در درس شیمی فیزیک آلی سبب شده بود شیفته رشته شیمی آلی شوم بسیار سخت بود که بین شیمی آلی و معدنی در دوره

کارشناسی ارشد یکی را انتخاب کنم. اما شوق و امید به کار با خانم دکتر و البته در کنار دکتر قندی بودن در نهایت سبب شد که دوره کارشناسی ارشد شیمی معدنی را با یک موضوع هیجان انگیز در آن زمان شروع کنم: سنتز زئولیت حاوی مولیبدن برای اپوکسایش اولفین‌ها. کار بسیار سختی بود. وارد نمودن فلزات واسطه در چارچوب زئولیتها در آن زمان بسیار مورد توجه و چالش برانگیز بود. تز کارشناسی ارشد من با در نظر گرفتن اینکه از همان ابتدای شروع دوره، مشغول کار شدم بیش از دو سال طول کشید و البته در نهایت با موفقیت به پایان رسید؛ با چاپ مقاله در مجله ملکولار کاتالیز و البته سخنرانی در سمینار شیمی معدنی مشهد سال ۱۳۸۰.

البته قبل از اینها در تیرماه سال ۱۳۸۰ دفاع از پایان نامه کارشناسی ارشد را انجام داده بودم تا بتوانم از مهرماه دوره دکترای شیمی معدنی را باز هم تحت راهنمایی خانم دکتر شروع کنم. جلسه ای که در اتاق ۶ طبقه سوم دانشکده شیمی تشکیل شد و دکتر پورامینی هم بعنوان داور خارجی در آن شرکت داشت.

اینجانب نیز همانند تمامی شاگردان این استاد بزرگوار، بضاعت علمی و پژوهشی خود را مدیون ایشان میدانم. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.

دکتر مریم قهرمانی

من دانشجوی مقطع دکترای مرحومه دکتر فرزانه بزرگوار در دانشکده شیمی دانشگاه الزهرا طی سالهای ۱۴۰۲ - ۱۳۹۶ می باشم. سعادت داشته ام که آخرین دانشجوی دکتر فرزانه عزیز باشم.

یک مقاله مشترک با خانم دکتر دارم و ۳ مقاله دیگر در دست نگارش می باشد.

در حال حاضر در مقطع پسادکتر در خدمت دکتر فراهانی هستم.

خانم مهتاب کاشانی

مهتاب کاشانی هستم. سال ۱۳۹۳-۱۳۹۱ سعادتم داشتم دانشجوی خانم دکتر فرزانه عزیز در مقطع کارشناسی ارشد باشم. شاگردی در محضر ایشان برای من افتخار بزرگی بود. با خانم دکتر دو مقاله مشترک داشتم. در حال حاضر در آزمایشگاه تحقیقاتی یک شرکت داروسازی مشغول به کار هستم. بدون تعارف خانم دکتر خیلی نقش بزرگی در مسیر زندگیم بعد از دوران فوق لیسانس داشتند. در دانشگاه الزهرا بین دانشجویان شیمی معدنی همیشه یک رقابتی بود که بتوانند شاگرد خانم دکتر باشند و من از اینکه توانستم شاگرد خانوم دکتر بشوم واقعا خوشحال بودم. ایشان خیلی در کار پیگیر بودند و باعث میشدند به دانشجویی که هیچ دیدی نسبت به پایان نامه و کار تحقیقاتی ندارد کار را به خوبی یاد دهند تا او بتواند در این کار موفق شود. این پیگیر بودن و تشویق های مداوم ایشان که ما مقالات مختلف و متعدد را مطالعه کنیم باعث شد که من بعدا در کارم به خاطر مطالعه مقالات، در خواندن متون انگلیسی تخصصی نسبت به همکاران دیگرم موفق تر باشم و از این بابت همیشه دعاگویشان بوده ام.

چند سال بعد از دفاع پایان نامه ام، زمانی که مادر بزرگم در بیمارستان جم بستری بودند در بیمارستان خانم دکتر را دیدم که به خاطر بستری شدن همسرشان در همان بیمارستان بودند. ایشان به اتاق مادر بزرگم برای عیادت

آمدند و چقدر مثل همیشه با محبت و مهربان بودند. من خیلی خانم دکتر را دوست داشتم و از اینکه چند سال آخر به خاطر مشغله کاری جویای حال ایشان نشدم ناراحت هستم. روحشان شاد و یادشان گرامی باشد.

دکتر الهام گراوند

من الهام گراوند دانشجوی دکتری خانم دکتر از سال ۱۳۹۴ تا سال ۱۳۹۹ در رشته شیمی معدنی در دانشگاه الزهرا هستم. ماحصل دوره تحصیلی من حدود ۶ مقاله ISI با خانم دکتر می باشد. همچنین یک دوره فرصت مطالعاتی در کشور اسپانیا را با همکاری و راهنمایی خانم دکتر داشتم. در حال حاضر به عنوان پژوهشگر در یک سازمان دولتی مشغول به کار هستم. بسیار خوشحالم که در برهه ای از زندگیم افتخار دانشجویی خانم دکتر و رابطه نزدیک با ایشان را داشتم. یاد و خاطره خانم دکتر همیشه در قلب ما زنده هست. روحشان شاد و یادشان گرامی.

دکتر سید حیدر محمودی

سید حیدر محمودی دانشجوی دوره های کارشناسی ارشد و دکتری استاد بزرگوار آقای دکتر مهدی قندی در دانشکده شیمی دانشگاه تهران از سال ۱۳۷۱ بودم. مرحومه سرکار خانم دکتر فرزانه استاد مشاور بنده در دوره دکتری بودند و ۳ مقاله مشترک با ایشان در زمینه استفاده از ژئولیت ها در واکنشهای آلی دارم. در حال حاضر دانشیار پژوهشکده فناوریهای شیمیایی سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی ایران هستم. روحشان شاد و یادشان گرامی و در سایه رحمت حق تعالی با اولیا خدا محشور باشند.

دکتر سعیده سادات مرتضوی

سعیده سادات مرتضوی هستم. از سال ۹۰ تا ۹۳ دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد خانم دکتر عزیز در دانشکده شیمی دانشگاه الزهرا بودم.

سال ۹۴ تا ۹۹ دانشجوی مقطع دکترای دانشگاه تهران با راهنمایی اساتید بزرگوار آقای دکتر عباسی و آقای دکتر فراهانی بودم و خانم دکتر عزیز در این مقطع استاد مشاور بنده بودند.

دو مقاله مشترک با ایشان در زمینه استفاده از MOF ها بعنوان کاتالیست در واکنش های آلی دارم. در حال حاضر نیز در آزمایشگاه پژوهشی شرکت دخانیات ایران مشغول می باشم.

شاگردی در محضر ایشان افتخاری بود که نصیب بنده شد. اولین چیزی که به ذهنم خطور می کند خاطره اولین دیدار من با خانم دکتر هست که مربوط به تابستان ۱۳۹۰ می باشد. نتایج ارشد آمده بود و من دانشگاه الزهرا قبول شده بودم. با دکتر فراهانی که از اساتید زمان کارشناسی بنده بودند مشورت گرفتم و ایشان گفتند که خانم دکتر فرزانه در آن دانشگاه هستند و ایشان را به عنوان استاد راهنما انتخاب کن. یادم هست قبل از شروع ثبت نام دانشگاه به اتاق ایشان رفتم و گفتم که خانم دکتر من اینجا قبول شده ام و میخواهم با شما کار کنم. ایشان گفتند که من نمیتوانم الان به شما قول بدهم. باید ببینیم که شرایط چطور است اما موقع خدا حافظی اسمم را پرسیدند. ثبت نام که کردم و کلاس ها شروع شد و خیلی از بچه ها تازه میخواستند استاد راهنمایشان را انتخاب کنند، تمام بچه های معدنی انتخابشان خانم دکتر فرزانه بود. قشنگ یادم هست که یه جو رقابتی شدیدی ایجاد شده بود که هر کسی زودتر برود می تواند خانم دکتر را به عنوان استاد راهنما انتخاب کند. چون تقاضا بالا بود گویا دانشکده گفته بود که خودمان بررسی می کنیم و استادان را انتخاب

میکنیم. آن زمان هم من مجدد رفتم و با خانم دکتر صحبت کردم. این دفعه انگار که ایشان من را پذیرفته بودند و علمی با من در خصوص زمینه کاریشان صحبت کردند. بعد از چند هفته از بچه ها شنیدم که خانم دکتر گفتند من دانشجویم را انتخاب کرده ام و خانم مرتضوی چون زودتر با من صحبت کرده اند ایشان را می پذیرم. خانم دکتر به شدت یک انسان علمی، در کار پژوهشی جدی و با جدیت پیگیر کارهایمان بودند. اصلا دانشجویهایشان را به حال خودشان رها نمی کردند. گاهی سرزده به آزمایشگاه می آمدند و می نشستند و از نتایج کارهایمان می پرسیدند. این را هم بگویم زمانی که خانم دکتر به آزمایشگاه می آمدند اگر ما مشغول کار بودیم یک استرسی بر ما غلبه می کرد و هول میکردیم که نکند جلوی ایشان کاری را اشتباهی انجام بدهیم. آن استرس از شدت علمی بودن دکتر بود و اینکه نکند در حال کار خطایی کنیم و ایشان ببینند. یک ابهت و جذبه خاصی داشتند. امروزی بخواهم بگویم هراس داشتیم نکند نزد ایشان سوتی بدهیم که خیلی بد می شود. چون خیلی دقیق بودند. از دقت و توجه بالای ایشان اینکه من سمینار داشتم و میخواستم اطلاعاتی سمینار را به تابلو اعلانات دانشکده الصاق کنم. حتی برای یک اطلاعات به درخواست خودشان چند بار به اتاقشان رفتم تا اطلاعات را چک کنند. در نظر بگیرد که با این حجم از توجه برای مقاله و پایان نامه چه دقتی وجود داشته و ساعت ها زمان می گذاشتند تا ادیت انجام بشود. بارها پایان نامه را خواندند و ایرادات را کامنت میکردند و اصلا سرسری نمی گذاشتند. فکر میکنم سال آخر بودم که همسرشان آقای دکتر قندی حالشان زیاد مساعد نبود و خانم دکتر کمتر به دانشگاه می آمدند. پا درد هم داشتند و میگفتند مدتی هست که شب ها تب میکنم و علتش مشخص نبود. اما از منزل هم به دانشجویهایشان زنگ میزدند و پیگیر کارهایمان بودند. جدای از پیگیری های علمی، آزمایشگاه ایشان از نظر

مواد مورد نیاز تامین بود و ایشان یکی از کامل ترین آزمایشگاه ها از نظر مواد شیمیایی لازم برای تحقیقات و پژوهش را داشتند. هر ماده ای که برای کار علمی ما نیاز بود فوراً می گفتند بخرید و کار را انجام بدهید و مبلغش را بلافاصله برایمان واریز میکردند. برای آنالیزها هم همینطور عمل می کردند. می گفتند فلان آنالیز را کدام شرکت انجام میدهد و جایی که بهترین و یا دقیق ترین دستگاه را داشتند میگفتند به آنجا بفرستید و اصلاً ذره ای فکر هزینه آن را نمی کردند. حتی هزینه پستی که برای ارسال نمونه هایمان میدادیم را ایشان پرداخت میکردند. واقعاً میتوانم بگویم همه جور هم علمی و هم مالی دانشجو را حمایت می کردند تا دانشجو فقط کارش را به نحو احسن انجام بدهد و خللی در پروژه اش وارد نشود. اگر برای دانشجویشان مشکل شخصی پیش می آمد با ایشان درمیان می گذاشتند حداقل کاری که برای دانشجو میکردند مادرانه با او حرف میزدند و راهکار نشان میدادند. بعد از دفاع هم که خدمت ایشان می رفتیم خیلی مشتاق بودند بدانند که الان ما در چه حالی هستیم و در کجا مشغول می باشیم. برخی پیام هایشان را دارم و باورش برایمان سخت هست که دیگر نیستند.



این پیامک برای زمان بعد از دفاع دکترایم هست. شنیده بودم خانم دکتر حالشان مساعد نیست و تماس را جواب نمی دادند ولی با این حال باز هم میخواستند بدانند دانشجویهایشان در چه حال هستند. با اینکه شاید بعد از فارغ التحصیلی نمیدیدمشان اما حضورشان برایمان دلگرمی بود و اگر در محافل علمی می پرسیدند دوران پژوهشیتان را با چه کسی کار کرده اید ما با افتخار اسم ایشان را می آوردیم و یک حس غرور خاصی داشتیم. خانم دکتر پشت علمی محکمی برای ما بودند.

خانم دکتر به گردن ما بسیار حق داشتند و ما نتوانستیم گوشه ای از زحماتشان را جبران کنیم. اسم ایشان به عنوان استاد راهنما کنار اسم ما برایمان یک رزومه قوی بود. من حتی یکی از قوی ترین علت های پذیرفته شدنم در مقطع دکترای دانشگاه تهران را اسم خانم دکتر می دانم. وقتی روز جلسه مصاحبه از من پرسیدند که پایان نامه ارشدت رو با چه کسی کار کردی و من اسم خانم دکتر فرزانه را آوردم بسیار استقبال شد. خدا رحمتشان کند. خیلی زود از دستشان دادیم. خیلی جایشان خالی هست.

دکتر فائزه مقضی

من فائزه مقضی هستم. از سال ۹۰ تا ۹۳ در دوره کارشناسی ارشد، افتخار شاگردی خانم دکتر عزیز را داشتم و با ایشان هم دو مقاله ISI در حوزه کاتالیزگری دارم. در حال حاضر به عنوان پژوهشگر در دانشگاه تهران مشغول هستم.

خاطرم هست وقتی وارد دوره دکترا شدم استاد راهنما سرکارخانم دکتر سلیمان نژاد با دکتر فرزانه تماس گرفته و راجع به من سوال کرده بودند. ایشون

به بنده فرمودند انتظار نداشتیم خانم دکتر فرزانه این قدر از شما تعریف کنند. ایشان سبب شدند بنده اعتماد به نفس بالایی داشته باشم و این امر در دوره دکترای من هم بسیار اثر گذار بود. همواره از ایشان به نیکی یاد می کنم. روحشان شاد و یادشان گرمی.

یکی از دانشجویان (نام ایشان محفوظ است)

در دورانی که دانشجوی ایشان بودم برای مسکنی که در آن سکونت داشتم دچار مشکل شدم. میخواستم اسباب کشی کنم ولی برای پرداخت پول پیش، کم داشتم. به هر دری زدم، حتی از برادرم خواستم ولی موفق نشدم. صاحب خانه برای اخراج من و تخلیه منزل حتی متوسل به پلیس شده بود و دم منزل پلیس آورده بود.

با هزار خجالت به خانم دکتر زنگ زدم و گفتم من ۵ میلیون تومان کم دارم. ایشان بلافاصله گفتند به من ۴ میلیون تومان خواهند داد و گفتند چون به تازگی برای کمک به زلزله زدگان شهری که به تازگی در آنجا زلزله آمده و ویرانی شده بود کمک کرده اند فعلا مقدمات ایشان برای کمک به من همین مبلغ هست. باورم نمی شد که ایشان به راحتی قبول کرده اند. انگار دنیا را به من داده بودند. با این پول توانستم خانه ای را که میخواستیم اجاره کنیم ولی چندی بعد به دلایلی مجبور به فسخ قرارداد شدیم و خانه جدیدی را که اجاره کردیم صاحب خانه پول رهن قبول نمی کرد و فقط اجاره می خواست. من که دیگر به پولی که از خانم دکتر بابت رهن گرفته بودم نیاز نداشتیم با ایشان تماس گرفتم تا پول را پس بدهم. خانم دکتر به من گفتند تو مثل دخترم هستی و من این پول را به عنوان هدیه به تو دادم و هرچه اصرار کردم حاضر به دریافت آن نشدند. فقط گفتند حالا همه تمرکزت را روی پروژه ات بگذار تا بتوانی مقاله

خوبی بنویسی. من هم همین کار را کردم و با کمک خانم دکتر توانستم یک مقاله به چاپ برسانم.

دکتر ربه کا یروشالمی

عرض سلام، ادب و احترام دارم خدمت خانواده محترم خانم دکتر فرزانه عزیز استاد بزرگوارم.

من ربه کا یروشالمی هستم. بزرگ ترین افتخار دوران تحصیلی من این است که القاب تحقیقات در زمینه شیمی را از خانم دکتر فرزانه عزیزم آموختم. من در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه الزهرا دانشجوی خانم دکتر فرزانه عزیزم بودم و حیف شد که به علت کرونا مدتی وقفه بین مقطع ارشد و دکتری پیش آمد و متأسفانه زمانی که در کنکور دکتری شرکت کردم، خانم دکتر به علت اینکه بازنشست می شدند دیگر نمی توانستند دانشجوی دکتری بپذیرند. اما ایشان مثل همیشه من را به بهترین شکل راهنمایی کردند.

با موضوع تز بسیار خوبی که خانم دکتر فرزانه عزیزم برای من در مقطع ارشد تعریف کردند و با توصیه ها و راهنمایی های بسیار مفید ایشان توانستم اکنون دانشجوی مقطع دکتری دانشگاه شهید بهشتی باشم.

خانم دکتر فرزانه عزیزم بسیار انسان خوب و بزرگوار، محترم، فرهیخته، دلسوز و حامی بودند.

خانم دکتر عزیزم همیشه سلامتی ما و آرامش ما را در اولویت کاری خودشان قرار می دادند و پروژه هایی را برای ما تعریف می کردند و استفاده از مواد اولیه ای را مجاز می دانستند که حتی الامکان بدون آسیب به سلامتی ما و بعد هم به محیط زیست باشد.

حتی زمانی که برای تز دکتری با ایشان مشورت کردم خانم دکتر باز هم من را راهنمایی می کردند و نگران سلامتی من بودند که از مواد خطرناک استفاده نکنم. خانم دکتر عزیزم مثل یک مادر دلسوز بودند و همیشه از صحبت های ایشان پند می گرفتم. هنوز هم گاهی در موقعیت هایی که پیش می آید راهنمایی ها و مشورت های ایشان چراغ راه من هست و از آنها استفاده میکنم. اخلاق نیک و انسانیت، کمک کردن به یکدیگر، دوستی و محبت، اولویت کاری ایشان بود و ما در آزمایشگاه بسیار با انگیزه و خوشحال به کارمان ادامه می دادیم به طوریکه بدون هیچ فشاری از جانب خانم دکتر با شور و شوق به آزمایشگاه می رفتیم. خانم دکتر هم همیشه برای ما وقت می گذاشتند و به صورت مداوم به بررسی نتایج ما می پرداختند و مشوق ما برای ادامه راه بودند به طوریکه خیالمان از همه نظر راحت بود و مطمئن بودیم در مسیرمان موفق خواهیم شد چون همیشه خانم دکتر مثل کوه پشتیبان ما بودند و نگرانی نداشتیم.

حاصل کار پژوهشی ارشد من در سال های ۱۳۹۷ - ۱۳۹۵ یک مقاله مشترک با خانم دکتر فرزانه عزیزم است که متأسفانه هنوز چاپ نشده، اما امیدوارم هرچه زودتر چاپ شود و این یادگاری ارزشمند را از خانم دکتر در مسیر تحقیقاتی ام داشته باشم. بسیار برای من و خانواده ام عزیز و محترم هستند. هیچ وقت محبت هایشان را فراموش نمی کنم و از ایشان سپاسگزارم که به من اجازه دادند در محضرشان در مسیر تحقیقاتی گام بردارم و پیشرفت کنم. یاد ایشان و خوبی هایشان همیشه در قلب و بر زبان ما جاری هست.

خانم دکتر به معنای واقعی شیمیدان برجسته ایران هستند هم از جهت اخلاقی هم از جهت دانایی و خیلی حیف شد که ایشان را از دست دادیم. روحشون شاد و قرین رحمت الهی باد.

بخش سوم آغاز شکفتن

صبحگاه روز شنبه ۲۱ بهمن ماه سال ۱۴۰۲ برابر با ۲۹ رجب ۱۴۴۵ قمری و دهم فوریه سال ۲۰۲۴ میلادی ساعت ۶ صبح، روح خانم دکتر فائزه فرزانه، استاد گروه شیمی دانشگاه الزهرا و شیمیدان برجسته کشور از ملک فانی به ملکوت باقی پر کشید و عاشقانه به دیدار معبود شتافت.

انتشار این خبر خیل عظیم فامیل، دوستان و آشنایان و به خصوص همکاران و دانشجویان ایشان را اندوهناک و سوگوار نمود.

در روز سه شنبه ۲۴ بهمن ماه مصادف با روز سوم شعبان، سالروز میلاد سرور آزادگان امام حسین (ع)، پیکر این استاد فرهیخته با حضور جمع کثیری از دوستان و تشییع و در آرامستان بقیع لواسان واقع در ارتفاعات تپه سرخه مدفون گردید.

بود بی شبهه آغاز شکفتن

برای عارفان در خاک خفتن

ضمیمه (عکس)

در جمع دانشجویان و همکاران دانشگاه الزهرا

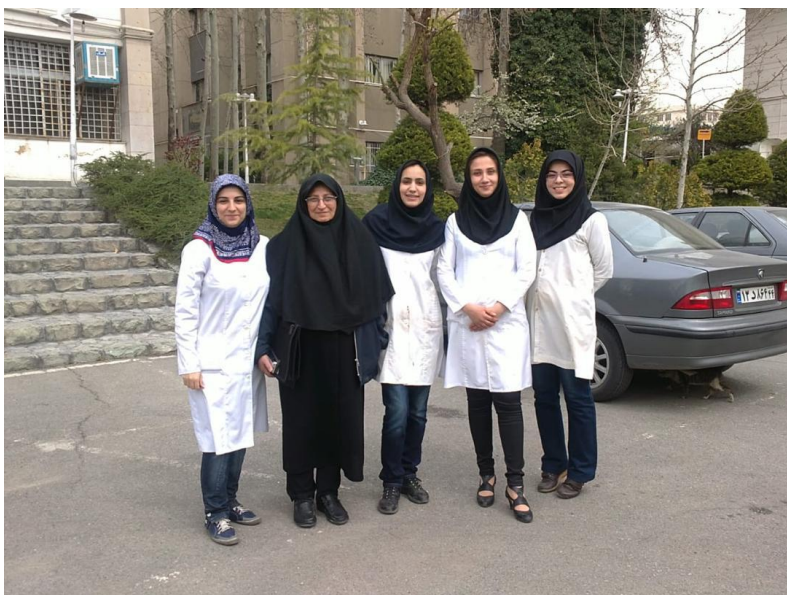




















در کنار همسر و دکتر محمودی



در کنار همسر و دکتر فراهانی (دانشجوی مشترک)



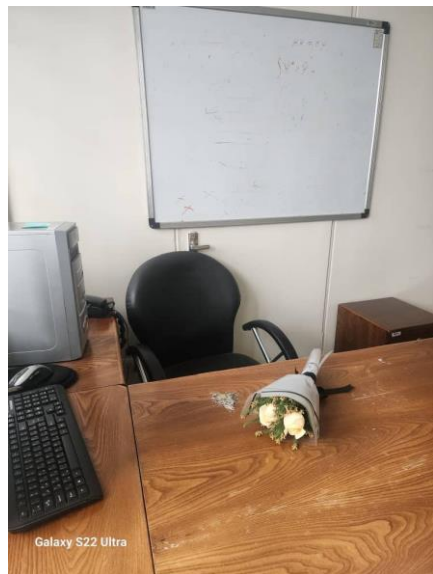
سالن دکتر فائزه فرزانه در دانشگاه الزهرا



مراسم انتخاب به عنوان شیمیدان برجسته پیشکسوت –
سال ۱۳۹۵

اتاق کار دکتر فائزه فرزانه در دانشکده







دانشکده شیمی در سوگ استاد





یاد و نامش گرامی و جاودانه باد

توضیحاتی در خصوص طرح روی جلد

تصویر ارائه شده دارای پس‌زمینه‌ای به رنگ آبی فیروزه‌ای روشن و آرامش‌بخش است. در سرتاسر تصویر، خطوط عمودی ظریفی شبیه به بارش باران دیده می‌شود که حس طراوت و تازگی را القا می‌کند. در این پس‌زمینه بارانی، دو شبکه هندسی محو و درخشان، شبیه به ساختارهای بلوری یا شبکه‌های مولکولی، در سمت راست و چپ تصویر قرار گرفته‌اند. این شبکه‌ها با خطوط و نقاط روشن سفیدرنگ ایجاد شده‌اند که نمادی از شفافیت، علم و ساختارهای شیمیایی (همانند زئولیت‌ها) هستند. کنتراست تصویر به گونه‌ای تنظیم شده که جزئیات باران و شبکه‌های بلوری به خوبی دیده می‌شوند و در عین حال حس سادگی و لطافت حفظ شده است.

As Vibrant as Rain

عنوان "به طراوت باران" برای به تصویر کشیدن جوهره زندگی و شخصیت خانم دکتر فائزه فرزانه انتخاب شده که بازتاب دهنده تحسین و محبت عمیق دوستان و همکارانش نسبت به ایشان می باشد.

کلمه فارسی "طراوت" معنایی فراتر از صرفاً "تازگی" دارد. این کلمه دربرگیرنده حسی عمیق تر از سرزندگی، شادابی، احیاکنندگی و روح بخش بودن است. هنگامی که دوستان دکتر فرزانه ایشان را به باران تشبیه کردند، صرفاً به دلیل پاکی آن نبود، بلکه به دلیل توانایی ذاتی باران در آوردن زندگی، احیای زمین، و القای حس عمیق نشاط و لطافتی بی زمان بود. این عبارت به موارد زیر اشاره دارد:

* طراوت ماندگار ایشان: همچون باران که پاکسازی و احیا می کند، دکتر فرزانه حسی دائمی از نوگرایی و وضوح را به کار و تعاملات خود می آوردند.

* روحیه سرزنده ایشان: کلمه "طراوت" بازتاب دهنده شخصیت پرانرژی و پرنشاط ایشان، آمادگی برای الهام بخشی، و اشتیاق بی وقفه برای دانش بود.

* حضور مؤثر ایشان: درست همانند باران که تغذیه می کند و به زندگی اجازه رشد می دهد، ایشان دانشجویان خود را پرورش دادند، رشته علمی خود را غنی ساختند و رشد و مثبت اندیشی را برای اطرافیان خود به ارمغان آوردند.

* شخصیت زلال و شفاف ایشان: شفافیت و خلوصی که هم با باران و هم با توصیف "گریستالی" بودن شخصیت ایشان همراه است.

بنابراین، "به طراوت باران" به عنوان یک ادای احترام شاعرانه، زندگی ای را جشن می گیرد که با درخشش فکری عمیق، قلبی سرشار از شفقت بی دریغ، و روحی الهام بخش زیسته شد؛ روحی که درست مانند باران، طراوت و سرزندگی ماندگاری را به هر آنچه لمس کرد، بخشید.

